



سیری در معارف اسلام

جایگاه قرآن در زندگی دنیوی و اخروی

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - حسینیه اعظم فرحزاد - محرم - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

جایگاه قرآن در زندگی دنیوی و اخروی

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ❑ ویرایش: زینب حیدری
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

- جلسه اول: هیچ عملی جبران ترک واجبات را نمی‌کند..... ۱۱
- ترک واجب با انجام مستحب جبران نمی‌شود..... ۱۳
- برخی واجبات که با عمل دیگر قابل جبران است..... ۱۳
- مسئله ترک واجب نیست، اعلام جنگ با خداست!..... ۱۴
- هیچ کار خیر و مستحبی جای واجب را نمی‌گیرد..... ۱۵
- کمک به هزار خانواده مستحق هم حجّ را جبران نمی‌کند، بهانه ممنوع!..... ۱۵
- اقتدا از واجبات است!..... ۱۶
- اقتدا به ابی عبدالله علیه السلام در بچه‌داری!..... ۱۷
- اقتدا به ابی عبدالله علیه السلام در رفتار با همسر..... ۱۸
- اقتدا به ابی عبدالله علیه السلام در تربیت فرزند..... ۱۸
- اقتدا به امام حسین علیه السلام در رفتار با مردم..... ۱۹
- اقتدا به امام برای رسیدن به کمالات..... ۲۰
- چهار اصل زندگی ابی عبدالله علیه السلام طبق سخن خود حضرت..... ۲۱
- روضه ابی عبدالله علیه السلام..... ۲۱
- جلسه دوم: اصل اول در زندگی امام حسین علیه السلام: تلاوت قرآن..... ۲۳
- چهار اصل زندگی حضرت سیدالشهدا علیه السلام..... ۲۵
- معرفی قرآن مجید..... ۲۵
- دادن بلندگوی دین به دست بی‌سواد حرام است..... ۲۶



جایگاه قرآن در زندگی دنیوی و اخروی

- ۲۷..... عظمت علمی قرآن در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۷..... استفاده ما از قرآن!
- ۲۹..... پای منبر شیعه‌ها نروید.....
- ۳۰..... نمونه‌ای از آیات ایراد دار تورات تحریف شده.....
- ۳۱..... نمونه‌ای از آیات ایراد دار انجیل تحریف شده.....
- ۳۱..... نمونه‌ای از آیات ایراد دار کتب زرتشتی.....
- ۳۲..... قرآن مجید، تنها کتابی که تا قیامت تحریف نشده و نمی‌شود.....
- ۳۲..... علت نزول قرآن.....
- ۳۳..... ادامه سخن امام حسین علیه السلام در مورد کتب انبیاء به نقل از فخر رازی.....
- ۳۳..... روضه ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۳۴..... دعای آخر جلسه.....
- ۳۵..... **جلسه سوم: چند نکته اخلاقی و عملی**.....
- ۳۷..... معرفی کتاب کافی از مرحوم کلینی.....
- ۳۷..... جلد روضه کتاب کافی.....
- ۳۸..... نهی شدید اسلام از پرحرفی.....
- ۳۹..... وظایف ما در قبال سخن عالم.....
- ۴۰..... ادب فرد مهم‌تر از ثروت اوست.....
- ۴۰..... اخلاق خداوند و ائمه در معرفی اشخاص.....
- ۴۱..... خداوند عقد همه ملت‌های جهان را قبول دارد!.....
- ۴۲..... نهی از سختگیری‌ها و احتیاط‌های بی‌مورد در اسلام.....
- ۴۳..... چگونگی معرفی ابوذر توسط امام صادق علیه السلام.....
- ۴۴..... سلام خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و چهار نفر!.....
- ۴۴..... تفکر، راه و روش ابوذر.....
- ۴۵..... توفیق از دنیا رفتن به صورت عالی!.....
- ۴۵..... اصول و پایه‌های زندگی اباعبدالله علیه السلام.....



فهرست مطالب

- ۴۷..... خاکسپاری شهدای کربلا.....
- جلسه چهارم: اتصال به قرآن و عترت برای زندگی سالم..... ۴۹
- ۵۱..... زندگی سالم و مفید بدون قرآن و اهل بیت امکان ندارد.....
- ۵۲..... کتاب امام علی علیه السلام.....
- ۵۳..... پای منبر و تکیه یادداشت برداری کنید!.....
- ۵۳..... از هر بزرگی استفاده کنید و مطالب را یادداشت کنید.....
- ۵۴..... نام و اثر حافظ چطور ماندگار شد؟.....
- ۵۵..... بعضی انسان ها سود که ندارند، ضرر هم دارند!.....
- ۵۶..... ماجرای تحول جهانگیرخان قشقایی.....
- ۵۹..... اتصال با قرآن و اهل بیت برای دستیابی به سعادت.....
- ۶۰..... انسان های منهای قرآن و عترت قاتل ابی عبدالله علیه السلام.....
- ۶۲..... آخرین مناجات اباعبدالله علیه السلام قبل از شهادت.....
- جلسه پنجم: اهمیت قرآن و نکاتی در باب توبه..... ۶۳
- ۶۵..... چهار درخواست امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند.....
- ۶۵..... اولین درخواست امام علی علیه السلام از پروردگار.....
- ۶۷..... گناهایی که مطلقاً توبه ندارد.....
- ۶۷..... اعلام تنفر قرآن از ارث خوران.....
- ۷۰..... تنها محل انجام توبه و تکلیف و عمل دنیاست.....
- ۷۰..... از دست دادن توان توبه!.....
- ۷۲..... درخواست امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند، شرح صدر.....
- ۷۳..... به کارگیری آیات قرآن، حلال مشکلات.....
- ۷۴..... تبدیل انسان به دریا در مقابل حوادث تلخ، کار قرآن است.....
- جلسه ششم: قرآن، تضمین سلامت باطن و ظاهر و خسارات انحراف از ولایت..... ۷۵
- ۷۷..... عمل به قرآن و توصیه های اهل بیت علیهم السلام.....
- ۷۷..... امتناع امام علی علیه السلام از زمامداری بعد از بیست و پنج سال.....



جایگاه قرآن در زندگی دنیوی و اخروی

- ۷۸..... مجسمه‌های هندو و جاهلیت مدرن.....
- ۷۹..... بت‌پرستی مدرن!.....
- ۷۹..... نمونه‌هایی از خسارات غارت حق امام علی علیه السلام.....
- ۷۹..... تغییر در شیوه وضو.....
- ۸۱..... تغییر در شیوه نماز.....
- ۸۲..... انسان‌پرستی نمونه‌ای از بت‌پرستی مدرن.....
- ۸۲..... ظاهرسازی برای رسیدن به پول، نمونه‌ای از بت‌پرستی مدرن.....
- ۸۳..... نمونه‌ای از ظلم فاحش در دوران خلیفه اول.....
- ۸۴..... خسارات کنار زدن امام علی علیه السلام غیرقابل شمارش است.....
- ۸۴..... علت امام علی علیه السلام برای رد عدم پذیرش زمامداری، عدم تحمل عدل علی علیه السلام.....
- ۸۵..... عدم تحمل عدالت امام زمان علیه السلام.....
- ۸۵..... چهار پایه زندگی سیدالشهدا علیه السلام.....
- ۸۶..... روز عاشورا و شهادت مسلم بن عوسجه.....
- ۸۹..... **جلسه هفتم: همه مردم بیمار هستند و دارو قرآن**.....
- ۹۱..... بیماری‌ای که کیفر و عذاب دارد!.....
- ۹۳..... گریه امام علی علیه السلام برای کشته‌شده‌های دشمن!.....
- ۹۳..... تأثیر لقمه حرام.....
- ۹۵..... بیماری‌های مردم و درمان آن‌ها.....
- ۹۶..... مصلح باید اول خودش صالح باشد.....
- ۹۶..... منبر آیت‌الله شوشتری.....
- ۹۷..... قمرینی هاشم علیه السلام حامی دین و امام تا لحظه شهادت.....
- ۹۸..... صلاح خداوند برای درمان بیماری مردم.....
- ۹۸..... روضه ابی‌عبدالله علیه السلام.....
- ۱۰۱..... **جلسه هشتم: وضعیت انسان حین مرگ و در قیامت در کلام قرآن**.....
- ۱۰۳..... عمل به قرآن در زندگی، سختی ندارد.....



فهرست مطالب

- از خصوصیات بندگان خوب خدا..... ۱۰۴
- ظهور شدیدتر تلخی گناه در زمان احتضار..... ۱۰۴
- واکنش دروغ‌گوها به کتاب اعمالشان..... ۱۰۵
- عمل انسان، حتی به اندازه‌ی ارزن هم باشد مشخص است..... ۱۰۶
- بی‌نماز حتی در قیامت هم سجده نمی‌کند!..... ۱۰۸
- به شیوه‌ای زندگی کنیم که پشیمان نشویم..... ۱۰۹
- پایه‌های زندگی ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام..... ۱۱۰
- خروج به قصد مجلس علم و مرگ قبل از رسیدن..... ۱۱۱
- روضه حضرت صدیقه کبری علیه‌السلام..... ۱۱۱



جلسه اول

پیچ عملی جبران ترک

واجبات را نمی‌کند

ترک واجب با انجام مستحب جبران نمی شود

حضرت سیدالشهدا علیه السلام بیان کرده اند که ساختمان زندگی پاک و بی نظیرشان بر چهار اصل استوار بود به عبارت دیگر بافت زندگی امام از چهار تاروپود بود. یقیناً تعریفی که حضرت از زندگی خودشان می کنند به خاطر این است که راه اقتدای مردم را به خودشان باز کنند. شما می دانید اگر هم بعضی ها نمی دانند لازم است بدانند که هیچ عمل مستحبی در اسلام نه جای عمل واجب را می گیرد و نه جای خالی عمل واجب را پر می کند. اعمال مستحب آن قدر قدرت ندارند که در قیامت بدون داشتن عمل واجب انسان را نجات بدهند. شما هیچ آیه ای در قرآن پیدا یا هیچ روایتی را در فرهنگ اهل بیت علیهم السلام پیدا نمی کنید که گفته باشد اگر کسی در دوره عمرش واجبات الهی را ترک کند اما دریا دریا مستحبات داشته باشد، هم او را نجات می دهد هم جای خالی اعمال واجب را پر می کند، همچنین چیزی نیست.

برخی واجبات که با عمل دیگر قابل جبران است

البته ما یک سلسله مسائلی داریم که در صورت اجرا نشدن یک مسئله دیگر می تواند جایش را پر کند، مثلاً فردی یک نذر واجب می کند و می گوید که من برای پروردگار نذر می کنم که پنج تا گوسفند قربانی کنم و به مستحق بدهم اما بعد نذرش را می شکند و عمل نمی کند. آیا می شود جای خالی این نذر را که از بین برده پر کرد؟ بله اسلام می گوید آن کسی که نذرش را شکسته با چند روز روزه می تواند خلأ نذر را جبران کند.



مسئله ترک واجب نیست، اعلام جنگ با خداست!

کسی که یک واجب را ترک می‌کند مثلاً صبح بلند نمی‌شود نماز بخواند. بیدار هم می‌شود اما بلند نمی‌شود نماز بخواند، می‌خوابد و دوباره بیدار می‌شود و باز هم بلند نمی‌شود نماز بخواند. آیا در بین اعمال مستحب الهی عملی است جای خالی این دو رکعت نماز را پر کند؟ نه نیست. حالا شخصی بگوید که من امروز بلند نشدم این دو رکعت نماز را بخوانم، بیست میلیون تومان به حسینیه می‌دهم و می‌گویم پنج شب روزه بخوانید و هر پنج شب شام بدهید و بعد به پروردگار می‌گویم این بیست میلیون تومان را جای آن دو رکعت نمازی که نخواندم بگذار! همچنین کاری اتفاق نمی‌افتد و جای آن دو رکعت در پرونده خالی است و چیزی آن جای خالی را پر نمی‌کند. قیامت هم دادگاه دارد، برای همین دو رکعت نماز آدم را به دادگاه می‌برند. مسئله دو رکعت نماز نیست بلکه مسئله پشت کردن به امر پروردگار است. وگرنه عربی دو رکعت نماز را می‌شود به طوطی هم یاد داد که در قفس بخواند! وگرنه این دو رکعت نماز را اگر شخصی به یک یهودی که رفیقش است بگوید خواهش می‌کنم دو رکعت نماز برای ما بخوان، خب ممکن است او بگوید برای تو ده رکعت نماز می‌خوانم. جای خالی این دو رکعت با هیچ چیز دیگری پر نمی‌شود مگر این که شخص بلند شود و دو رکعت نماز به نیت قضای آن دو رکعت ازدست‌رفته بخواند. اگر قیمت نماز ازدست‌رفته صد میلیون بوده قیمت این نماز قضایی که جایش را پر می‌کند یک میلیون تومان است و ارزش بالایی ندارد. دو رکعت نماز که کاری ندارد پنج دقیقه وقت می‌خواهد. شستن صورت و دودست و یک مسح سر و مسح دو پا است، چرا این قدر سخت گرفته شد؟ سخت نگرفتند، پشت کردن به خواسته خدا گناه سنگینی است؛ یعنی من هفتاد هشتاد کیلویی که از خاک ساخته شده ایستادم در مقابل پروردگار می‌گویم بیدار هم شدم خسته هم بودم می‌توانستم بلند شوم بخوانم اما خوشم نیامد، دلم نمی‌خواست، ببینید این یک نوع جنگ با پروردگار است جنگی که البته به هیچ عنوان هیچ پیروزی ندارد.



هیچ کار خیر و مستحبی جای واجب را نمی‌گیرد

تقریباً برایتان روشن شد یا روشن بود که هیچ کار خیر و مستحبی جای واجب را نمی‌گیرد، بعضی‌ها کج‌فکر هستند و می‌گویند پولم را بردارم ببرم به عرب‌ها بدهم بخورند؟ من مکه نمی‌روم، خرج مکه هرچقدر می‌شود مثلاً بیست میلیون، می‌گوید این بیست میلیون را به چهارتا پنج‌میلیونی تقسیم می‌کنم و به چهارتا خانواده مستحق کمک می‌دهم این که خیلی ثوابش بیشتر است. اولاً از کجا می‌گویی ثوابش بیشتر است؟ مگر به تمام دفترهای خدا آگاه هستی؟ ثانیاً مگر خدا نمی‌دانسته که بعد از شهادت پیامبر ﷺ تا آمدن امام عصر ﷺ مکه دست یک‌مشت آدم لات و شارلاتان آمریکایی، سازمان سیایی مشروب خور قمارباز حرفه‌ای می‌افتد، این را نمی‌دانست؟ می‌دانست. برای خدا روشن بوده از همان روزی که امیرالمؤمنین ﷺ را کنار زدند همه‌چیز این امت دست یک‌مشت گرگ، مشرک و زنده کنندگان فرهنگ جاهلیت افتاد. اگر می‌خواست که اعلام می‌کرد و می‌گفت حج فقط وقتی واجب است که مکه دست بندگان شایسته من باشد، این را در قرآن گفته؟ نگفته است.

کمک به هزار خانواده مستحق هم حج را جبران نمی‌کند، بها نه ممنوع!

این روایت برای من خیلی عجیب بود تا وقتی رفتم مکه و مدینه دیدم نه عجیب نیست. آخر آدم بعضی از روایات را که می‌بیند شگفت‌زده می‌شود تا به جریانات بیرونی روایت بربخورد. یک کسی آمد پیش امام صادق ﷺ گفت یا بن رسول الله ﷺ من آمادگی پیدا کردم که تمام زندگی و زن و بچه‌ام را از شهر خودمان به مکه ببرم که آنجا زندگی کنیم امام صادق ﷺ فرمودند: تا آخر عمرت زندگی‌ات را مکه نیاور، چون مکه مردم بد و شروری دارد این برای چه زمانی است؟ برای ۱۵۰۰ سال پیش. الآن که گرگ‌های عجیبی هستند، آن‌هایی که رفتند می‌دانند که چقدر تند، زمخت و بد هستند. گفت آقا گذشتم، زندگی‌ام را به مکه نمی‌آورم پس اجازه بدهید شما که در مدینه زندگی می‌کنید

من دست زن و بچه‌ام را بگیرم ائام را هم بار شتر کنم و به مدینه بیاییم، گفت به مدینه نیا مردم مدینه از مردم مکه بدتر هستند الآن هم همین‌طور، مردم مکه بد هستند اما مردم مدینه بدتر هستند. همین امام صادق علیه السلام، زمانی که کعبه دست مشرکین بود حج هم می‌رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله هم زمانی که سب و شصت بت در خانه کعبه داشتند به حج رفت. می‌دانست که اگر به مکه برود مردم باید از همین کافرها، بت‌پرست‌ها و مشرک‌ها خانه اجاره کنند، ولی رفت. ائمه ما هرکدام زمانی به مکه رفتند که مکه و اداره شهر مکه دست کثیف‌ترین حکومت‌ها بود. امام مجتبی علیه السلام و ابی‌عبدالله علیه السلام دوتایی با پای برهنه و بی جوراب بیست‌وپنج بار از مدینه پیاده به مکه رفتند و در این بیست‌وپنج سال کل مکه و اداره مکه دست معاویه بود؛ اما این حرف‌هایی که بعضی‌ها زدند را نزدند که حالا من مکه رفتم مکه هم دست یک‌مشت عرب شکم‌پرست شهوت‌ران قمارباز بود که هست، پول پاک من را که کرایه‌خانه دادم پول غذا دادم، پول ماشین دادم برداشتند بردند اروپا خرج شهوت‌رانی و شکم‌چرانی کردند و دو تا گناه کردند. یکی اینکه منطقه مکه را غصب کردند و دیگری این که پول مسلمان‌ها را که برای حج دادند خرج گناه کردند قیامت که من را گیر نمی‌اندازند. همین ائمه در مدینه زندگی می‌کردند از بازار مدینه هم جنس می‌خریدند همین امامان ما مکه می‌رفتند آنجا هم خرج می‌کردند یعنی آن‌ها اشتباه کردند؟ این آقا که می‌گوید من بیست میلیون بدم به عرب‌های بی‌دین بخورند به چهارتا خانواده مستحق می‌دهم شما اگر به هزارتا خانواده مستحق هم بدهی جای حج را پر نمی‌کند، جای ترک واجب الهی را پر نمی‌کند. این‌ها همه را شنیدید؟

اقتدا از واجبات است!

بیخشید من یک مقدار صریح و روشن حرف می‌زنم. خودم را می‌گویم اول اگر من از اول تکلیفم برای ابی‌عبدالله علیه السلام پیراهن مشکی بپوشم و تا بعد از هشتاد سال از عمرم زمانی که ملک‌الموت بالای سرم بیاید که وقت مردن است آن را درنیاورم، دوم اگر از اول تکلیفم تا شب مرگم سینه و زنجیر بزنم، شب‌زنده‌داری کنم، حمالی جلسات ابی‌عبدالله علیه السلام را به دوش



بکشم و از همه این‌ها بالاتر شبانه‌روز یک‌بار نیم ساعت ده دقیقه زارزار گریه کنم اما در زن و بچه‌داری در حلال و حرام، در واجبات، در اخلاقیات به ابی‌عبدالله علیه‌السلام اقتدا نکنم به خود حسین علیه‌السلام قسم کل کارهایم جای یک واجب و یک حرامی که مرتکب شده‌ام و پرونده را سیاه کردم را نمی‌گیرد، چیزی که در این مسئله خیلی مهم است اقتدا کردن است.

اقتدا به ابی‌عبدالله علیه‌السلام در بچه‌داری!

ما با بچه‌هایمان گرم هستیم یا تلخ؟ اگر با بچه‌هایمان تلخ هستیم اهل اقتدا نیستیم، اگر گرم هستیم اهل اقتدا هستیم. ممکن است یکی بگوید آقا بچه‌ام به حرفم گوش نمی‌دهد دخترم اذیت می‌کند چاره‌ای نیست دیگر دو تا لگد به پسر می‌زنم، دو تا چک به دختر می‌زنم. کجای قرآن و روایات به پدر و مادر گفتند که اگر بچه اشتباه کرد لگد و چک بزنند و تحقیر کنند و شخصیتشان را بشکنند، کجا گفته؟ اگر بچه‌ام اشتباه کرد چه کار کنم؟ نصیحت نرم، موعظه نرم، احسان، احترام، با زبان ملایم آثار کار بد را برای بچه گرفتن. جواب می‌دهند که گوش نمی‌دهد، چه کسی گفته تا آخر عمرش گوش نمی‌دهد؟ از کجا می‌دانید گوش نمی‌دهد؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند از خطاکار ناامید نباشید، بگویید آرام هم بگویید، خوب هم بگویید. در بچه‌داری مردها و خانم‌ها باید به ابی‌عبدالله علیه‌السلام اقتدا کنند. همین امروز روز عاشورا است، دکترها می‌گویند آدم تشنه عصبانی است و آدم گرسنه از کوره دربرو، هیجان‌زده و بی‌تحمل است اما این حرف همه‌جا درست نیست. ابی‌عبدالله علیه‌السلام گرسنه و تشنه بود و هفتادویک داغ هم دیده بود. هوا هم پنجاه درجه بود و زمین هم پر از گردوغبار بود. امام صادق علیه‌السلام می‌گوید روز عاشورا آخرین لحظات ابی‌عبدالله علیه‌السلام غرق در گردوغبار این اسب‌دوانی‌های لشگر و پیاده‌ها و گرسنه و داغ‌دیده است، چند بار در میدان درگیر شده بدنش زخم است، وقتی دید اسب حرکت نمی‌کند، هرکسی سوار اسب باشد و ببیند اسب حرکت نمی‌کند خم می‌شود ببیند مانع چیست. دید دختر سیزده‌ساله‌اش آمده دست‌های اسب را بغل گرفته و اسب را از حرکت نگاه‌داشته، امام از اسب پیاده شد، روی زمین نشست و دختر سیزده‌ساله‌اش را کنار خود یا روی دامن پیراهنش نشانده، اول هم به او میدان داد

حرف بزند، اول هم حضرت سکینه علیها السلام حرف زد و بعد هم ابی عبدالله علیه السلام و بعد از هم جدا شدند و امام رفت. حالا فرض کنید بچه ما جلوی ماشینمان در پارکینگ بیاید و ما هم داریم استارت می‌زنیم چطوری برخورد می‌کنیم؟ حالا یک بچه آمده جلوی ماشین مثلاً پول توجیبی‌اش را می‌خواهد جلوی ماشین ایستاده و می‌گوید نمی‌گذارم بروی. کسی که برمی‌گردد به اولادش می‌گوید بی‌شعور احمق، نفهم برو کنار بی‌تربیت بی‌ادب، این عمل برخلاف عمل ابی عبدالله علیه السلام با فرزندش است، اقتدای به ایشان واجب است نه مستحب. امام معصوم واجب‌الاطاعه است اقتدا واجب است نه مستحب.

اقتدا به ابی عبدالله علیه السلام در رفتار با همسر

امام حسین علیه السلام با همسرش حضرت رباب علیها السلام چگونه برخورد داشت؟ مثلاً ما تا حالا چهار هزارتا حرف بی‌ربط به همسرمان زدیم و شش هزار حرف بی‌ربط هم او بار ما کرده است. حضرت رباب علیها السلام مادر حضرت علی‌اصغر علیه السلام خانمی است که ابی عبدالله علیه السلام می‌فرماید: در این دنیا هر خانه‌ای که یک دختر به نام رباب در آن باشد من آن خانه را دوست دارم. حضرت رباب علیها السلام در جوانی‌اش زمانی که می‌خواست با امام حسین علیه السلام ازدواج کند مسیحی بود، مسلمان شده پدر و مادر و دو تا خواهرش هم مسیحی بودند اما چه مسلمانی شد! مسلمانی که خدا فرزندی به او داد که در شش‌ماهگی شهید شد و همین امسال پنجاه‌وچند کشور چند میلیون شیرخواره را به یاد حضرت علی‌اصغر علیه السلام روی دست گرفتند و اشک ریختند. شما در زندگی امام ببینید یک‌بار نشد که امام زنش را تحقیر کند که تو مسیحی بودی و حالا مسلمان شدی و آمدی در زندگی، این‌جوری حرف نزن. امام با رباب علیها السلام به‌عنوان یک عبد خدا به‌عنوان یک زن مؤمنه به‌عنوان یک خانم اهل عبادت برخورد داشت و اقتدا به امام واجب است.

اقتدا به ابی عبدالله علیه السلام در تربیت فرزند

البته در تربیت فرزند ما زورمان نمی‌رسد که چنین فرزندی تربیت کنیم، اما با هنرمندی، باظرافت و با قربان صدقه می‌توانیم بچه نمازخوان و باادب که تربیت کنیم؛ اما امام ببینید



فرزند تربیت کرد و وزن فرزندش را خودش می‌گوید، فرزندش دارد به میدان می‌رود، امام با پروردگار حرف می‌زند «اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِنَّهُ قَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ» غلام یعنی جوان، این وزن فرزند ابی‌عبدالله علیه‌السلام است. من معنی کنم؛ شبیه‌ترین مردم در خلقت بدنی، در اخلاق، در زبان و گفتار به محمد ابن عبدالله علیه‌السلام. درست نیست مردم بچه‌دار شوند و بچه را رها نکنند، نه در مورد مدرسه‌اش تحقیق کنند، نه در رفیق‌هایش و نه در ابزار الکترونیکی که در اتاق بچه است که با یک همراه می‌تواند با تمام فساد جهان در ارتباط باشد. ما هم شنیدیم من خودم همراه معمولی هم ندارم، از اول هم نداشتم ولی اگر به بچه بی‌توجه باشیم که شانزده ساعت بیدار باشد و از طریق یک جنس صنعتی و الکترونیکی با تمام مراکز فساد جهان در ارتباط باشد این که بدتر از پسر نوح می‌شود. امام اگر به تربیت فرزند بی‌توجه بود که حضرت علی اکبر علیه‌السلام چنین وزن معنوی‌ای پیدا نمی‌کرد.

اقتدا به امام حسین علیه‌السلام در رفتار با مردم

امام در مسئله برخورد با مردم چه اخلاقی داشت؟ چه رفتاری داشت؟ می‌دانید که مدینه منطقه کشاورزی است. درآمد زندگی امام از باغ بود، چون خانه‌اش هم حیاط بزرگ و خاک مناسبی هم داشت در حیاطش سبزی خوردن می‌کاشت. اوایل بهار است و چون ریحان را زود کاشته بودند ریحان درآمده بود و حالا تقریباً به حدی رسیده که قابل خوردن است. یک خدمتکار خانه درحالی که امام کنار پنجره نشسته بود و حیاط را تماشا می‌کرد، پنجره‌های قدیم که می‌شد کنارش نشست. امام نشسته بودند و این خدمتکار یک چهل، پنجاه تا دانه ریحان را از خاک بیرون کشید و یک نخ تمیز هم به آن‌ها بست و دم پنجره آمد، خانه یک طبقه بود، آن‌ها را به ابی‌عبدالله علیه‌السلام تعارف کرد. امام ریحان را گرفت، بو کرد و به او فرمود «انت حرّ فی سبیل الله» من تو را آزاد کردم دستور هم دادند یک پولی به او بدهید که دنبال کار آزاد برود و دیگر خدمتکاری نکند. خدمتکار خیلی خوشحال شد، پول را گرفت و

۱. لهوف، سید بن طاووس، ص ۱۱۳.

خداحافظی کرد و رفت. یک کسی به امام حسین علیه السلام گفت مگر چه کار کرد؟ یک دسته ریحان را نخ پیچید داد به حضرت عالی شما هم آزادش کردی و هم به او پول دادی، این چه رفتاری است؟ امام فرمود: این کاری که من کردم دستور پروردگار در قرآن است، ﴿وَإِنَّا حُجَّتُمْ بِحَيَّةٍ فُحِّبُوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْزُدُوها﴾ رفتار امام با مردم کوچه و بازار و خادم خانه این گونه بود. خدا می گوید اگر کسی کار خیر و خوبی در حق شما کرد، شما بهتر از آن را در حق او انجام بدهید. اگر کسی یک روزی یک میلیون به تو کمک کرد حالا خودش مشکل پیدا کرده تو هم دستت باز شده دو میلیون برگردان، سه میلیون برگردان. قرآن می گوید اگر همسایه یک دیس پلو یا یک کاسه شله زرد یا یک کاسه آش آورد، تو بهتر از آن را در حق او تلافی کن.

اقتدا به امام برای رسیدن به کمالات

اصلاً خداوند وجود امام را در جامعه برای چه گذاشته؟ و چرا اسمش را امام گذاشته؟ در قرآن اسمش را گذاشته امام، ﴿وَجَعَلْنَا هُرَّ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ یعنی ای بندگان من این آقا که اسمش امام است حالا اسمش امام حسین علیه السلام است ظرف تمام ارزش ها و کمالات است. شما ظرف همه ارزش ها و کمالات نیستید ولی ظرفیتش را دارید و راه اینکه شما ظرف کمالات و ارزش ها شوید این است که به امام حسین علیه السلام اقتدا کنید. تا دوازده شب سینه نزنم که هشت صبح از خواب بلند شوم، امام حسین علیه السلام در عاشورا نماز واجبش را در گردوغبار و در محاصره چهار هزار تیرانداز به جماعت خواند و دو تا هم شهید داد یعنی وقتی امام آماده نماز شد هجده نفر بیشتر نمانده بودند و عمر سعد به چهار هزار کماندار گفت تکبیر را که شروع کرد تیراندازی کنید، فکر کنم صف هم صف طولی بود یعنی هیجده نفر پشت سر هم ایستادند تا کمتر با تیرباران کشته شوند. دو نفر از صف بیرون آمدند و گفتند

۱. نساء: ۸۶.

۲. نساء: ۷۳.



آقا شما با این شانزده نفر تا باقیمانده با امنیت خاطر نمازتان را بخوانید ما دو تا می‌ایستیم هر چه تیر آمد خودمان را سپر می‌کنیم. نفر اول در رکعت اول قطعه‌قطعه شده بود، تیر که شوخی نیست اگر بیاید به دهان پاره می‌کند، به چانه بخورد چانه را می‌برد، به دست بخورد دست را لمس می‌کند، به شکم بخورد شکم را پاره می‌کند. امام باین همه خطر نماز واجب را به جماعت خواند، حالا من تا نصف شب چه کار می‌کنم که صبح نه زنگ ساعت من را بیدار می‌کند نه ناله مادر و نه فریاد پدر؟ این کار مستحب من جای خلاً واجب را پر می‌کند؟ نه، پر نمی‌کند.

چهار اصل زندگی ابی‌عبدالله علیه‌السلام طبق سخن خود حضرت

خب زندگی امام بر چهار اصل است، از قول خودش بگویم فردا شب به بعد اگر خدا بخواهد توضیح بدهم، اولین اصل «تلاوة القرآن» تلاوت قرآن نه قرائت، اصل دوم «الصلاة» نماز، اصل سوم دعا و اصل چهارم استغفار است؛ یعنی بافت تمام زندگی ابی‌عبدالله علیه‌السلام با این چهار حقیقت بود، قرآن، نماز، دعا، توبه، یا به تعبیر خودشان استغفار. اقتدای به ابی‌عبدالله علیه‌السلام صد درصد مشکلات دنیای ما را حل می‌کند، صد درصد هم در قیامت درهای نجات را به روی ما باز می‌کند.

روضه ابی‌عبدالله علیه‌السلام

شب جمعه است چه شبی است، «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنْ سَلَامِ اللَّهِ (أَبَدًا) مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ لِيَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ» همه ما الآن یک نگاهی به گودال بیندازیم و با گوش دل گوش بدهیم ببینیم از میان گودال چه صدایی می‌آید:

بارالها این سرم، این پیکرم این علمدار رشید، این اکبرم
این من و این ذکر یارب یاربم این من و این ناله‌های زینبم

جایگاه قرآن در زندگی دنیوی و اخروی

این من و این ساربان، این شمر دون این تن عریان میان خاک و خون
وقتی خواهر می‌آید اول بدن را نمی‌شناسد سه تا سؤال می‌کند «أأنت اخی؟» آیا تو برادر
من هستی؟ «و ابن والدی» تو پسر امیرالمؤمنین پدر من هستی؟ «و ابن امی» آیا تو پسر
فاطمه زهرا علیها السلام مادر من هستی؟ وقتی بدن را شناخت اول خم شد لب‌هایش را روی گلوی
بریده گذاشت و بوسید، آنجایی که پیغمبر نبوسید، زهرا نبوسید، حیدر نبوسید، حتی نسیم
صحرا نبوسید.

الهی به حقیقت ابی عبدالله علیه السلام ما و زن و بچه‌های ما را با امامت و با فرهنگ و با اصول
زندگی ابی عبدالله علیه السلام آشناتر بگردان.

«اللَّهُمَّ نَسْأَلُكَ وَ نَدْعُوكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ... اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَ لِوَالِدَيْنَا وَ لِوَالِدَي
وَالِدَيْنَا لِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ اشْفِ مَرْضَانَا أَصْلِحْ أُمُورَنَا أَيَّدْ وَ انصُرْ إِمَامَ زَمَانِنَا وَ
اجْعَلْ عَوَاقِبَ أُمُورِنَا خَيْرًا»



جلسه دوم

اصل اول در زندگی امام حسین علیه السلام:

تلاوت قرآن

چهار اصل زندگی حضرت سیدالشهدا علیه السلام

وجود مبارک حضرت سیدالشهدا علیه السلام زندگی پنجاه و هفت ساله خود را بر چهار حقیقت استوار کرده بودند. قرآن مجید، نماز، دعا و استغفار. این چهار اصل را شیخ مفید دانشمند و فقیه و عالم کم نظیر شیعه در اواخر قرن سوم در کتاب ارشاد نقل کرده است. ما اگر بخواهیم - که حتماً هم می‌خواهیم - بدانیم قرآن مجید چه کتابی است و چه اهدافی دارد؟ و ارتباط حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام با قرآن مجید چگونه بود. وقتی می‌گوییم زندگی آن حضرت یک پایه و یک اصلش قرآن مجید است یقیناً به این معنی نیست که حضرت روز و شب در خانه نشسته بودند و با آن صدای ملکوتی و الهی‌شان قرآن مجید را قرائت می‌کردند، این‌طور نبود. پس ارتباط حضرت با قرآن چگونه بوده؟ بعد از اینکه مختصری درباره قرآن مجید صحبت کردم ارتباط حضرت را بیان می‌کنم.

معرفی قرآن مجید

سؤال کردم قرآن مجید چیست؟ خب ممکن است این سؤال از افراد مختلفی پرسیده شود که قرآن چیست؟ جواب بدهند کتابی است دارای سی جزء، صد و بیست حزب، شش هزار و شش صد و چند آیه و پیش از آنکه صنعت چاپ پیدا شود می‌نوشتند یعنی خطی بود و الآن به صورت چاپی در اختیار همگان است، این قرآن است. اما اگر از خود قرآن مجید بپرسیم که چیستی؟ این جواب‌هایی که قرآن می‌دهد جواب این سؤال است. قرآن مجید در جواب این



سؤال ۵۲ پاسخ داده، که بیان این ۵۲ پاسخ زمان خیلی طولانی‌ای را می‌خواهد. مخصوصاً اگر مستمع حوصله زیادی داشته باشد و گوینده هم بخواهد این ۵۲ مسئله را تفسیر کند و آثار عملی آن را هم بگوید. به نظر می‌رسد اگر این ۵۲ پاسخ تفسیر و توضیح داده شود شاید دو جلد کتاب پانصدصفحه‌ای بشود، البته این مطلب احتمالی است چون من بیش از چهل سال است با آیات قرآن سروکار دارم و در مدرسه فیضیه قم برای طلبه‌های باسواد و با شوق و ذوق آنجا سوره مبارکه حمد را که نامش «ام‌الکتاب» است مخصوصاً با کمک گرفتن از فرمایشات ابی‌عبدالله علیه‌السلام درباره قرآن و سوره حمد درس دادم و درس‌ها را از نوار پیاده و چاپ کردند در حدود شش صد صفحه شده است. در مقدمه این درس‌ها در حدی قرآن را با کمک خود قرآن مجید شناساندم، این تفسیر من بوده که حالا با یک مقدار درسی که در قم خواندم و مطالعاتی که داشتم و کتاب‌های مختلفی که نسبت به این هفت آیه سوره حمد مطالعه کردم، شش صد صفحه شده است و این کتاب خیلی هم مورد استقبال واقع شد.

دادن بلندگوی دین به دست بی‌سواد حرام است

اما اگر یک قرآن‌شناس جامع و کامل و یک مفسر کامل و یک عقل فوق عقل‌ها وارد سوره حمد شود فکر می‌کنید حرف‌هایش چند صفحه می‌شود؟ به طوری که حرف‌هایش هم قابل ایراد و اشکال نباشد. بهتر است این را از قول یک عالم سنی برایتان بگویم. نام این عالم سنی شیخ سلیمان بلخی قندوزی است که اصالتاً ایرانی بوده، زندگی علمی او در ترکیه بوده - من این‌ها را که دارم برایتان می‌گویم فقط می‌خواهم اعتقاد شما را به قرآن بتون آرمه کنم، که بعضی‌ها فقط فکر نکنند قرآن کتاب خوبی است کتاب درستی است، و همین است. ما واقعاً باید دیدگاهمان را نسبت به قرآن مجید از خود قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام کمک بگیریم و دیدگاه معمولی‌مان را تبدیل به یک دیدگاه ملکوتی و الهی کنیم - این عالم بزرگ سنی که آدم باسوادی هم است، چون در آن‌ها هم بی‌سواد زیاد است، مثل بعضی از هم لباسی‌های شیعه‌مان که سواد ندارند که امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: بلندگوی دین را دست آن‌ها دادن حرام است، چون قرآن مجید در سوره توبه می‌گوید دین‌شناس باید برای مردم دین را



بگویند، نه آن کسی که می‌رود روی صندلی و قدرت بافندگی دارد و حرف می‌بافد که آدم هر چه گوش می‌دهد سروته حرف را متوجه نمی‌شود و معلوم هم نیست چه دارد می‌گوید.

عظمت علمی قرآن در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام

دین‌شناسی هم خیلی زحمت دارد من می‌گویم حداقل شاید هم بیشتر از ده سال آدم باید علوم اسلامی را بسیار ریشه‌دار بخواند آن‌هم پیش استاد نه خودش. این آخوند سنی که عالم بانصاف و باسواد هم است، کتابی که نوشته چهار جلد و در حدود ۱۶۰۰ صفحه است. یکی از کتاب‌های خوب دنیای اسلام کتاب همین عالم است، البته عربی است نشنیدم و ندیدم که این چهار جلد کتاب را ترجمه کرده باشند، اما کتاب بسیار باارزشی است، من چاپ ۱۲۰ سال پیش را دارم. اما جدیداً در چهار جلد زیبا و تحقیقی خوب چاپ شده است. در جلد اول از قول راویان خودشان نقل می‌کند، این‌گونه روایات برای ما شیعه‌ها جدا الماس و گوهری گران‌بهاست چون خودمان که نقل نکردیم، مخالف دارد با سند خودشان نقل می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام به شاگرد تفسیر قرآنش ابن عباس گفت اگر آنچه خودم از سوره حمد می‌دانم بیان کنم و شما بنویسید بعد من به شما اعلام کنم که دانستی‌های خودم را از سوره حمد برای شما گفتم و کلاس را دیگر تعطیل کنید، اگر بخواهند این نوشته‌هایی که درباره سوره حمد است به جایی انتقال بدهند، مثلاً بگویند اینجا جای مناسبی نیست و نوشته‌ها می‌پوسد، موریانه می‌خورد یا نم می‌کشد و این نوشته‌ها را باید به یک جای دیگر ببریم که محفوظ بماند. ای پسر عباس! باید هفتاد شتر جوان قوی را بیاورند که بتوانند این نوشته‌ها را بار کنند و ببرند، این قرآن است. این یک نگاهی است از امیرالمؤمنین به قرآن مجید، این نگاه بار علمی قرآن را نشان می‌دهد.

استفاده ما از قرآن!

این قرآن است اما خیلی عادی بین دست و زندگی ماست. یعنی ما مثل نگاهی که امیرالمؤمنین علیه السلام به قرآن دارد نداریم، خیلی از ایرانی‌ها قرآن کریم را یک‌بار البته الان

خیلی شده قبلاً نبود یکبار و به هدفی که قرآن اصلاً برای آن نازل نشده وارد زندگی می‌کند و آن وقتی است که یک پنجاه شصت تا مرد و هفتاد هشتاد تا زن نیمه عریان قاتی مردها می‌خواهند دختر خانواده را عقد بکنند. عروس خانم را نیمه عریان روی مبل می‌نشانند و داماد را کنار دستش و قرآن را در سفره عقد زیر پایشان می‌گذارند، به این هدف که جلسه عقد ما متبرک شود و زندگی این زن و شوهر ادامه پیدا کند! اصلاً قرآن برای این نازل نشده، شما نه در آیه‌ای قرآن نه در روایتی در فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌بینید که گفته باشند قرآن برای سفره عقد است. بیشتر این زن و شوهرها هم چنان که دادگاه‌ها نشان می‌دهد کارشان به طلاق می‌خورد. چون یکی از شلوغ‌ترین دادگاه‌های کشور ما دادگاه‌های خانواده است. این آمار آخری است که می‌دانم بعدش را نمی‌دانم، در صد و هفتاد هشتاد کشور جهان ایران از نظر آمار طلاق چهارمین کشور است در حالی که ما شیعه هستیم، قرآن داریم، محرم و صفر داریم، ماه رمضان داریم. اگر این‌ها را هم نداشتیم که زن و مرد ما کلاً مجرد بودیم. این یک مقدار زندگی‌ها هم که مانده و به دعوا و طلاق نمی‌خورد برای مردان و زنان مؤمن به قرآن و عمل‌کننده به قرآن است. این زن و شوهر هم اکثراً طلاق می‌گیرند. یک‌بار دیگر هم قرآن در زندگی این دو تا می‌آید آن وقتی است که خانم را بهشت‌زهرها دفن کردند یا آقا را دفن کردند و جلسه ختم دارند و قاری آن مسجد قرآن می‌خواند گاهی هم کنار قرآن دروغ‌های عجیب‌وغریبی که روی کاغذ نوشته‌اند و به او می‌دهند بخواند که این خانم در عفت، در عصمت، در نماز، چقدر خانم بزرگواری بوده است! یک‌بار من به خاطر یکی از اقوامان که قوم‌خویش به اصطلاح خانمش مرده بود در ختم شرکت کرده بودم و مجلس در یکی از این مسجدهایی که برای ختم معروف است نیم ساعت رفتم، بنده خدا واعظ هم که از جایی خبر نداشت داشت کاغذ را می‌خواند که این خانم چه خانمی بوده، چه نمازهایی داشته، چه روزه‌هایی داشته و چه خانم متدینی بوده است. بغل دست من یک آقای نشسته بود هفتاد هشتاد سالش بود به من گفت که دروغ گفتن روی منبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مجوز دارد؟ گفتم نه، گفت پس چرا این آقا دارد دروغ می‌گوید؟ گفتم خودش که نمی‌گوید دارد از کاغذی که دستش دادند می‌خواند. گفت من این خانم از نزدیکان ما بود به این قرآن و به

این منبر قسم در طول عمرش یک رکعت نماز نخواند، یکروزه نگرفت این هم بار آخر است که قرآن در زندگی می‌آید، البته در زندگی خیلی‌ها.

پای منبر شیعه‌ها نروید

مثلاً حضرت سیدالشهدا علیه السلام که ما این قدر برایش سینه می‌زنیم، گریه می‌کنیم، طعام می‌دهیم و حسینه می‌سازیم، فخر رازی صاحب تفسیر کبیر که خیلی هم سنی متعصبی است ولی آدم بسیار باسوادی است و در تفسیرش نشان می‌دهد مغز فعالی داشته است. من چهل جلد تفسیر او را دارم، در جلد اول از حضرت ابی‌عبدالله علیه السلام نقل می‌کند که امام حسین علیه السلام فرمودند: خدا کتاب‌هایی را که نازل کرده و حدود ۱۱۳ کتاب است. اولی آن‌ها صحف ابراهیم است که اسمش را خدا در قرآن آورده است و بعد تورات، انجیل و زبور است، که هیچ‌کدامشان سالم نمانده است یعنی دزدان راه انسانیت و شکم‌پرستان خائن که این را قرآن می‌گویند بعد از مرگ این پیغمبران در این کتاب‌ها دست بردند و حرف‌ها و افکار خودشان را وارد این کتاب‌ها کردند. من به تورات و انجیل و زبور وارد هستم. صحف ابراهیم هم وجود ندارد، نیست. اما تورات و انجیل و زبور هست. من یک سال در یک محلی یک منبر داشتم که هم مسیحی، هم زرتشتی، هم یهودی و شیعه پای منبر می‌آمد. من روزها را تقسیم کرده بودم و گفتم یک روز فقط از تورات برایتان آیه می‌خوانم یک روز از انجیل، یک روز حرف‌های زرتشت را در اوستا و زند و پازند برایتان می‌گویم یک روز هم از قرآن و بعد خواهش کردم گفتم من آیات تورات و انجیل و اوستا را می‌خوانم و به این آیات ایراد می‌گیرم ولی از منبر که پایین آمدم می‌نشینم و یهودیان محترم پای منبر، زرتشتی‌های محترم، مسیحی‌های محترم بیایند این ایرادهایی که من می‌گیرم را جواب بدهند که هیچ‌کدام نیامدند به من جواب بدهند ولی گفتند ما می‌رویم از آخوندهایمان می‌پرسیم و برایتان جواب می‌آوریم! به من گفتند به آخوندهایمان کشیش خاخام برهن، آخوند سه تا مذهب یهودی و مسیحی و زرتشتی گفتیم و نهایتاً به ما گفتند حرف این آخوندهای مسلمان‌ها را گوش ندهید و پای سخنرانی آن‌ها نروید! این که نشد جواب، من می‌گویم آقا به این ده تا آیه ایراد دارم شما می‌گویید

این‌ها را خدا نازل کرده است! من اشکال علمی، اشکال عقلی، اشکال اجتماعی به این آیات دارم، این حرف که آخوندت گفته که نه نرو با این‌ها حرف نزن که نشد جواب. مگر تا کی می‌خواهید ملت یهود و مسیحیت و زرتشت را در دزدی فکری‌تان داشته باشید؟ تا کی؟ استعمار فکری که گناهِش خیلی سنگین‌تر از استعمار بدنی است.

نمونه‌ای از آیات ایراد دار تورات تحریف‌شده

می‌خواهم بگویم به این کتب دستبرد زده‌شده و قرآن هم می‌گوید ﴿يَسْرِفُونَ الْكَلِمَةَ عَنِ مَوَاضِعِهِ﴾^۱ اصلاً آیات نازل‌شده من را برداشتند و تغییر دادند، چند تا آیه تورات این است: خانه حضرت یعقوب علیه السلام و بیابان کنعان را در فیلم هم دیدید البته به آن خرابی نبود که در فیلمش دیدید. کنعان یک بخش کوچکی بود یعقوب علیه السلام هم آنجا یک‌خانه کاه‌گلی داشت، در تورات تحریف‌شده می‌گوید یعقوب علیه السلام آرام نشسته بود که یک‌مرتبه یخوه روبروی او ظاهر شد، یخوه عبری است و فارسی آن می‌شود خدا و عربی آن می‌شود الله، یخوه با همان الله و خدا، یک معنی دارد البته خدا هم معادل الله نیست از تنگی قافیه می‌گویند الله. یخوه به یعقوب پیشنهاد کشتی داد! یعقوب به او گفت من ادب نمی‌دانم با شما کشتی بگیرم چون شما آسمان و زمین را خلق کردی، ما را خلق کردی، موجودات را خلق کردی، نعمت‌ها را خلق کردی. یخوه گفت درخواست من را رد نکن من از آسمان به عشق کشتی گرفتن با توبه زمین آمدم! این را یهودی‌ها می‌گویند کتاب آسمانی این را می‌گویند آیات وحی! بالاخره به یعقوب قبولاند هر کاری کرد کشتی نگیرد نشد. با یخوه شروع کرد به کشتی کردن بالاخره یعقوب پشت یخوه را به زمین زد و روی سینه‌اش نشست! یخوه گفت یعقوب اگر با این بدنت که روی وجود من سنگینی می‌کند بلند شوی و من را رها بکنی که من به آسمان بروم! یک پسر زیبا چهره به تو می‌دهم و از همین الآن هم اسمش را خودم می‌گذارم یوسف، یعقوب هم خوشحال شد و حضرت خدا را ول کرد و خدا سریع دررفت! و به آسمان

رفت! که یوسف را به یعقوب بدهد. این تورات فعلی است! یعنی بدترین توهین‌ها را به پروردگار دارد. پروردگار را یک موجود مادی می‌داند و پروردگار را این قدر ضعیف و ناتوان می‌داند که از کشتی با یعقوب شکست خورد. توهین‌های دیگر هم در این حرف‌ها هست.

نمونه‌ای از آیات ایراد دار انجیل تحریف شده

سه چهارتا آیه هم از انجیل برایتان بخوانم. عیسی ابن مریم علیه السلام یک شب عروسی دعوت داشت و مقداری دیر رسید. پدر عروس آمد به مسیح علیه السلام پیغمبر اولوالعزم چهارم خدا دست داد و گفت خیلی خوب شد آمدی ممنونم که دعوت من را قبول کردی من الآن آبرویم درخطر است. عیسی گفت برای چه؟ گفت برای اینکه مهمان‌ها زیادند و من مشروباتم تمام شده! خیلی از مهمان‌ها هنوز عرق نخورده‌اند. این در انجیل است! من در خانه این کتاب‌ها را دارم می‌خواهید بیاورم روی منبر بازکنم از روی خودش بخوانم. گفت الآن هم همه جا بسته است و نمی‌توانیم مشروب تهیه کنیم. عیسی گفت نگران نباش خمره آب کجاست؟! گفت گوشه حیاط است عیسی گفت من الآن می‌روم در آب فوت می‌کنم و پر از مشروب می‌شود! کم هم نمی‌آورید اگر مهمان‌هایی که نخوردند دوباره خواستند بازهم به آن‌ها بدهید! در پیشگاه انبیاء کدام ناحیه وجود انسان با ارزش‌ترین ناحیه بوده؟ عقل. خود دانشمندان مسیحی فعلی آلمان تحقیق کردند که هرکسی که مشروب می‌خورد و مست می‌کند هر یک‌بار مست کردنش مساوی با کشته شدن دو هزار سلول فعال مغزی است. انجیل عیسی را قاتل عقل معرفی کرده است!

نمونه‌ای از آیات ایراد دار کتب زرتشتی

آیات کتب زرتشتی هم که دیگر خیلی عالی است! در کتاب و در دستور دینشان است که می‌گویند برای چه برای پسر دنیال دختر غریبه می‌گردی؟ که زن پسرت بشود و معلوم نیست چه بشود، با محارم ازدواج بکنید! خواهرش را به او بدهید! اگر عمه‌اش جوان است عمه‌اش را بدهید! اگر خاله‌اش جوان است خاله‌اش را بدهید!



قرآن مجید، تنها کتابی که تا قیامت تحریف نشده و نمی شود

تنها کتابی را که خدا تضمین کرده تا قیامت دست نخورده و ثابت هم شده است، قرآن مجید است. قرآن مجیدی که اگر سوره حمد آن را امام علی علیه السلام تفسیر می کرد نوشته هایش را با هفتادتا شتر باید می بردند اگر سی جزء را می گفت چه بود؟! حالا با یقین قلبی فردا به بعد حاضر هستید با همه وجود بگویید «اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوْلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ» شما فکر می کنید ظلم یعنی لگزدن به پهلوی حضرت زهرا علیها السلام؟ یا آتش زدن در خانه؟ یا کشتن این هفتادودو نفر؟ این ظلم است اما محروم کردن جهان از علوم امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و بقیه ائمه علیهم السلام ظلمی غیرقابل جبران است، چون آن ها را از کار خودشان برکنار کردند بعد هم گفتند نگوید. ضرر بیست و پنج سال سکوت امیرالمؤمنین علیه السلام برای دنیای بشریت کم بود؟ چرا امیرالمؤمنین علیه السلام نمی گفت؟ حالا حکومت مدینه می گفت نگو، می آمد یک گوشه مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله کلاس تشکیل می داد و می گفت. آن ها بنا داشتند اگر این ها بگویند هم شاگردها و هم اساتید را بکشند. جهان خیلی محرومیت کشید ولی با همه این محرومیت ها قرآن مجید همانی است که از طرف خدا نازل شده و دریایی است که ابتدا دارد ولی انتها ندارد.

علت نزول قرآن

قرآن را نگذارید در خانه و بگویید برای اینکه اگر یک وقت زلزله آمد ما را حفظ بکنند! بم وقتی زلزله آمد و هفتاد هشتاد هزار نفر کشته شدند در کل خانه ها قرآن بود. مگر قرآن برای جلوگیری از زلزله نازل شده؟! قرآن برای جلوگیری از زلزله فکر و زلزله روح ما است. برای اینکه دچار خطر حسد و بخل و کینه و ریا و بداخلاقی و مرض های دیگر باطنی نشویم. قرآن نازل شد برای اینکه اسلحه در دست ما عمرو ابن عبدود را بکشد، نه مسلمان ها و مؤمن ها و زن و بچه ها را بی رحمانه در جنگ هشت ساله قتل عام بکنند. در افغانستان و در



عراق و سوریه تا حالا دو میلیون زن و مرد مظلوم و مسلمان و شیعه را قتل عام کرد. قرآن آمد که اسلحه را در دست ما کنترل کند. قرآن آمد انگورها و خرماها را کنترل کند، جو را در دست ما کنترل کند که شراب نسازیم، قرآن آمد زن‌ها و دخترها را کنترل کند که با آرایش و بالباس آن‌چنانی میلیونی بیرون نریزند و این‌همه طلاق و زنا و گناه رواج پیدا نکند. قرآن برای ایجاد امنیت دنیا و آخرت آمده نه برای عروسی و ختم!

ادامه سخن امام حسین علیه السلام در مورد کتب انبیاء به نقل از فخر رازی

این عالم بزرگ سنی فخر رازی می‌گوید امام حسین علیه السلام فرمود: صد و چهارده کتاب نازل شد و خدا علوم کل صد و سیزده‌تای قبلی را به قرآن در سی جزء منتقل کرده است. این قرآن دارای لطایف است من و شما شصت و هفتادسال است داریم زندگی می‌کنیم می‌دانید لطایف قرآن در کدام آیات است؟ قرآن دارای اشارات است. شما می‌دانید اشارات قرآن کجا است؟ نه. قرآن دارای حقایق است شما می‌دانید حقایق قرآن در کدام نوع آیاتش است؟ یعنی ما را در قبر گذاشتند از موبایل و اینترنت و ماهواره و این‌ها سؤال می‌کنند؟ یا سؤال می‌کنند با جدایی از قرآن چرا این‌قدر فاسد شدی؟ بعد امام حسین علیه السلام می‌گوید علوم همه کتب آسمانی در قرآن است و علوم تمام قرآن در سوره حمد است و علوم تمام سوره حمد در آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» است. من می‌فهمم امام حسین علیه السلام چه گفته، خوب است سینه بزنم و بدانم برای کسی سینه می‌زنم که چه توقعی نسبت به قرآن، نسبت به نماز، نسبت به اخلاق، نسبت به رفتار و منش دارد. وگرنه از قافله یعنی از این هفتادودو نفر عقب می‌مانم. خب این‌یک گوشه پاسخ به این سؤال است که قرآن چیست. من هفت هشت تا جواب دیگر درباره قرآن - خدا بخواند - فردا شب برایتان می‌گویم و بعد شکل و کیفیت ارتباط ابی‌عبدالله علیه السلام را با قرآن برایتان عرض می‌کنم.

روضه ابی‌عبدالله علیه السلام

امروز برای اهل‌بیت علیهم السلام روز بسیار سنگینی بود، این جنایتکاران نیستند که از آن‌ها بپرسیم بگوییم یک نفر که از دنیا می‌رود همه ما جمع می‌شویم که یک کاری می‌کنیم زن و



جایگاه قرآن در زندگی دنیوی و اخروی

بچه اش، دامادش، عروسش، خواهرش، نزدیک جنازه نیایند و جنازه را نبینند، نمی گذاریم سر قبر بیایند، دلداری شان می دهیم، تسلیتشان می دهیم و بعد به خانه هایشان می رویم و شام و نهار درست می کنیم. نمی گذاریم کار بکنند خانه هایشان را تمیز و پاکیزه می کنیم می گوئیم الآن از بهشت زهرا برمی گردند. اولاً شما چرا دیروز بعد از ظهر خانه های این ها را که یک مشت خیمه بود آتش زدید.

آتش به لانه مرغی نمی زنند گیرم که خیمه خیمه آل عبا نبود

همه را سوزانید این زن و بچه از سر شب تا صبح در این بیابان پراکنده، از ترس دشمن پشت تپه ها و در چاله ها بودند. می کشتند، گوشواره ها را با گوش پاره می کردند، دستبندها را به زور می کشیدند؛ و بعد هم شده روز یازدهم خب می خواهید این زن و بچه را اسیر کنید شترها را می بردید کنار خیمه های نیم سوخته سوارشان می کردید چرا همه را آوردید کنار این هفتاد و دو بدن! این ها که داغ دیده بودند آوردید که با چشم این بدن های قطعه قطعه را برای چه تماشا کنند؟ و کنار این بدن ها همه تازیانه به دست همه کعب نی به دست، می خواستید زن و بچه را سوار کنید! آخرین نفر زینب کبری علیها السلام است که می خواهد سوار شود به جای سوار شدن دیدند میان گودال دوید و گلوی بریده را بغل گرفت ای حسین من دلم نمی خواهد بروم دارند ما را می برند، اگر به خودم بود کنار بدنت می ماندم و این قدر عزاداری می کردم تا بمیرم، حالا هم که می خواهم بروم می خواهم صورتت را ببوسم، سر بریده ات را بالای نیزه زدند. می خواهم بدنت را ببوسم، جای درستی ندارد. دودستش را دو طرف بدن گذاشت لب هایش را روی گلوی بریده قرارداد.

دعای آخر جلسه

اللَّهُمَّ أَحْيِنَا حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

وَأَمْتِنَا مَمَاتِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

الهی به ابروی ابی عبدالله علیه السلام ما و زن و بچه ها و جوان هایمان را با قرآن آشنا بفرما.



جلسه سوم

چند نکته اخلاقی و عملی

معرفی کتاب کافی از مرحوم کلینی

دانستیم که زندگی پنجاه و هفت ساله ی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بر چهار اصل استوار بود، قرآن کریم، نماز، دعا و استغفار. هر کدام از این چهار حقیقت در خود قرآن و در روایات و اخباری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام نقل شده است کتاب جامع و گسترده ای است. این چهار موضوع آن قدر مهم هستند که روایات ما برای هر کدام یک فصل مستقلی مفصل دارد. قدیمی ترین کتاب ما که مربوط به زمان غیبت صغری است (بین سال ۲۵۰ تا ۳۰۰ هجری قمری) کتاب شریف و پر قیمت کافی از مرحوم کلینی است که نوشتن آن بیست سال طول کشیده است. علتش هم این است که ایشان گوشه خانه نشستند که این کتاب را بنویسند بلکه برای شنیدن روایات و به دست آوردن اخبار اهل بیت علیهم السلام، شهر به شهر و دیار به دیار مسافرت کرده اند، محضر بسیاری از علمای شیعه رسیدند و روایات را از آنها شنیدند و نوشتند و در این کتاب نظم دادند. این کتاب در چاپ زمان ما ده جلد البته عربی است، دو جلدش به نام اصول است، یعنی ریشه های دین است. هفت جلد آن فروع است که فقه است، یعنی تمام مسائلی را که انسان در عبادت، ازدواج، کسب و کار، صنعت، کشاورزی و در تجارت به آن نیاز است آن جا هست.

جلد روضه کتاب کافی

یک جلد هم بنا بر نام گذاری خودش روضه است. روضه به معنی ذکر مصائب اهل بیت نیست این که در ایران می گویند روضه گرفتیم یا روضه خواندند، در حقیقت نتیجه کار را می گویند!



روضه در اصطلاح قرآن به معنی بهشت است. چون روایات زیادی با این قید داریم که خیلی مهم است اگر عنایت بفرمایید، هر مؤمنی برای حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام گریه کند، بگریاند و یا شعر مناسب بگوید، پاداش او بهشت است. وگرنه در مورد کسی که دارد می‌خواند باید بگویند ذکر مصیبت کرد و کسی هم که دارد گریه می‌کند باید بگویند که برای ابی‌عبدالله علیه السلام اشک ریخت. بنابراین کلمه ی روضه که نام آخرین جلد کتاب کلینی است به معنی گلستان و باغ است. الان آمدند باغ‌ها را تفکیک کردند مثلاً ده هکتار زمین را باغ می‌کنند و فقط سیب خالی، انار خالی یا پسته خالی می‌کارند. قدیم‌ها خیلی‌ها باغ که درست می‌کردند به تناسب خاک آن منطقه همه جور درختی می‌کاشتند و وقتی در باغ مهمان می‌بردند می‌گفتند چی میل دارید؟ انار بیاوریم؟ سیب بیاوریم؟ گردو و بادام بیاوریم؟ آلبالو بیاوریم؟ یک چنین جایی را می‌گویند روضه. یعنی جایی که انواع میوه‌ها در آن به عمل آمده است. چون مرحوم کلینی در این جلد آخر از هر جا مطلب حکیمانه و روایات مهمی در هر فن و در هر کاری نقل کرده اسم کتابش را روضه گذاشته، یعنی در این کتاب هر روایت خوبی بخواهید، هر نصیحتی و موعظه‌ای بخواهید هست.

نهی شدید اسلام از پرحرفی

من برای اینکه کمترین حقی از این کتاب کافی ادا کرده باشم یک روایت از کتاب روضه برایتان می‌گویم، این کتاب خیلی وقت‌ها با من است و هر چه هم مطالبش را من به منبر می‌کشم تمام نمی‌شود چون گاهی من یک روایت از این کتاب را منبر می‌آورم و ده شب کنارش بحث می‌کنم، چون روایاتش خیلی عمق دارد و معارف الهی است. برای نمونه روایتی را برایتان می‌گویم که بدانید سبک این جلد آخر کتاب شریف کافی چیست. یک عده‌ای در محضر مبارک امام صادق علیه السلام بودند صحبت ابوذر به میان آمد، خب بین امام صادق علیه السلام و ابوذر حدوداً هفتاد هشتادسال فاصله بود و این مردمی که مطالبی برای ابوذر شنیده بودند تقریباً رده دوم بودند یعنی اولی‌ها که ابوذر را دیده و این مطالب را نقل کرده بودند پیرشده یا مرده بودند. هرکسی مطلب پرقیمتی را از زندگی ابوذر گفت، امام ششم ساکت بودند فقط گوش می‌دادند. یک نفر گفت ابوذر این‌گونه بود، یکی گفت آن‌گونه بود،



یکی گفت این جور نماز می‌خواند، یکی گفت این جور خدمت می‌کرد، ولی حضرت صادق علیه السلام سخن مردم را قطع نمی‌کردند، چون در روایاتمان هست کسی که دارد با شما حرف می‌زند هرکسی که باشد؛ پدر، مادر، رفیق، معلم، حرفش را قطع نکنید این بی‌ادبی است، بگذارید حرفش تمام شود. اگر خوب است قبول بکنید اگر حرف نادرستی می‌زند او را متوجه کنید که نادرست است اما حرفش را قیچی نکنید، به او حمله نکنید و کلامش را نبرید هرکس که می‌خواهد باشد چه یک کافر که دارد با شما حرف می‌زند، چه یک یهودی چه یک پیرمرد یا پیرزن، قطع نکنید. وجود مبارک امام ششم هم حرف احدی را قطع نکردند، حوصله به خرج دادند همه نظرشان را راجع به ابوذر بیان کردند دیگر ساکت شدند کسی دیگر حرف نزد. خود مردم یعنی آن‌هایی که در جلسه امام ششم بودند به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند یابن رسول الله صلی الله علیه و آله نظری راجع به ابوذر ندارید؟ فرمودند چرا، گفتند عنایت می‌کنید برایمان بگویید؟ فرمود بله. یک نصف خط نظر دادند. چرا نصف خط؟ چون اسلام از پرحرفی نفرت دارد. گاهی یک نفر با یک نفر یک ساعت حرف می‌زند کل حرف زدن‌هایش دو کلمه است. در روایات ما از پرحرفی نهی شدید شده است. اگر برادران ایوان روبه‌رو هم به منبر امشب گوش بدهند خیلی برایشان مفید است مثل این که حرف من را نشنیدند. من اگر برای آن برادرانی که در ایوان روبرو هستند بگویم که تهیه کردن یک منبر خوب چقدر زحمت دارد. اسلام از پرحرفی نفرت دارد نهی هم دارد چون آدم پرحرف حوصله افراد را سر می‌برد و بعد طول که می‌کشد رشته کلام از دست مستمع در می‌رود، اعصابش خورد می‌شود و سردرد می‌گیرد، خب کار خلافی است عاقلانه هم نیست. آدم باید حرف متین، حرف باادب و با منفعت بزند. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید شصت و سه سال پیغمبر صلی الله علیه و آله در این دنیا حرف زده اما کوتاه، آرام و پرمعنا.

وظایف ما در قبال سخن عالم

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که سخن عالم را که می‌شنوید پنج‌تا وظیفه واجب دارید که یکی گوش دادن است. چون حرف زدن هم توهین به منبر و هم توهین به پیغمبر و هم توهین به قرآن مجید است. علاقه‌ای هم ندارم مزاحمتان باشم هرکسی حرف دارد می‌تواند برود بیرون

بگوید چای هم برایش بیاورند هر حرفی دارد بزند. یعنی تأکیدی ندارم که مستمع پای منبر بماند، دوست ندارم مزاحم کسی باشم ولی ناراحتم اگر کسی مزاحم قرآن و اهل بیت و منبر شود چون بی ادبی نسبت به پیغمبر است نه نسبت به من.

ادب فرد مهم تر از ثروت اوست

من یک کتاب دارم هفتصد صفحه است فرمایشات پیغمبر ﷺ است. همان حرفهایی که سلمان، ابوذر، عمار و بلال را ساخت. این هفتصد صفحه شاید دو درصد از آن یک خط نباشد، تاماش یک جمله است «أَدَبُ الْمَرْءِ خَيْرٌ مِنْ دَهَبِهِ» ادب مرد بهتر از ثروتش است. ای کاش بی ادب بی ثروت بود و ای کاش ثروتمند ادب داشت که بفهمد با پول چه کار کند. اگر همین یک کلمه را کسی گوش بدهد که ثروتمند اگر ادب داشته باشد، می فهمد باید با مال و ثروتش چه کار کند، سراغ قرآن برود و ببیند خدا برای هزینه کردن مال چه طرحهایی دارد و همان را عمل می کند. اما آن کسی که در کنار پول ادب ندارد بخیل، طمع کار، حریص و آدم زمختی هست و پیش خدا هم ارزشی ندارد.

اخلاق خداوند و ائمه در معرفی اشخاص

گفتند یابن رسول الله ﷺ شما نظری درباره ابوذر دارید؟ ببینید چقدر زیبا امام صادق علیه السلام ابوذر را آن گونه که بود معرفی کرد، ائمه ما در معرفی کردن هایشان نه اضافه می گفتند نه کم، حتی اگر می خواستند یک مجرم، کافر، بدکار، فرعون یا نمرودی را معرفی کنند همان که بود می گفتند حرفشان را اضافه نمی کردند، کم هم نمی کردند. این اخلاق خداست شما ببینید پروردگار وقتی می خواهد فرعون را معرفی کند در یک خط معرفی کرده در سوره قصص ﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ﴾^۲ این اولین مورد که فرعون در تکبر بیش از اندازه متکبر بود، خیلی خودش را می خواست و خودخواه بود و همان جور هم بود «وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا»

۱. نثر الالکی، ج ۱، ص ۵۲.

۲. قصص: ۴.



دوم این که وحدت جامعه مصر را با ساختن احزاب گوناگون شکست «يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ» سر جوان‌هایشان را می‌برید «وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» مادران را برای داغ کشیدن زنده نگه می‌داشت، «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» فرعون آدمی بود که تمام کارهایش بد و فاسد بود همین. اما حالا پدرش حرامزاده بود و ننه‌اش حرامزاده بود و خودش دو آتیشه حرامزاده بود این‌ها دیگر اضافه است خب نبوده! وقتی نبوده که خدا نمی‌گوید.

خداوند عقد همه ملت های جهان را قبول دارد!

فرعون که مسلمان نبوده پدر و مادرش هم کافر بودند چطور حرامزاده نیست؟ خب نیست، چون پروردگار عالم هر نوع عقد ملت‌های جهان را امضا کرده، جامعه‌ای غیر اسلامی که عقدهای ما را نمی‌خوانند در اروپا دختر و پسر که می‌خواهند محرم شوند اگر آدم‌های خوبی باشند به شهرداری می‌روند شناسنامه‌هایشان را می‌دهند و به شهردار می‌گویند ما می‌خواهیم زن و شوهر شویم شهردار هم می‌گوید من می‌پذیرم شما زن و شوهر شوید یک ورقه هم به آن‌ها می‌دهد که ثابت می‌کند این‌ها زن و شوهر هستند و این بچه آن‌ها حلال‌زاده است. آن‌هایی که تابع غیر شیعه نیستند و به مکه می‌روند و طواف نساء را انجام نمی‌دهند قطعاً بچه‌هایشان حلال‌زاده هستند چون اولاً فقهشان طواف نساء ندارد و به جای آن طواف وداع انجام می‌دهند، ثانیاً اگر کسی عمداً طواف نساء را ترک کند عقدش با زنش که باطل نمی‌شود، زنش می‌ماند و شوهر هم شوهرش است فقط حق زن و شوهری بر هر دو حرام است و اگر انجام بدهند گناه کردند اما بچه آن‌ها حلال‌زاده است. این‌ها یک چیزهایی است که همه نمی‌دانند گاهی هم بی‌سوادها روی منبرها عکس رأی خدا را می‌گویند، فکر می‌کنند تمام بدنه دنیا غیر از ما شیعه‌ها حرامزاده هستند! این جور نیست. و بعد هم اگر زن و مردی بفرض زنا کردند و بچه‌دار شدند و نگفتند که ما زنا کردیم هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید آن بچه زنازاده است و اگر این بچه متدین و باتربیت بار بیاید اهل نجات است چون او که مقصر نبوده یک زن و مردی گناه کردند و از گناه آن‌ها او به دنیا آمده او چه تقصیری دارد؟!



نهی از سختگیری‌ها و احتیاط‌های بی‌مورد در اسلام

خوب است آن کسی که می‌آید و برای مردم حرف می‌زند اسلام‌شناس باشد، حداقل پانزده بیست سال از عمرش را در تحصیل علوم الهی هزینه کرده باشد. اسلام خیلی دقیق است، خیلی نظرش پاک است و خیلی دین آسان‌گیری است. اسلام نباید به گونه‌ای ارائه شود که مردم فراری شوند خود اسلام حقیقی را باید ارائه داد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید یک مسیحی پیش کسی مسلمان شد اما این قدر در نماز و ذکر این بنده خدا به او فشار آورد که مسیحی برگشت گفت آقای مسلمان ما آمدیم مسلمان شویم که اهل نجات شویم اما من دیگر این دین را نمی‌خواهم خسته‌ام کردی و دوباره مسیحی شد.

سختگیری‌های بی‌مورد و احتیاط‌های بی‌مورد نشود. امروز یکی به من گفت خانمم رفته بود هیئت دو تا غذا به او داده بودند آورد خانه گفتم کسی که پول این غذا را داده در هیئت پختند می‌شناسی؟ خانمم گفت نه گفتم پس چرا گرفتی؟ گفتم به نام غذای سیدالشهدا علیه السلام گرفتم، گفت به او گفتم من یک‌دانه از این برنج‌ها را نمی‌خورم، گفتم شماها بی‌خود کردید! کجای قرآن و اسلام به جناب‌عالی اجازه داده از زنت بپرسی پول این غذا را چه کسی داده؟ در این هیئت چه کسی خرج این غذا را داده؟ چه کسی به تو اجازه داده؟ بالاتر از این چه کسی به تو اجازه می‌دهد بپرسی خمس این مال را داده اند یا نه؟ که حالا پلوخورشت کردند به عزادارها می‌دهند به تو چه ربطی دارد؟ چرا این جور مته لای خشخاش می‌گذاری که بعد به زحمت بیفتی؟

می‌گفت من در اتوبوس در قطار در هواپیما دستکش دست می‌کنم! اتوبوس‌ها را که بعضی‌هایش را چینی‌ها ساختند، هواپیماها را که اروپایی‌ها و روس‌ها ساختند و قطارها را هم لهستانی‌ها ساختند پس کاملاً نجس هستند بعد این آقا به من می‌گوید شما چه کار می‌کنید؟ خیلی سخت است! می‌گویم نه من بارها در قطار نماز خواندم با همان شیر آب هم وضو گرفتم با دست‌تر هم روی کاغذی که برای نماز انداختم دست زدم بعد هم وقتی هنوز دستم نم داشته آمدم صندلی را گرفتم یا کمر بند را گرفتم و بستم چه کسی می‌گوید نجس است؟ از کجا می‌گویی نجس است؟ خیلی می‌خواهی پاک زندگی کنی برو خیابان



امیرکبیر یک چادر بخر برو سر قلعه دماوند آنجا تنها زندگی کن! ما باید دیدگاهمان نسبت به زندگی و مردم و جامعه دیدگاه اسلام باشد. مثلاً می‌گوید خانم من مهمانی خانه برادرت نمی‌آیم چون برادرت خمس نمی‌دهد! از کجا می‌دانی خمس نمی‌دهد؟ از کجا می‌دانی خمس به او واجب است؟ از کجا میدانی که خمسش را یواشکی نمی‌دهد و به کسی هم نمی‌گوید؟ چرا همش منفی‌بافی می‌کنی؟ اجازه نداری. خیلی خوب است آدم مثبت باشد، نرم و آسان‌گیر باشد. خیلی خوب است خود آدم از گناهان مالی و اجتماعی و خانوادگی پرهیز کند. تو می‌خواهی آدم خیلی خوبی باشی؟ با زنت تلخ نباش، روی بچ‌ها دست بلند نکن، در کسب و کارت ترازو را پر بده و جنس درست هم بده، میوه را جعبه می‌کنی به میدان بدهی سروته را یکی بریز، ریزها را یک جعبه دیگر بریز و درشت‌ها را یک جعبه دیگر، برای چی قاتی می‌کنی؟ ریزها را می‌دهی زیر درشت‌ها را می‌دهی بالا، خریدار وقتی می‌بیند می‌گوید به‌به عجب نارنگی ای عجب پرتقالی عجب اناری وقتی به خانه می‌برد می‌بیند که دو ردیف درشت است بقیه هم یا سیاه است یا خاکستر در آن است یا گندیده است! از این‌ها پرهیز کن.

چگونگی معرفی ابوذر توسط امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام این‌جور ابوذر را تعریف کردند چقدر عالی است، این گفتار امام صادق علیه السلام را کاش می‌شد آدم با یک قلم طلا با یک طلای بیست و چهار عیار روی یک صفحه طلا بنویسد و در مغازه در خانه روبرویش بگذارد، این نگاه امام صادق علیه السلام به ابوذر است؛ «اکثر عبادۃ ابي ذر»^۱ بیشترین عبادت ابوذر در خانه خدا «التفکر و الاعتبار» اندیشه کردن و فکر کردن در امور و عاقبت امور و درس گرفتن از جریان‌ها تلخ و شیرین دنیا بود. «كَانَ أَكْثَرَ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ التَّفَكُّرَ وَ الْإِعْتِبَارَ» اندیشه و درس گرفتن، این بیشترین عبادت ابوذر است.

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۲۳.

سلام خداوند به پیامبر ﷺ و چهار نفر!

برادران به این مفتی نبوده که بارها پروردگار به جبرئیل بگوید نازل که می‌شوی به حبیب من محمد ابن عبدالله ﷺ سلام من را برسان و بگو در این روزگار سلام من خدا را به چهار نفر برسان: اول علی ابن ابیطالب علیه السلام بعد سلمان و بعد ابوذر و بعد مقداد. این‌ها خودشان را در آدمیت و انسانیت و عبادت و رفتار درست و اخلاق صحیح به کجا رسانده بودند؟! که خدا به آن‌ها سلام می‌داد! کم مقامی نیست، کم اوجی در معنویت نیست. این‌ها واقعاً در مقابل خواسته‌های نامشروع ایستادند، در مقابل هیچ خواسته‌ی نامشروعی از هیچ‌کسی سر فرود نیاوردند، این‌ها در کل زندگی گفتند هر چه خدا بگوید عمل می‌کنیم، هر چه پیغمبرش بگوید، هر چه امام معصوم بگوید. بالاخره این‌ها یک ارزش‌هایی را در خودشان طلوع دادند که پروردگار عالم به آن‌ها سلام رسانده به این سادگی که نیست.

تفکر، راه و روش ابوذر

بیشترین عبادت او فکر بود یعنی هر قدمی که می‌خواست بردارد اول فکر می‌کرد، جوانبش را می‌سنجید، این قدم سودمند است؟ ضرر دارد؟ به درد دینم می‌خورد؟ به درد دنیایم می‌خورد؟ به درد آخرتم به درد زن و بچه‌ام، به درد مردم می‌خورد یا نه؟ درجا که در آب نمی‌پرید که نداند کف آب لجن غلیظ است و تا سینه فرو برود و در لجن دست‌وپا بزند و نتواند بیرون بیاید و خفه شود بمیرد. خب وقتی می‌آید کنار یک گودال پر از آب سنجیده وارد آب می‌شود. یک چوبی برمی‌دارد در آب می‌زند که گودی را ببیند، ببیند ته آن لجن نداشته باشد، یک مرتبه با سر تا سینه در لجن نرود. در تمام امور زندگی اندیشید، فکر کرد. اگر می‌خواهم با این آقا رفیق شوم اول او را بسنجم، گول لبخندش را نخورم، گول خوش‌زبانی‌اش را نخورم، گول هیكل و قیافه خوب او را نخورم، او را ده پانزده روز بسنجم، زاغ سیاهش را بزنم رفیق‌هایش را ببینم، رفتار و کردارش را ببینم. وقتی جلوی من دارد شش تا تلفن می‌کند حرف‌هایش را بسنجم، نکند با او رفیق شوم و یک روزی چشم‌باز کنم



ببینم کراکی شدم، شیشه‌ای شدم، تمام این‌هایی که دارند ضرر می‌کنند بی‌فکر و بی‌اندیشه و بی‌مشورت قدم وارد زندگی گذاشتند، این یک راه زندگی‌اش بود. راه دیگر هم این که از حوادث و شکست‌هایی که در مردم می‌دید، پیروزی‌هایی را که می‌دید درس می‌گرفت. از آن‌هایی که پیروز شده بودند درس مثبت می‌گرفت از آن‌هایی که شکست خورده بودند درس می‌گرفت که در چاله شکست آن‌ها نیفتد. این یکی از روایات این کتاب است.

توفیق از دنیا رفتن به صورت عالی!

هشت‌نه‌ساله بودم کامل یادم است در مسجد محله‌مان کسی منبر می‌رفت که روی منبر هم از دنیا رفت، یعنی خطبه منبر را که خواند وارد یک آیه قرآن که شد شب ماه رمضان روی منبر از دنیا رفت یک مرگ بهتر از این نمی‌شود! آدم روز روزه بگیرد، شب بیاید روی منبر بنشیند «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوید «الحمد لله رب العالمین» بگوید، ثنای پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ را بگوید، پیش‌درآمد منبرش را آیه قرآن بخواند و آیه در دهانش باشد و بمیرد. الآن جلویم مجسم است من روبروی منبر به دیوار تکیه داده بودم نوجوان بودم ده دوازده سالم بود، داشتم منبر را گوش می‌دادم، حالا یادم نیست منبرش چی بود، ولی این دو خط شعر را یادم است آن شب خواند، که انسان باید چگونه باشد، خواسته‌های نامشروع خواسته‌هایی هستند که از آدم گناه می‌خواهند همین:

گر بر سر نفس خود امیری، مردی بر کور و کر آرنج نگیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن گر دست فتاده‌ای بگیری، مردی

اصول و پایه های زندگی اباعبدالله ﷺ

زندگی حضرت ابی‌عبدالله الحسین ﷺ بر چهارپایه استوار بوده قرآن که دیشب یک‌گوشه از قرآن را برایتان گفتم دیدید که یک دریایی است که اول دارد و ساحل ندارد. دیگر باید بروی تا به مقام قرب الهی برسی. و دیدید که امیرالمؤمنین ﷺ درباره ی هفت آیه سوره

حمد چه فرمود، گفت اگر اسرار این هفت آیه را بیاورند بیرون و شما بنویسید، برای انتقال نوشته‌ها هفتاد شتر جوان برابر لازم است! خود قرآن کتابی گسترده تر از کتاب هستی است، نماز هم یک کتاب گسترده‌ای است. ما یک کتابی داریم به نام وسایل الشیعه، تمامش روایت است هیچ حرف دیگری در آن نیست بیست جلد است البته الآن سی جلدی هم چاپ کردند اما من آن بیست جلدی را می‌گویم. دو جلد آن فقط درباره ی نماز است، فقط هم حرف‌های پیامبر ﷺ تا امام حسن عسکری ﷺ است و شش صد صفحه روایت فقط درباره ی نماز تنها است! فکر می‌کنید در این هزار و شش صد صفحه چند تا روایت باشد؟ نزدیک چهار هزار روایت است، برای نماز تنها.

سوم دعا، همین کتاب اصول کافی را اگر دارید، باز کنید یک باب مفصلی دارد و اول آن نوشته کتاب الدعاء مفصل، امام حسین ﷺ اهل دعا بود نه این دعاهایی که ما می‌کنیم که خدایا دو میلیارد پول برای ما بفرست، خدایا محمودیه و شمرون دو هزار متر خانه به ما بده خدایا در محل ما خیلی‌ها ماشین شش صد هفت صد میلیونی سوار می‌شوند یک ماشین یک میلیاردی برای ما بفرست! امام حسین ﷺ اهل دعا بود یعنی چه؟ من اهل دعا بودن را از قول پیغمبر ﷺ برایتان بگویم امام حسین ﷺ یک گوشه زندگی‌اش منّ دعا بود، «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» دعای عرفه یک گوشه از ارتباط ابی‌عبدالله ﷺ با پروردگار مهربان عالم است. که تا حالا بیش از پنجاه تا عالم کم‌نظیر این دعا را تفسیر کردند و به‌جایی نرسیدند! دعا برای ابی‌عبدالله ﷺ علم بود، آگاهی بود، عمل بود، اخلاص بود. یک پایه دیگر زندگی ابی‌عبدالله ﷺ استغفار بود. یعنی خود را به دریای مغفرت پروردگار رساندن، نه اینکه هر کاری دلم می‌خواهد بکنم بعد هم آخر شب بگویم امروز سی چهل تا گناه کردیم «استغفرالله ربی و اتوب الیه» امام هشتم می‌فرماید این استغفار مسخره کردن خودت است. خوب یک مقدار دیگر از بحث ماند که قرآن چیست؟ دوم هدف قرآن در جامعه چیست؟ که خوب بفهمیم ابی‌عبدالله ﷺ زندگی‌اش بر پایه قرآن بوده یعنی چه؟

این حسین است کز پی تعظیم او عرش قامت را دوتایی می‌کند
این حسین است کز برایش جبرئیل وحی را نغمه‌سرایی می‌کند
این حسین است کانچه دارد از خدا در ره عشقش فدایی می‌کند
کشتی ایمان ز طوفان ایمن است تا حسینش ناخدایی می‌کند

خاکسپاری شهدای کربلا

امشب بیابان‌نشینان به تحریک زانشان برای دفن این هفتادودو بدن قطعه‌قطعه آمدند، مردانشان از مأموران یزید می‌ترسیدند زنان بیل و کلنگ برداشتند گفتند اگر شما غیرت رفتن ندارید ما خودمان می‌رویم. مردها با بیل و کلنگ برای قبر کردن آمدند اما در کربلا متوقف شدند، دیدند هیچ‌کدام از این بدن‌ها را نمی‌شناسند، بدن‌هایی که سر ندارد، لباس‌هایشان را غارت کردند، آرام‌آرام دیگر آماده می‌شدند برگردند که دیدند یک تک‌سوار دارد از تاریکی می‌آید ترسیدند آمدند فرار کنند که صدای امام زین‌العابدین علیه السلام بلند شد که ای بیابان‌نشینان برگردید من تمام این بدن‌ها را می‌شناسم. همه برگشتند کمک دادند تمام شهدا را یکجا دفن کرد که دیده‌اید پایین پای ابی‌عبدالله علیه السلام است، علی‌اکبر علیه السلام را دفن کرد، بدن بی‌دست عمو را هم کنار نهر علقمه دفن کرد. اما نوبت به دفن بدن ابی‌عبدالله علیه السلام که رسید خود زین‌العابدین علیه السلام ماند! دید هر جای این بدن را بخواهد بلند کند جای دیگر روی زمین می‌ماند! به این خاطر گفت بنی‌اسد بروید از خیمه‌های نیم‌سوخته‌ی ما یک قطعه بوریا بیاورید. حصیر را آرام‌آرام زیر بدن بابا کشید وارد قبر شد، بدن را میان قبر روبه‌قبله گذاشت حالا می‌خواهد صورت میت را روی خاک بگذارد اما بابا سر در بدن ندارد، گلوی بریده را روبه‌قبله گذاشت و خم شد صورت روی رگ‌های بریده گذاشت «أَبَتَا أَمَا الدُّنْيَا فَبَعْدُكَ مُظْلِمَةٌ فَأَمَّا الْآخِرَةُ فَبِنُورٍ وَجْهَكَ مُشْرِقَةً» بیرون آمد، لَحْد را چید، خاک

جایگاه قرآن در زندگی دنیوی و اخروی

ریخت، با یک مقدار آب گل روی قبر را صاف کرد و با انگشت روی قبر نوشت «یا اهل العالم هذا قبر حسین ابن علی بن ابیطالب»^۱ اما برای اینکه بدانید این کدام حسین است یک نشانه می‌دهم «الذی قتلوه عطشاناً» این قبر همان آقای است که با لب‌تشنه سر از بدنش جدا کردند.



۱. ارشاد مفید، ص ۴۷۰، مقتل الحسین علیه السلام مفرم، ص ۳۲۰.

جلسه چهارم

اتصال به قرآن و عمّرت

برای زندگی سالم

زندگی سالم و مفید بدون قرآن و اهل بیت امکان ندارد

بنای زندگی حضرت سیدالشهدا علیه السلام استوار بر چهار حقیقت است قرآن کریم، نماز، دعا، استغفار.

قرآن مجید کتابی است که خداوند متعال برای سالم زیستن مردم نازل کرده است، بدون قرآن امکان زندگی سالم و پاک و با امنیت و مفید و سودمند و زندگی‌ای که واقعاً میوه‌اش خیر دنیا و آخرت باشد وجود ندارد. البته هیچ عالمی، هیچ دانشمندی، هیچ فقیهی، هیچ حکیمی، بدون کمک پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام نمی‌تواند به عمق آیات و حقایق آیات پی ببرد چون قرآن مجید تجلی علم خداست و مطالب ساده و آسان و معمولی نیست. وقتی که به آیات با توضیح ائمه طاهرين علیهم السلام عمل شود در گمراهی و انحراف به روی ملت به روی جامعه، به روی خانواده، به روی فرد بسته می‌شود. این مطلب را پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی دو ساعت مانده به از دنیا رفتنشان اعلام کردند، زمانی که بیماری‌شان شدید شده بود و نمی‌توانستند روی پا حرکت کنند، منزل ایشان دیواره‌به‌دیواره مسجد بود و در خانه به روی مسجد باز می‌شد. امیرالمؤمنین علیه السلام و فضل ابن عباس که پسرعموی پیغمبر بود زیر بغل پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفتند چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند من می‌خواهم به مسجد بروم، پاهایشان را می‌کشیدند چون دیگر توان راه رفتن برایشان نمانده بود. اگر آنچه را که می‌خواستند اعلام کنند مهم نبود و ارزش سنگینی نداشت، با این زحمت، با این مرارت، با این رنج، با این رنجوری، با آن درد بدن، به مسجد نمی‌آمدند. بیماری که



می‌داند یکی دو ساعت دیگر از دنیا می‌رود اگر یک مسئله ضروری و مهمی در کار نباشد عقلانی نیست که به خودش زحمت بدهد ولی چون مسئله مهم بود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تحمل کردند که دو نفر زیر بغلشان را بگیرند و پای مبارکشان را روی زمین بکشند چون نمی‌توانستند خوب قدم بردارند، تحمل کردند با این وضع به مسجد بیایند.

کتاب امام علی علیه السلام

حضرت همیشه برای مردم که می‌خواستند سخنرانی کنند بنا به طرح خودشان به یک نجار گفته بودند یک منبر سه پله بسازند که نه خیلی کوتاه باشد که مردمی که آخر مسجد هستند ایشان را نبینند نه خیلی بلند باشد که گوینده نتواند خیلی با مردم رابطه برقرار کند. یک منبر متعادل که پایه‌هایش هم خیلی بلند نبود و راحت از دو پله منبر بالا می‌رفتند و می‌نشستند مسائل زندگی و اخلاقی، مسائل خانوادگی، اجتماعی و بهداشتی یا مسائل نظامی و جنگی را برای مردم بیان می‌کردند. در کتاب‌ها نوشته‌اند که معمولاً منبرهایشان بیشتر از دو خط سه خط چهار خط نبود یعنی نهایتاً پنج دقیقه برای مردم حرف می‌زدند! اما خب حرف‌هایی که زدند در دنیا ماندگار شده چون بعد از قرآن مجید هیچ حرفی بهتر از حرف پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست. مطالبی که برای مردم گفتند و یادداشت شده و باقی‌مانده که بخشی از آن‌ها را امیرالمؤمنین علیه السلام نوشتند و به صورت یک کتاب درآمد که این کتاب در زمان ائمه علیهم السلام در اختیار امامان ما بود ولی ظاهراً آن کتاب الآن در محضر امام دوازدهم است و در دسترس ما نیست. ولی امامان ما مطابق با نیاز مردم گاهی می‌فرمودند «وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» ما این پاسخ و این راهنمایی که می‌خواهیم به شما بدهیم را در کتاب امیرالمؤمنین علیه السلام دیدیم. دستور هم داریم که هر چه حرف خوب می‌شنوید بنویسید، چون حافظه آدم هم مثل بقیه اعضای بدن همیشه قوی نیست کم، سست و ضعیف می‌شود. گذشتگان ما همین‌طور بودند، این‌همه کتابی که به یادگار مانده برای همین اخلاقی نوشتشان بود.



پای منبر و تکیه یادداشت برداری کنید!

یکی از نزدیکان ما عادتش این بود پای هر منبر عالمانه و حکیمانه خوبی که می‌رفت یادداشت می‌کرد. من یک‌وقتی خانه‌شان بودم دیگر پیر شده بود دیدم در همان اتاق قدیمی خانه قدیمی تهرانشان یکی از این چمدان‌های بزرگ قدیمی پر از ورق است، حالا دو هزار ورق بود سه هزار ورق بود؟! چمدان خیلی بزرگ و پر بود در آن هم باز بود حالا خودش می‌خواست مراجعه کند یا به کسی می‌خواست نشان بدهد، دیدم روی تمام این کاغذهایی که من از آن‌ها دیدم ده ورق پانزده ورق پر از مطالب بسیار قوی و محکم از قول ائمه علیهم‌السلام، از قول حکیمان، از قول عارفان بود. که البته بعد از دنیا رفتنش من به ورثه‌اش مراجعه کردم گفتم این اوراقی که پنجاه شصت سال ایشان پای منبرها از بزرگان هر چی شنیده بود یادداشت کرده بود را بدهید ما این‌ها را نظم بدهیم، آدرس مطالب را بدهیم و چاپ کنیم، که گفتند از بین رفته! نمی‌دانم ارزش این کار را نفهمیده بودند، نمی‌دانستند که پنجاه سال شنیده می‌تبدیل به نوشتار چقدر باارزش است، ولی خب از بین رفته بود.

از هر بزرگی استفاده کنید و مطالب را یادداشت کنید

شما جوان‌ها اگر بتوانید از همین حالا این کار را انجام بدهید خیلی خوب است. من خودم هم این عادت را از جوانی داشتم اگر دفتر و قلم پیشم بود همان‌جا که می‌شنیدم می‌نوشتم. اگر دفتر و قلم پیشم نبود شنیده را می‌آوردم منزل و می‌نوشتم. همین هم باعث شد این نوشته‌ها که کم هم نبود چون شهرستان‌ها می‌رفتم مثلاً سبزوار بروجرد، اراک، حدود ۱۵۰ تا شهری که منبر رفتم سؤال می‌کردم که بزرگان این شهر چه کسانی هستند؟ اساتید، عالمان، عارفان، حکیمان. هیچ‌وقت هم در هیچ شهری خودم را معطل این رسم و رسوم نکردم که چون مهمان هستم و تازه وارد هستم به دیدنم بیایند تا می‌رسیدم و می‌پرسیدم، پیغام می‌دادم که حالا آن بزرگ یا آن عالم درخانه باشد می‌رفتم، گوش می‌دادم حالا یک حدیثی می‌گفت یک مطلب حکیمانه‌ای می‌گفت، یک داستان عبرت‌آموزی را می‌گفت و من

این‌ها را یادداشت می‌کردم. آنچه آن‌ها به من گفتند اگر من یادداشت نکرده بودم با آن‌ها درقبر می‌رفت علتش این است که آنچه را من یادداشت کردم بعداً به هر مناسبتی که اقتضا داشت وارد کتاب‌هایم کردم. یعنی شما اگر یک‌وقت بروید قم در موسسه ما این صدویست جلد کتابی که من نوشتم در بیشتر این کتاب‌ها مطالبی را می‌بینید، عبرت‌هایی را می‌بینید، داستان‌های نابی را می‌بینید که در هیچ کتابی نیست و این‌ها را اگر وادار نمی‌کردم برایم بگویند و بنویسم با خودشان از بین رفته بود. الآن در کل ایران خیلی از سخنرانان حتی آن‌هایی را که در تلویزیون می‌گذارند زیباترین داستان‌های عبرت‌آموز را که می‌گویند مربوط به نوشته‌ها و نوارهای من است.

نام و اثر حافظ چطور ماندگار شد؟

مگر حافظ از مادرش حافظ به دنیا آمد؟ یک کتابی هست نزدیک به زمان حافظ نوشته شده به نام «تذکره میخانه»، کتاب مفصلی است هشتصد نهصد صفحه است چون نزدیک به زمان حافظ است مؤلف آن نوشته که حافظ یتیم بود. مادر بود و یک برادر و حافظ. پدرشان هم پولی نگذاشته بود نداشت که بگذارد. حافظ در سیزده چهارده سالگی به شیراز آمد و شاگرد یک نانوایی شد. کار خمیر کردن را دست او دادند. خمیر هم پیرمردها یادشان است زمان نوجوانی ما دستگاه برقی نبود شش تا گونی آرد را بریزند بعد برق را بزنند خود آن ابزار خمیرکن خمیر درست بکند. خمیر را با دست درست می‌کردند و به قول قدیمی‌ها ور می‌آوردند. ساعت دوازده شب خمیرگیر باید این آردها را باهم قاتی می‌کرد، مشت می‌زد، بلند می‌کرد و روی همدیگر می‌کوبید تا چهار صبح که شاطر بیاید نان بپزد. حافظ شب‌ها بیدار بود، خمیر می‌زد و مزد می‌گرفت، یک مقدار از این مزد را خرج خانه می‌کرد برای مادر و برادرش و یک مقداری هم به مکتب و استاد درس می‌داد. خمیرگیری کرد و درس خواند و حافظ کل قرآن شد و آگاه به مبانی عرفان و اسلام و حکمت شد نهایتاً این دیوان را به وجود آورد که الآن کل کره زمین آن را می‌شناسند، یک خمیرگیر نانوایی.



بعضی انسان‌ها سود که ندارند، ضرر هم دارند!

شما جوان‌ها که الحمدلله سر سفره پدرهایتان هستید، جان می‌کنند؛ ماشین که به شما می‌دهند، غذای خوب که می‌دهند، لباس که می‌دهند، گاهی هم پول توجیبی فراوانی می‌دهند که بیشتر از آن را اصلاً نیاز ندارید، از آن‌ها می‌گیرید و خرج چلوکباب خوردن رفیق‌هایتان می‌کنید که یک باریک‌الله به شما بگویند و بعد از چهل پنجاه سال هم چشم‌باز می‌کنید می‌بینید عمر تمام شد و نزدیک مردن هستید و هیچی نشدید هیچ کاری هم نکردید. فکر می‌کنید خدا در قیامت از این جور عمر را هدر دادن می‌گذرد؟ پروردگار عالم همین الان میلیاردها چرخ را می‌گرداند که ما یک نفس بکشیم، یک‌دانه از چرخ‌ها از کار بیفتند کار ما تمام است. اگر در شب فقط کره زمین از گشتن دور خودش برای پدید آمدن روز و شب بایستد دیگر دائم شب خواهد بود و بعد از مدتی همه اقیانوس‌ها، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و چشمه‌ها یخ می‌زند البته ما زودتر از آن‌ها یخ می‌زنیم و می‌میریم. یا اگر در روز باشیم و چرخیدنش بایستد کل آنچه در نیم‌کره روز است آتش می‌گیرد، تمام دریاها هم سریع بخار و نابود می‌شوند. خب این زمین را سالی یک‌بار برای بهار و تابستان و پاییز و زمستان به دور خورشید می‌چرخاند. به زمین می‌گوید به این مردم گندم بده نخود و لوبیا و میوه و گردو و بادام بده به این همه حیوانات حلال‌گوشت می‌گوید بچرید، بخورید و چاق شوید که این‌ها شما را بکشند و کباب کنند و بخورند! و بعد هم فایده عمر هیچ چیزی نیست! یعنی گاهی انسان‌ها به اندازه یک گاو شیرده سود ندارند بلکه ضرر هم دارند، جای دیگران را تنگ کرده‌اند. باز گلی به جمال گاو روزی چهل پنجاه کیلو شیر می‌دهد آن هم نه شیر تنها، معلوم نیست خدا در بدنش چه کارخانه‌ای را به کار انداخته که گاو علف می‌خورد، علف در معده‌اش شکمبه می‌شود همان که وقتی گاو را می‌کشند این معده را درمی‌آورند، پاره می‌کنند و این شکمبه بدبو را دور می‌ریزند. قرآن می‌گوید از این شکمبه و خون شیر می‌سازم! ﴿مِنْ بَيْنِ قَرْتٍ وَكَرْبَتَا حَالِصًا سَائِعًا لِلسَّارِبِينَ﴾ از میان شکمبه



و خون، شیر روان خوش گوار. حالا شما یک کیلو شکمبه را با نیم لیتر خون قاتی کن و به هر دستگاهی می‌خواهی بده اگر توانستی شیر سفید درست کنی! چون شکمبه که زرد است و خون هم که رنگ غلیظ قرمز است، بعد هم شکمبه بو می‌دهد خون هم خون است و هیچ کس طبعش بر نمی‌دارد بخورد. چه کرده پروردگار که از لابه‌لای شکمبه و خون می‌گوید شیر روان خوش گوار آن‌هم با رنگ سفید بدون یک‌ذره قرمزی و زردی تولید میشود؟ این گاو پنجاه لیتر شیر، پنیر، خامه، کره، کشک، ماست و دوغ دارد جنبه دارویی هم دارد، گاهی این جنس دوپا به نام انسان هفتادسال در این دنیاست اما به‌اندازه یک گاو برای هیچ کس و برای خودش هم سود ندارد! خوب است این جور زندگی کردن؟

الآن نتیجه این زحمات من این شد که همه شنیده‌هایم را یادداشت کردم، وارد کتاب‌هایم کردم و الآن واعظها و گویندگان کل ایران همین مطالب را برای مردم می‌گویند، البته من توقعی هم از هیچ کدام ندارم که آدرس این مطالب را بدهند و بگویند از فلان کتاب یا فلان نویسنده داریم نقل می‌کنیم. خوشحال هستم که روی منبر دری‌وری نمی‌گویند حداقل چهارتا حرف خوب را در کتاب می‌بینند و برای مردم می‌گویند. بعضی‌ها هم که به این کتاب‌ها مراجعه ندارند آن‌ها یاوه‌گویی می‌کنند و برای مردم روزنامه‌خوان هستند.

ماجرای تحول جهانگیر خان قشقایی

کسی از داستان تحول روحی جهانگیرخان قشقایی خبر نداشت، هیچ کس! نه در منبرها گفته می‌شد و نه در سخنرانی‌ها و نه در مجامع مذهبی. من چند سالی که اصفهان منبر می‌رفتم چون از داستان جهانگیرخان در همدان به‌وسیله یک دانشمندی که او هم از دنیا رفت آگاه شده بودم به قبرستان تخت فولاد رفتم و گشتم قبر او را پیدا کردم، سنگش شکسته بود! یک گوشه قبر هم فرورفته بود! شب در منبر، متحول شدن این انسان کم‌نظیر در این ۱۵۰ ساله را گفتم و از اصفهان گلایه کردم که یک چنین قبری، این طور رها شده. البته بیش از این‌ها قبر در اصفهان بود که بعد از آن منبیر من شهرداری اصفهان همه را تعمیر کرد و مقبره درست کرد و واقعاً زنده کرد و بعد هم شرح زندگی تمام چهره‌های



برجسته مدفونین در قبرستان تخت فولاد را تا حالا در چهارده پانزده جلد نوشتند که خودش یک منبع واقعاً هدایت کننده و عبرت آموز است. ای کاش نسل جوان ما آنهایی که حالا اهل منبر و مسجد هستند این عبرت‌ها و پندها را در خودشان تحقق می‌دادند سی سال دیگر یک چهره برجسته می‌شدند. اینکه آدم به تکیه بیاید و یک منبری را گوش بدهد و بعد یادش برود و یک پلویی بخورد و برود این واقعاً مورد رضایت پیغمبر ﷺ و اهل بیت  نیست. ما باید در یک شب، در چهار شب تحول سنگینی پیدا کنیم.

من وقتی روی منبر تحول شدید جهانگیرخان را گفتم صبح شهردار اصفهان به آن منزلی که من بودم آمد، گفت آقا این جهانگیرخان چه کسی بوده دیشب شما مطرح کردید؟ گفتم این یکی از چهره‌های بسیار برجسته علم، فقه، اصول، حکمت، نهج البلاغه و قرآن در شهر شما بوده و نسل فعلی هم نمی‌شناسد. من دیروز رفتم به زور و زحمت قبرش را پیدا کردم، سنگش شکسته قبر هم فرورفتگی دارد. گفت من درست می‌کنم. راست هم گفت من را بیهوده دل خوش نکرد سال بعد که رفتم دیدم یک مقبره بسیار عالی به اندازه سطح همین حسینیه برایش ساخته با گنبد و با بتون که تا پانصد سال دیگر هم خراب نمی‌شود. این آدم یکی از چهره‌های برجسته ی ایل قشقایی بوده که در مناطق سمیرم بین اصفهان و کهگیلویه و بویر احمد زندگی می‌کرد. خان قبیله بوده، چهل سالش هم بود و همان سبیل‌های ایل خودشان را داشت و کلاه قشقایی و پالتو و گیوه‌های دست‌دوز. کارش هم تک‌سواری، اسب‌دوانی و دامداری بوده غروب‌ها هم که از صحرا برمی‌گشت یک‌دانه سه‌تار داشته، جوان‌های ایل دورش جمع می‌شدند، هنرمندانه تار می‌زدند، می‌خواندند، می‌رقصیدند و پای کوبی می‌کردند. کار ایلیات را در عروسی‌ها، خواندن‌هایشان، چوب بازی کردن‌هایشان، بالا پریدن‌هایشان و حرکاتی که دارند را دیده‌اید ایشان هم جزو همان طایفه بود.

شیر گوسفندها و گاوها تبدیل به کره و کشک و پنیر شده بود، همه را بار کرد و برای فروش به اصفهان آورد، چون در منطقه خودشان همه داشتند و کسی نمی‌خرید این‌ها باید می‌رفتند شهرهای اطراف جنس را می‌فروختند. وارد بازار اصفهان می‌شود، آمد پیش آن‌ها که قبلاً هم با آن‌ها معامله داشت آمد که پنیر و کشک و ماست و کره ایلیاتی را می‌خریدند،

جنس‌ها را فروخت بعد هم تارش را گذاشته بود در یک کیسه یا در همین جلدهایی که از قدیم بوده و به آن خریدار گفت که این تار من شکسته و خوب نمی‌زند در بازار اصفهان استاد تعمیرکار تار کیست؟ موسیقی اصفهان هم یک موسیقی قدیمی سنتی بود، صاحب مغازه می‌خواست آدرس تعمیرکار سه‌تار را بدهد، یک کسی در مغازه‌اش نشسته بود. مغازه‌های قدیم - پیرمردهای فرحزاد می‌دانند - صندلی و میز و این‌ها نبود یک قالیچه می‌انداختند، یک میز کوچک و پشت همان میز خریدوفروش می‌کردند. چک و سفته و این حرف‌ها هم نبود، اگر جنس می‌خریدند روی یک کاغذ کوچک می‌نوشتند من از حاج ممد علی هزار تومان جنس خریدم ده روز دیگر پولش را می‌دهم، این هم به‌جای چک و سفته و رسید و ضمانت، همان دو خط بود. و یک نفر هم مال مردم را نمی‌خورد. این نوشته را به فروشنده می‌داد و نوشته به جانش بسته بود و فروشنده بر اساس قرآن امضا می‌کرد که قرآن گفته **﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾** به عهد و پیمان و امضایتان وفادار باشید و گرنه قیامت پدرتان را درمی‌آورند، خداترس و قیامت ترس بودند، امضا می‌دادند و عمل می‌کردند.

یکی در آن مغازه نشسته بود، معلوم هم نبود چه کسی بود، اسمی هم ندارد، من در کتاب‌های مربوط به جهانگیرخان هم گشتم اسمی نداشت، فقط نوشته بودند یک آدمی بالباس کهنه که رفیق این مغازه‌دار بود نشسته بود تا آن جهانگیرخان با آن هیکل و کلاه و سیل‌های از بناگوش دررفته که چهل سالش بود آمد و گفت آدرس تعمیرکار تار را بده، صاحب مغازه خواست جواب بدهد که این بلند شد، گفت خان چند سال است تار می‌نوازی؟ گفت سی سال، از هشت‌سالگی ده‌سالگی، گفت خوب می‌نوازی؟ گفت خوب! استاد تار هستم. گفت خان سی سال است داری تار می‌نوازی یک‌بار هم بنشین تارهایی که خدا در وجود خودت تنیده بنواز، ببین از آن‌ها هم صدا درمی‌آید یا نه؟ از این سیم‌های نازک که خوب صدا درمی‌آید ببین تارهای وجودی‌ات تارهای انسانی‌ات هم اگر بنوازی صدا می‌دهد یا نه؟ گفت چشم.



تارش را زد زمین، خورد کرد دیگر به ایل نرفت، در بازار اصفهان یک مدرسه است به نام مدرسه صدر که سازنده این مدرسه یک تاجر بزرگ اصفهانی بوده، حدود سیصد سال است این مدرسه سرپاست. این تاجر چه پولی داشته چه نیتی داشته نمی‌دانم، تا حالا از این مدرسه بیش از ده هزار عالم و فقیه و مرجع تقلید و حکیم و فیلسوف به درد تمام دنیا بخور درآمد! خان وارد مدرسه شد خادم مدرسه دید این هیچی‌اش به طلبه‌ها و آخوندها نمی‌خورد قبای خانی و کلاه خانی و سبیل از بناگوش دررفته دوید آمد جلو گفت خان فرمایشی دارید؟ گفت عرضی دارم. چه چیزی؟ گفت یک اتاق به من بده می‌خواهم درس بخوانم. چقدر من تا حالا در دلم به این خادم مدرسه باریک الله گفتم، که خان را نتاراند، به او نگفت آدم حسابی چهل سال است از سن تو گذشته و به درد طلبه شدن نمی‌خوری، بعد هم تو اخلاق خانی داری مگر می‌توانی طلبه شوی؟ این‌ها را نگفت. خوب است آدم زبانش زبان تشویق و هدایت باشد، زبان امید ساز باشد، گفت چشم اتفاقاً یک اتاق خالی دارم بیا به تو بدهم در آن اتاق رفت، بیست سال درس خواند و در شصت سالگی یکی از علمای بزرگ رده اول ایران شد، در شصت‌سالگی از اساتید مسلم علوم اسلامی شد. شاگردهایی که تربیت کرد: آیت‌الله‌العظمی حاج‌آقا رحیم ارباب که شما نمی‌شناسید یک چهره کم‌نظیری است و در همان تخت فولاد مقبره بزرگی دارد، این یک شاگرد او بود، آیت‌الله‌العظمی آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی که هم وزن در معنویت نداشت، آیت‌الله‌العظمی بروجردی که هجده سال تک مرجع شیعه بود این‌ها نفس خورده‌های جهانگیرخان هستند.

اتصال با قرآن و اهل بیت برای دستیابی به سعادت

جهانگیرخان که استاد مرجع ساز به دنیا نیامد، که حالا بگویم دیگر از دست من کاری بر نمی‌آید نخیر! یک روز هم که زنده باشی هزار جور کار از دستت برمی‌آید. اما باید به قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام اتصال پیدا کنی، منهای این دو تا منبع زندگی گمراهی، لات‌بازی است، میمون کاری است. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با آن حال به مسجد آمد، نمی‌توانست بالای منبر

برود ، پله اول نشست و فرمود: « إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي ابداً » من دو منبع هدایت کننده، دو منبع آدم‌ساز، دو منبع عالم پرور، دو منبعی که خان قشقای را متحول می‌کند که باعث می‌شود از رده‌های اول علمای اسلام بشود، برایتان گذاشتم؛ قرآن و اهل بیت، اگر با این دو تا زندگی کنید یعنی مطابق طرح قرآن و اهل بیت من زندگی کنید، هرگز منحرف نخواهید شد. یعنی بدون قرآن و اهل بیت نمی‌شود یک زندگی سالم، پاک، با منفعت و به‌دردخور ساخت. این که می‌گویم بنای زندگی ابی‌عبدالله علیه‌السلام بر چهار چیز بود؛ یکی قرآن است و اگر بخواهیم امام حسین علیه‌السلام را تعریف کنیم باید بگوییم قرآن متحرک، قرآن انسانی، قرآن عینی، قرآن مصداقی است چون همه چیز امام مطابق قرآن اجرا می‌شود همه چیزش، همه حرکاتش.

انسان‌های منهای قرآن و عترت قاتل ابی‌عبدالله علیه‌السلام

آن وقت خدا نیامد انسانی مثل ابی‌عبدالله علیه‌السلام را که گیر یک جامعه بریده از قرآن بیفتند. جامعه بریده از قرآن اگر امام حسین علیه‌السلام را گیر بیاورد قطعه‌قطعه، اگر گیر نیامد امام حسین علیه‌السلام و دین و جلساتش را مسخره می‌کند، اما همان‌هایی که مسخره می‌کنند اگر خودش را گیر می‌آوردند قطعاً می‌کشتند چون یک‌بار مردم گیرش آوردند، کشتند و دیگر بین مردم نبود، اگر بنا بود هزار بار زنده شود هزار بار هم می‌کشتند! یعنی ملت منهای قرآن و منهای آیات و حقایق قرآن این‌گونه می‌شوند، امام حسین علیه‌السلام را گیر نمی‌آوردند؛ ربا می‌خورند، عرق می‌خورند، چاقو می‌کشند، دروغ می‌گویند، تهمت می‌زنند، آبرو می‌برند و روز روشن میلیاردری اختلاس می‌کنند، و گرنه خودش را گیر می‌آوردند می‌کشتند!

لحظات آخر باکمال نشاط روحی روی زین اسب نشسته بود، از صبح تا سه بعدازظهر چون من دقیقاً حساب کردم ایشان چهار بعدازظهر شهید شدند در محرم که الان مطابق با ماه مهر ایران، خون از بدنش رفته، تشنه است، گرسنه است، هفتادویک داغ‌دیده، درعین حال

۱. شیخ مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۲۳۳.

گفت باز هم این مردم را نصیحت کنم! شاید بیدار شوند، اما دیگر توان زیادی برای سواری نداشت، نیزه بلند است نیزه را برگرداند نوکش را بغل اسب در زمین فرو کرد، نیزه نزدیک بیست سانت فرورفت و برای حرف زدن به نیزه تکیه داد و شروع به صحبت کرد؛ یک معلم، یک امام، یک دلسوز، یک هدایتگر. هنوز صحبت‌هایش تمام نشده بود می‌خواست این مردم را از جهنم نجات دهد که شیخ مفید نوشته یک تیرانداز با یک تیر یک شعبه پیشانی‌اش را مورد حمله قرار داد! خب می‌دانید تیر به پوست که رسید پوست را پاره کرد، رد شد استخوان را خرد کرد و در استخوان نشست. تیر را بیرون کشید و با دستش می‌خواست جلوی خون را بگیرد نمی‌شد، خون فواره می‌زد و دستمال نداشت چون دستمال را به زخم سر حر بسته بود. عبا هم که دوشش نبود مرد جنگی با زره به میدان آمده چاره دیگری نداشت مجبور شد کمر بند زره را باز کرد و این پیراهن بلند عربی را آورد بالا که پیشانی‌اش را پاک کند، سینه مبارکش برابر مردم قرار گرفت اینجا با همان تیر سه شعبه‌ای که گلوی بچه‌اش را زدند سینه‌اش را هدف قرار دادند! تیر وارد شد و از پشت سر درآمد، هر کاری کرد تیر را از جلو درآورد دید نمی‌شود، خم شد چقدر زحمت دارد دست را ببرد پشت سر بعد این تیر را بخواهد بیرون بکشد. بالاخره کشید، دید دیگر طاقت سواری ندارد آمد بیفتد ذوالجناح به سرعت آمد میان یک گودال دو تا دستش را کشید جلو و دو تا پایش را کشید عقب، که فاصله‌ی ابی‌عبدالله علیه السلام را با زمین کم کند که امام می‌افتد بدنش درد نگیرد، پایش را از رکاب خالی کرد، ذوالجناح آرام آرام خودش را کج کرد که امام را به زمین خیلی نزدیک کند اینجا مقبل کاشانی چقدر درست و زیبا می‌گوید:

هوای باد مخالف چو قیرگون گردید	عزیز فاطمه از اسب سرنگون گردید
نه ذوالجناح دگر تاب استقامت داشت	نه سیدالشهدا بر جدال طاقت داشت
کشید پا ز رکاب آن خلاصه ایجاد	به رنگ پرتو خورشید، بر زمین افتاد
بلندمرتبه شاهی ز صدر زین افتاد	اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد

آخرین مناجات اباعبدالله علیه السلام قبل از شهادت

وقتی روی خاک افتاد اولین کاری که کرد صورت خون آلودش را به حال سجده روی خاک گذاشت «إِلَهِي رَضِيَ بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلَي بَلَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»^۱



جلسہ پنجم

اہمیت قرآن و نکاتی در باب توبہ

چهار درخواست امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند

برای اینکه سود ارتباط با قرآن کریم را بدانیم که قرآن مجید به انسانی که خودش را با آیاتش هماهنگ می‌کند چه منفعت سنگینی به او بازمی‌گرداند و در ضمن هم برایتان روشن شود حضرت سیدالشهدا علیه السلام کیفیت ارتباطشان با قرآن چگونه بوده روایت بسیار مهمی را که - عالم کم‌نظیر شیعه در اواخر قرن سوم - وجود مبارک شیخ طوسی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند برایتان می‌خوانم: این روایت در چهار بخش تنظیم شده است، هر بخش درس، پند، موعظه و یا سود سنگینی را به انسان برمی‌گرداند، امیرالمؤمنین علیه السلام که ارزش‌های وجود او یقیناً قابل محاسبه کردن نیست و همه این ارزش‌ها را از قرآن مجید وبا هدایت پیغمبر صلی الله علیه و آله به دست آورده است. در کنار قرآن از پروردگار عالم چهار درخواست دارد «اللَّهُمَّ اشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِي و اسْتَعْمِلْ بِالْقُرْآنِ بَدَنِي و نَوِّرْ بِالْقُرْآنِ بَصْرِي و اَطْلِقْ بِالْقُرْآنِ لِسَانِي» هر کدام از این چهار درخواست را من با یک مقدمه برایتان توضیح می‌دهم با توضیحاتی که داده می‌شود به این معنا خواهید رسید که قرآن مجید چه منبع عظیمی برای انرژی دادن به انسان و تصحیح حرکات و رفتارها و اخلاقیات و منش انسان است.

اولین درخواست امام علی علیه السلام از پروردگار

اما قسمت اول «اللَّهُمَّ اشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِي» این یعنی چه؟ هر انسانی که به دنیا می‌آید تا پایان عمرش بخواند یا نخواند، در رفاه و راحت کامل نخواهد بود چون اگر بنا بود

انسان در دنیا در چهارچوب رفاه و راحت کامل باشد معنی‌اش این بود که دنیا هم نمونه‌ای از بهشت روز قیامت است، شما آیات مربوط به قیامت و بهشت را که نگاه کنید می‌بینید پروردگار عالم یک مسائلی را درباره بهشت و بهشتیان مطرح می‌کند. مثلاً در بهشت پیری، درد، بیماری، کمبود، داغ، ضربه‌های روحی، فشارهای عصبی، تنگنای اقتصادی، تنگنای اجتماعی و خانوادگی وجود ندارد اما همه این‌ها در دنیا وجود دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره زندگی انسان در دنیا می‌فرماید «دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ وَ بِالْعُدْرِ مَحْفُوفَةٌ»^۱ اصلاً بافت زندگی دنیا بر سختی‌ها، رنج‌ها، بلاها، مشکلات دردها، بیماری‌ها، تنهایی‌ها، غصه‌ها، و مزیقه‌هاست بافت زندگی این است. وقتی یک انسان در چنین جریاناتی قرار بگیرد و حوصله و گنجایش نداشته باشد، به قول عرب‌ها «سعه‌صدر» نداشته باشد، به قول خودمان تحمل و بردباری نداشته باشد، یا بیشتر گرفتار می‌شود یا خودکشی می‌کند یا دچار بیماری روانی و افسردگی و بدبینی می‌شود، و در این افسردگی در این بدبینی در این فشار روانی درخت وجودش، هیچ خیری که به بار نمی‌آورد بلکه دائماً از این درخت شر می‌ریزد هم به خود انسان و هم ششش را به دیگران انتقال می‌دهد. به عبارت ساده‌تر در این جریاناتی که مربوط به بافت دنیاست اگر انسان بردباری و تحمل نداشته باشد زندگی برایش بسیار تلخ می‌شود، و اگر ایمان نداشته باشد هم به خدا، هم به مردم و هم به نظام خلقت بدبین می‌شود و نهایتاً مانند آن نویسنده هنرمند که همین حالا برایش پیش آمد و در سن جوانی در اروپا خودش را کشت می‌شود. یعنی آن‌هایی که بی‌تحمل و بی‌صبر و بدون گنجایش وجودی هستند فکر می‌کنند راحتی‌شان در خودکشی است! الآن در همه جای دنیا خودکشی خیلی زیاد است، در همه اروپا در همه آمریکا، در همه جوامع مسئله خودکشی زیاد است بیمارستان‌های روانی و عصبی زیاد است و اگر خودکشی نکنند یا در بیمارستان‌های روانی ن خوابانند باید در خانه یا بیرون خانه باشند و همه چیز را برای اهل خانه و بیرونی‌ها تلخ می‌کنند.

۱. خطبه ۲۲۶ نهج البلاغه.



گناهانی که مطلقاً توبه ندارد

گناه قتل خویش یعنی خودکشی، در صورتی که انسان دچار فشار روحی شود و خودش را بکشد، از گناهانی است که مطلقاً توبه ندارد. طبق آیات قرآن و روایات هر کسی با خودکشی وارد عالم بعد شود ابدی بودنش در جهنم قطعی است! چرا خدا کسی که خودکشی کرده را نمی‌بخشد؟ برای اینکه توبه نکرده. چرا توبه نکرده؟ چون در دنیا نبوده. جای توبه کردن در دنیاست، نه برزخ جای عمل است و نه قیامت، کسی که خودش را می‌کشد دچار گناه کبیره‌ای می‌شود که برای این گناه کبیره فرصت توبه وجود ندارد یعنی باید در دنیا باشد که از این گناه توبه کند ولی نیست. مثلاً یک کسی می‌نشیند بیش از اندازه شراب می‌خورد بعد معده پر از الکل به قلب فشار می‌آورد، قلب را از کار می‌اندازد طرف با شکم پر از مشروب الکلی می‌میرد، در دنیا نیست که توبه کند، باید باشد که به پروردگار تعهد بدهد دیگر نمی‌خورد دیگر نمی‌خرم، دیگر بدمستی نمی‌کنم، دیگر رابطه‌ام را با این حرام قطع می‌کنم. انسانی که در حال گناه می‌میرد او هم توبه ندارد مثلاً یک کسی ارتباط نامشروع برقرار کرده و در حال زنا کردن هیجانی می‌شود و سنگ کوب می‌کند، توبه ندارد. گناه در حالی توبه دارد که گناهکار فرصت توبه کردن داشته باشد، یعنی زنده باشد و بتواند گناه را جبران کند، خیلی از گناهان جبران نمی‌شود. این‌ها را گفتیم در کنار گناه خودکشی که بقیه‌اش هم برایتان روشن باشد.

اعلام تنفر قرآن از ارث خوران

من یک‌وقتی یکی از دوستانم که واقعاً خبر از وضعیت نداشتم اما می‌دیدم پای منبر می‌آید سلام و علیک می‌کند گاهی با ماشینش من را می‌رساند این خودش به من تلفن کرد که من حالم خوب نیست دلم می‌خواهد شمارا ببینم راهش هم به من خیلی دور بود گفتم فردا صبح می‌آیم ساعت هشت صبح بود رسیدم به خانه‌اش رفتم دکترش هم نشسته بود دکتر هم با من آشنا بود، دکتر وقتی بلند شد برودم من به احترام علم و دانش تا دم در اتاق دکتر را بدرقه کردم، دکتر به من گفت که این مریض حداکثر یک هفته دیگر زنده است و رفتنی



است، علتش را هم گفت که دو بخش از ماهیچه‌های قلبش از کار افتاده و کوک این ساعت دارد تمام می‌شود و هیچ دکتری هم نمی‌تواند کاری بکند، درست هم گفت یک هفته بعد مرد. حالا با من چه کار داشت؟ به من گفت که من یک خواهر و یک برادر دارم، برادرم زن و بچه و خواهرم هم شوهر و بچه دارد، این‌ها تا الآن از این جریان بی‌خبر ماندند من لازم است برای تو بگویم چون این مطالبی که پای منبرت شنیدم را باید جبران کنم. گفت وقتی پدرم مرد و برادر و خواهرم شش‌هفت‌ساله بودند و مادرم هم بی‌سواد بود بردمش محضر گفتم برای تقسیم ارث باید بیایی روی یک ورقه انگشت بزنی، با محضری هم هماهنگ کرده بودم و کل آنچه از پدرم مانده بود همه را به نام خودم کردم که ملک، مغازه، خانه و حساب بانکی بود. گفت چهل سال است از آن جریان گذشته و من این ارث برادر و خواهر و مادرم را از شهرمان به تهران آوردم الآن تبدیل به دو تا مغازه و این خانه و سرمایه مغازه شده است، و به من گفت حساب کردم که بیست‌وپنج سال پیش در حدود شش‌صد هفت‌صد میلیون سهم خواهر و برادرم می‌شود و مادرم هم مرده و من این‌ها را نوشتیم، که شما بعد از مرگ من زحمت بکش این زن و بچه من حق آن‌ها را بدهند. به او گفتم که تا خودت زنده هستی این کار را انجام بده، قرآن مجید یک آیه دارد که از ارث‌خوران اعلام تنفر شدید کرده ﴿وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا﴾ خداوند می‌فرماید: یک عده‌ای بی‌رحم و بی‌شخصیت ارث باقیمانده از پدر را می‌خورند و به خواهر و برادر و پدر و مادر میت و به دیگرانی که باید ارث به آن‌ها برسد نمی‌دهند، این‌ها مورد نفرت پروردگارند. خب الآن در مملکت ما سیدالشهدا علیه السلام یک عالمه ارث دارد و ارثش موقوفاتش است مثلاً یک آدمی که زحمت کشیده ده هکتار باغ درست کرده بچه‌هایش هم در آن زمان وضعشان خوب بوده نیازی ندیده برایشان ارث بگذارد باغ را روی یک کاغذ معمولی نوشته وقف ابی‌عبدالله علیه السلام حسین علیه السلام حالا یا نهار بدهید یا شام بدهید، یا روضه بگیرید، یا واعظ عالم دعوت کنید، مردم تربیت شوند، یک عده‌ای در کل مملکت آمدند آن کاغذهای موقوفه را پاره کردند! سندسازی کردند! و موقوفه را به نام خودشان کردند و با این موقوفه خانه خریدند، مکه رفتند

و لباس پوشیدند. از نظر قرآن و فقه اهل بیت نشستن در آن خانه حرام است، لباس‌ها همه غصبی است، اگر احرامشان هم از آن پول موقوفه است حجتشان باطل است و از محرم بودن هم در نمی‌آیند، وقتی می‌آیند مسجد شجره، تلبیه می‌گویند و با لباس حرام مُحَرَّم می‌شوند ولی حج انجام نمی‌گیرد یعنی آن هفت بار طواف باطل است، نماز طواف باطل است سعی صفا و مروه باطل است، عرفات و مشعر و ذبح باطل است و با حج باطل به ایران برمی‌گردند و محرم هستند مگر اینکه سال بعد با یک پول درست و حسابی بروند و حج را بجا بیاورند و این یک سال هم حق قرار گرفتن کنار همسرشان را ندارند! چون زن در مسئلهٔ غریزه جنسی به آن‌ها حرام است.

خدا می‌داند حرام چه آتشی است که همه چیز را می‌سوزاند عبادت، شخصیت، قیامت، بهشت اصلاً همه چیز آدم را نابود می‌کند، گفتم آقا همین الآن برادر و خواهرت را تلفن کن بیایند همین الآن سوار ماشینت کنند بروی محضر آن‌هایی که باید به نامشان کنی بکنی گفت نه زن و بچه‌ام خوب هستند انجام می‌دهند. هفتهٔ بعد هم مرد، من یک سال به همسرش تلفن می‌کردم چون نان و نمک باهم خورده بودیم که خانم طبق آن نوشته‌ای که شوهرتان گذاشته ارث برادر و خواهرش را حساب کنید بخواهید و رضایت بطلبید، چهل سال است با مال آن‌ها شما خوردید و سفر رفتید و زندگی کردید و دو تا مغازه خریدید و این خانه را خریدید و سرمایه کردید، بعد از یک سال که خانمش مدام چشم می‌گفت، که حرف شما قیمت دارد و شما روحانی هستید و رفیق شوهر من بودید ولی انجام نداد. بعد از یک سال به من گفت آقا ممکن است دیگر تلفن نزنید؟ گفتم بله. کاری برای شوهرتان می‌کنید؟ گفت چشمش کور می‌خواست خودش کارهایش را بکند به ما چه؟ تمام شد، یکی دو تا از بچه‌هایش هم هرروئینی شدند و خودش هم شوهر کرد و الآن این مرد که مرده است را چه کسی می‌تواند نجات دهد؟ هیچ کس. الآن این آدمی که در برزخ است می‌خواهد توبه کند چطور می‌شود؟ مگر این که خدا او را به دنیا برگرداند که خواهر برادر را بدهد و دوباره به ملک الموت بگوید بیا من را بردار ببر! که تا حالا خدا کسی را برنگردانده است.

تنها محل انجام توبه و تکلیف و عمل دنیاست

شما خانم‌ها شما آقایان، بیشتر به این منبرها دقت کنید خیلی وقتتان را پای یک ساعت شعر و سینه‌زنی سپری نکنید ضایع نکنید عمرتان را، به مداح بگویید یک ربع ده دقیقه یک شعر نصیحتی بخواند یک ذکر مصیبت تمام کند دنبال علم باشید، دنبال مسائل شرعی باشید، دنبال فقه باشید، این‌ها را یاد بگیریم به این‌ها عمل کنیم فردا که رفتیم در توبه به کل بسته است تا ابد باید در جهنم بسوزیم، کسی هم نیست نجاتمان بدهد. خیلی از گناهان بر دوش انسان است انسان می‌میرد در توبه دیگر بسته است چون جای توبه جای عمل، جای تکلیف در دنیاست بعد از مردن دیگر زمینه عمل به تکلیف وجود ندارد. به خدا قسم دین، خیر دنیا و آخرت شما را می‌خواهد، هیچ دلسوزی در این عالم شما مثل انبیا و ائمه و عالمان ربانی ندارید، حالا ما را که دیربه‌دیر می‌بینید خدا یک عالم باتقوای درستکار خدمتگزار دلسوز بی توقع مجانی مثل جناب آقای فقیهی را نصیب شما کرده خب بابا بروید مسائل دین و دنیا و قیامت و مرگتان و ارث‌ها و وقف‌ها را بپرسید از ایشان، پیغمبر ﷺ می‌فرماید قیامت عالم محل از هرکسی شکایت کند خدا درجا شکایتش را قبول می‌کند، و طرف را محکوم به عذاب می‌کند که چرا عالم را غریب گذاشتی نرفتی یک‌بار بپرسی آقا زندگی من درست است؟ رفتار من با زن و بچه‌ام درست است؟ ایشان که سال‌هاست آمده اینجا یک قرآن هم از یکی نگرفته همه کارها را مجانی انجام داده در کجای تهران می‌خواهید عالم مفت مثل انبیا که مفت کارکردند پیدا کنید. یک مقدار خودتان را هزینه علم هزینه فقه، هزینه یادگرفتن حلال و حرام کنید حیف است.

از دست دادن توان توبه!

گاهی هم خود آدم توان توبه کردنش را از دست می‌دهد یک کسی آمد پیش من هفتادوپنج شش سالش بود گفت آقا من می‌خواهم توبه کنم گفتم خب برو خودت و خدا خلوت کن توبه کن، به من چی کرداری؟ گفت نه آخر یک چیزهایی را باید برایت بگویم گفتم بگو، گفت من اداری بودم سی سال هم پر کردم الان هم حقوق بازنشستگی می‌گیرم اما از ده



سال به بعد که در اداره بودم سندسازی کردم پول به جیب زدم الآن یک مغازه دارم می‌گویند چهارصد میلیون .یک‌خانه دارم می‌گویند سیصد میلیون. این قضیه برای بیست سال پیش است حالا بود از میلیارد سردر می‌آورد، گفت شما من را توبه بده نمازهایی که نخواندم بگو چطوری بخوانم، روزه‌هایی که خوردم چطوری ولی دست به پولم نزن، پولم را کاری نداشته باش چون من با این پول سه تا دختر شوهر دادم یک پسر زن دادم این مغازه و خانه را خریدم. گفتم عیبی ندارد من از راهنمایی شما متشکر و ممنون هستم چشم آن توبه‌ای که تو دلت می‌خواهد من آخوند به تو ارائه می‌کنم رفتم چایی آوردم میوه آوردم، گفتم میل کن چایی را خورد میوه را خورد گفت چی کاره هستیم؟ گفتم هیچی تشریف ببرید، کاره‌ای نیستی، گفت توبه؟ گفتم شما توبه نداری برای اینکه شما گفتی به پول من دست نزن من اگر بخوام توبه‌ات بدهم طبق آیه سوره بقره ﴿لَا تَطْمَؤُنَّ وَلَا تَنَامُونَ﴾ شما آنچه سی‌ساله حقوق‌گرفتی یک مقداری را حالا لباس خریدی فرش خریدی خانه خریدی آن‌ها را بگذار کنار بقیه اش مغازه چهارصد میلیون خانه سیصد میلیون جهیزیه‌هایی که به دخترت دادی همه را باید به پول نقد تبدیل کنی بروی به حساب خزانه دولت بریزی توبه‌ات قبول است گفت من این توبه را نمی‌خواهم گفتم می‌دانستم نمی‌خواهی که به تو گفتم بلند شو برو. گاهی هم آدم به‌جایی می‌رسد نمی‌تواند توبه کند، خیلی سنگین است توبه، من آدمم در فرحزاد ده هزار متر زمین را به حرام به نام خودم کردم حالا طرف ضعیف بوده یک تیپا به او زدم سند شش‌دانگ محضری هم نداشته این ده هکتار را بردم، چهل سال است به نامم است حالا افتاده بر اتوبان، آن زمان چهل سال قبل در فرحزاد این ده هکتار متری یک تومان پنج زار بوده حالا بر اتوبان می‌گویند متری ده میلیون حالا من پیر هم شدم هشتاد سالم است و ورثه آن آقای که ده هکتارش را خوردم را می‌شناسم می‌دانم کیست، اگر بخوام توبه کنم باید بروم ورثه آن آقا را که بنده خداها به نان شب محتاج‌اند و نمی‌دانم زمین برای آن‌هاست باید ببرم محضر ده هکتار الآن متر ده میلیون تومان به نام آن‌ها کنم. بینم از من که بالای منبر هستم تا شما که پایین هستید همچنین کاری می‌کنید؟ یعنی از



ده هکتار متری ده میلیون تومان راحت گذشت می‌کنید؟ برمی‌گردانید؟ گاهی اصلاً توان توبه از بین می‌رود.

درخواست امیرالمؤمنین علیه السلام از خداوند، شرح صدر

خب بگذریم که گناهان گاهی توبه ندارد. برویم اول صحبت، هر انسانی در جریان زندگی در مضیقه قرار می‌گیرد، ورشکسته می‌شود مالش را می‌خورند، مشکلات خانوادگی پیدا می‌کند به مادرزن بدخلقی می‌خورد، به پدرزن بدخلقی می‌خورد به داماد بدخلقی می‌خورد، به عروسی برمی‌خورد که دل کل خانواده را آتش می‌زند به جریانات اجتماعی برمی‌خورد به جریانات خارجی مثل تحریم برمی‌خورد، برای این که انسان در موج این جریانات سالم بماند، با پروردگار آشتی بماند، با انبیاء آشتی بماند، با ائمه آشتی بماند، با عبادات آشتی بماند یک تحمل درونی بالایی می‌خواهد که همه این جریانات را هضم بکند و به پروردگار بگوید تو را شکر می‌کنم. اگر مصلحت می‌دانی من را از این سختی درآور، اگر مصلحت نمی‌دانی خودت در قرآن گفتی به خاطر این سختی‌ها خود من خدا به تو درود و رحمت می‌فرستم. این تحمل در اصطلاح قرآن اسمش «شرح صدر» است. موسی در کوه طور مأمور شد برود با فرعون آن چهره ظالم خطرناک مبارزه کند دعوتش کند به دین. به پروردگار عالم گفت خدایا - در سوره طه است - من در برخورد به فرعون به تلخی‌ها دچار می‌شوم، به مضیقه‌ها دچار می‌شوم، به مسخره کردن‌ها دچار می‌شوم به تحقیر شدن‌ها دچار می‌شوم، به گوش ندادن به حرفم دچار می‌شوم ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾^۱ خدایا به من گنجایش تحمل همه این تلخی‌ها را بده که من به تو نگویم من را از نبوت بازنشسته کن، امیرالمؤمنین علیه السلام به خدا می‌گوید من شرح صدر می‌خواهم چون امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از آن‌هایی بود که تلخ‌ترین دوران عمر را گذراند، گفت «اللَّهُمَّ اشْرَحْ بِالْقُرْآنِ صَدْرِي» این می‌داند یعنی چه؟ یعنی خدایا آیات تحمل در برابر جریانات تلخ را معنا و مفهومی را به من بچشان و قدرت بعد از چشیدن حقایق این آیات و حفظ این آیات را و یادگیری تحمل را از این آیات به من



بده که من هم اگر جلوی چشمم بین درودیوار همسرم را له کردن با تو بمانم، با عبادت بمانم، با مسجد بمانم، با دین بمانم، با کار خیر بمانم. این‌ها را با تو قاتی نکنم با دین قاتی نکنم، و چه تحملی کرد! خودش می‌گوید من بعد از مرگ پیغمبر تحملی که کردم و هضم کردم این حوادث را و از خدا کنار نرفتم از عبادت دلسرد نشدم، از اجرای دین اصلاً سست نشدم تحمل کردم چه تحملی؟ مانند کسی که تیغ تیز در چشمش فرورفته بود و نمی‌توانست درآورد! مانند کسی که استخوان تیز در حلقش گیر کرده بود نه بیرون می‌آمد نه فرومی‌رفت؛ اما علی علیه السلام به خاطر کمک گرفتن از قرآن علی ماند.

به کارگیری آیات قرآن، حلال مشکلات

گاهی یک جوان عاشق یک دختری می‌شود پدر و مادر دختر می‌گویند آقا ما آزاد هستیم دختر به تو نمی‌دهیم می‌آید به پدر و مادرش، به قوم و خویشش، به خاله‌اش می‌گوید بروید این دختر را برای من بگیرید می‌روند حرف می‌زنند می‌گویند آقا - پدر و مادر دختر می‌گویند - دختر به شما نمی‌دهیم. وقتی آدم تحمل نداشته باشد یا خودش را می‌کشد یا افسرده می‌شود یا بدبین یا دچار فشار عصبی و تیمارستان اما یک کسی که اهل قرآن است، یک کسی که اهل آیات است، می‌گوید من چیزی را می‌خواستم می‌گویند نه حتماً وجود مقدس سازندهام خالقم مصلحت من را نمی‌داند این دختر را بگیرم حالا دوستش دارم خب دارم این دوستی نمی‌ماند خاموش می‌شود می‌روم دنبال یک دختر دیگر، خداوند متعال هم در قرآن می‌گوید ﴿عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا﴾ من بهتر از آنی که رفتی سراغش و بهت ندادند به تو می‌دهم بعد یک دختری را می‌گیرد می‌بیند عجب زندگی آرامی کنار این دختر دارد. یعنی با قرآن نه خودکشی کرد نه دچار فشار عصبی شد نه دیوانه‌خانه رفت. خدا کلید به ما داده ما به کار نمی‌گیریم وگرنه اگر آیات قرآن را به کار بگیریم تمام مشکلات در وجودمان حل می‌شود.



تبدیل انسان به دریا در مقابل حوادث تلخ، کار قرآن است

شما الآن یک کاسه آب بیاور اینجا با نوک سوزن به انگشتت بزن یک ذره خون در کاسه بریزد، کاسه نجس می شود اما انگشتت را ببر در استخر ۳۰ سی سی خون بریز، استخر می خندد! نجس نمی شود، حالا دوپست تا شتر را ببر کنار دریای خزر همه را سر ببر این همه خون در دریا بریزد دریا یک موج می زند و کل خون ها را حذف می کند و باز دریا دریاست نجس نمی شود قرآن انسان را در مقابل حوادث تلخ تبدیل به دریا می کند که نجس نشود این است کار قرآن.

ادامه سه بخش دیگر گفتار امیرالمؤمنین در جلسه بعد. امام حسین علیه السلام با قرآن امام حسین است. یک انسانی که هفتادودو داغ دیده، تشنه است، گرسنه است، صدای زن و بچه به گوشش می خورد، با یک دنیا آرامش صورت خون آلودش را در گودال روی خاک می گذارد و با یک دنیا آرامش با خدا حرف می زند «إِلَهِي رَضِي بِقَضَائِكَ صَبْرًا عَلَي بَلَائِكَ تَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ لَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» بعد هم برای کمک گرفتن می بیند هیچ منبعی برای کمک دادن بهتر از پروردگار نیست این آخرین جمله را که گفت و مصادف شد با اینکه شمر روی سینه اش بنشیند آخرین جمله چه بود؟ «يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ» ای کسی که به فریاد رنج کشیده می رسی. شمر روی سینه نشست، امام صادق علیه السلام می فرماید با یک خنجر هندی ساز که خنجر فولادی و بسیار تیز بود این را وقتی گذاشت روی گلوی ابی عبدالله علیه السلام اولین باری که می خواست بکشد امام صادق علیه السلام می فرماید جدم لبخند زد. این لبخند، لبخند رضایت از خدا و رضایت از دین و رضایت از نظام عالم بود، سر مبارکش را که از بدن جدا کردند لبخند به لب داشت. زن و بچه بی خبر میان خیمه بودند، یک مرتبه دیدند از میدان صدای «الله اکبر» می آید، با این تکبیر فهمیدند یک خبری شده وقتی از خیمه ها بیرون آمدند دیدند سربریده اش را بالای نیزه زدند و مردم به خیال خودشان به خاطر پیروزی دارند «الله اکبر» می گویند!



جلسه ششم

قرآن، تضمین سلامت باطن و ظاهر و

خسارات انحراف از ولایت

عمل به قرآن و توصیه‌های اهل بیت علیهم‌السلام

به جز کتاب خدا، قرآن مجید و توضیحاتی که در کنار آیات قرآن از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا امام عسکری علیه‌السلام نقل شده است هیچ راهی برای سلامتی باطن که در تاریکی کبر و دورویی و حسادت و بخل و حرص و کینه و محبت‌های بی‌جا و انحرافی نباشد و هیچ راهی برای سلامتی اخلاق یعنی کیفیت صحیح و سالم برخورد با مردم و خانواده، عمل، کوشش و فعالیت برای انسان نیست.

چون امام دوازدهم مانند پدر و اجدادش در معرض کشته شدن بود، خداوند متعال از همان زمان کودکی او را از دیده‌ها پنهان کرد. به این دلیل که اراده حضرت حق تعلق به این داشت سفره عدالت در تمام کره زمین به دست ایشان گسترده شود پس باید می‌ماند تا اراده خدا را تحقق دهد و به نظر می‌رسد روز ظهورش روزی است که خدا به او تأمین جانی دهد، یعنی به او اطمینان بدهد که مانند یازده امام قبل از خود خطر کشته شدن وجود ندارد و تا تحمل حکومت او برای مردم پدید نیاید، ظهور نمی‌کند و هنوز جامعه جهانی یعنی ملت‌های همه کشورهای حتی ایران، تحمل حکومت عدل او را ندارد!

امتناع امام علی علیه‌السلام از زمامداری بعد از بیست و پنج سال

فقط برای یک نفر از امامان ما برای چهار سال و هفت ماه زمینه زمامداری و حکومت پیدا شد؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام. که بیست و پنج سال حق او را در روز روشن غارت کردند و چهار



سال و چند ماه بیشتر برای او فرصت باقی نگذاشتند. وقتی برای قبول زمامداری به او مراجعه کردند قبول نمی‌کرد، نمی‌پذیرفت، چون علی علیه السلام عاشق صندلی نبود، عاشق حکومت نبود، عاشق ریاست و پول نبود، علتش هم این است که امیرالمؤمنین علیه السلام نه اخلاق فرعون‌ها را داشت نه قارون‌ها. علی ابن ابیطالب علیه السلام در تمام امور زندگی فقط بنده خدا بود، چرا زمامداری را قبول نمی‌کرد؟ برای این که می‌دانست در بیست‌وپنج سال گذشته بنده جامعه را به فرهنگ جاهلیت قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله برگردانده‌اند، البته بیست‌وپنج سال قبل از حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام نیامدند در هر شهری در هر محلی بت‌خانه درست کنند و دومرتبه مثل شهر مکه بت‌ها را در خانه بگذارند و از طریق بت‌ها و نذرهای بت‌پرستان، به پول، خرما، پارچه، شتر و گاو و گوسفند برسند، در آن ۲۵ سال دیگر زمینه‌ای برای ساختن بت‌خانه و نصب کردن مجسمه‌ها برای پرستیدن مردم نبود، البته آن‌هایی هم که بت می‌پرستیدند نه اینکه آن مجسمه را پرستند چون این قدر حالی‌شان بود که این مجسمه‌ها هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید. این‌ها هر مجسمه‌ای را نماینده یک قدرت غیبی می‌دانستند که آن قدرت غیبی هم وجود خارجی نداشت. ملت‌های گذشته این قدرت‌ها را ساخته بودند، ساخته ذهنشان بود. بعد هر کدام از این بت‌ها را نماینده یک قدرت می‌دانستند که الآن همین مسئله در هندوستان رواج دارد.

مجسمه‌های هندو و جاهلیت مدرن

من یک روز در لندن با همین لباس به معبد هندوها رفتم، رئیس معبد احترام کرد. یکجایی نشستیم که عبادات هندوها را ببینم، از در که وارد می‌شدیم روبروی در بالای سالن هفت تا مجسمه بود که از مجسمه بزرگ شروع می‌شد و دو طرف آن مجسمه‌های کوچک‌تر است، دکتر می‌آمد، مهندس و استاد دانشگاه می‌آمد و از دم در روی خاک می‌افتاد و تا نزدیک این هفت تا مجسمه می‌خزید! گریه و دعا می‌کردند، ذکرهای مربوط به خودشان را می‌گفتند. من با آن آقای که رفتم بودم و آدم بسیار باسوادی بود گفتم که می‌خواهم از رئیس این معبد راجع به این مجسمه‌ها سؤال کنم گفت مانعی ندارد. به رئیس معبد گفتم این مجسمه‌ها را برای من توضیح بده. یک مجسمه را نشان داد و گفت این نماینده قدرت نامرئی است برای



اینکه زن‌های ما که حامله می‌شوند تصرف کند و بچه‌های ما خوشگل شوند! نه اینکه خود مجسمه این‌کاره باشد، می‌گفت این مجسمه شکل آن روح غیبی است. درست است ما روی زمین می‌افتیم و گریه می‌کنیم، روی زمین افتادن و گریه کردن ما را که این مجسمه درک نمی‌کند اما آن روح غیبی زنده ما را می‌بیند که در برابر هم‌شکل او سجده کردیم و تواضع کردیم و گریه کردیم پس او در باطن زنان ما تصرف می‌کند و همین‌طور که نطفه دارد رشد می‌کند قیافه‌اش را زیبا می‌کند! یک مجسمه دیگر را نشان داد و گفت این شکل آن روح غیبی مربوط به باران است که ما می‌آییم تعظیم می‌کنیم، به خاک می‌افتیم و گریه می‌کنیم و آن روح غیبی می‌بیند و باران فراوان می‌شود!

بت پرستی مدرن!

در خانه کعبه هم همه قبایل سیصد و شصت بت گذاشته بودند و این سیصد و شصت بت را نماینده ارواح غیبی می‌دانستند و می‌گفتند آن‌ها کار از دستشان برمی‌آید و ما که این بت‌ها را عبادت می‌کنیم آن روح بت پیش خدا شفیع ما می‌شود! که تماش هم دروغ بود. در زمان بیست‌وپنج سال غارت حق امیرالمؤمنین علیه السلام نمی‌شد مردم را به بت پرستی قبل از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله برگرداند پس آمدند به بت پرستی شکل مدرن دادند، دیگر نگفتند مجسمه پرستی بلکه به جای پروردگار و پرستش پروردگار انسان پرستی را به صورت آرام و خزنده به مردم قبولاندند! به صورت آرام و خزنده به ارواح مردم و عقول مردم تحمیل کردند، یعنی سبک زندگی را به گونه‌ای درست کردند که حاکم هر چه دستور بدهد واجب است از او اطاعت شود، درست است؟ و حاکم هر اراده‌ای که دارد و هرکاری که می‌خواهد بکند باید آن کار را بپذیرید و هر جا هر تصمیمی می‌گیرد باید قبول کنید آن تصمیم عملی شود، این شد بت پرستی مدرن.

نمونه‌هایی از خسارات غارت حق امام علی علیه السلام

تغییر در شیوه وضو

برای اینکه روشن شود خسارت بیست‌وپنج سالی که حق امیرالمؤمنین علیه السلام غارت شد چه مقدار بوده که تا الآن هم آن خسارت در جریان است و جبران هم نشده و جبران هم

نمی‌شود، چند تا نمونه از این بت‌پرستی مدرن را برایتان می‌گویم، یک موردش را از قرآن برایتان بگویم، ما برای نماز و عبادات واجب وضو می‌گیریم. خداوند شکل وضو را در قرآن شکل وضو را گفته که چگونه وضو بگیریم، آیه ششم سوره مبارکه مائده ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾ این شروع وضو است «فَاغْسِلُوا» دست شستن جزو وضو نیست، اگر کسی به نیت این که شستن دست جزء اجزاء وضو است دستش را بشورد، به وضو اضافه کرده و وضو باطل است. شروع وضو از صورت است «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا» لغت غَسَلَ در زبان عرب به معنی شستن است به معنی آب ریختن هم نیست، یعنی شما باید آب را که به صورت ریختی با دست صورت را بشویی، این شستن صورت یا همان غَسَلَ است. «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» آیه نمی‌گوید دست‌هایتان را از انگشت‌ها تا آرنج بشوید، چرا آیه این را می‌گوید؟ چون از نظر ادبی در آیه شریفه یک‌دانه «إِلَى» است «مِنْ» ندارد، اگر خدا می‌فرمود: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ»، یعنی شروع شستن دست از انگشتان به آرنج است ولی «مِنْ» ندارد و «إِلَى» در آیه با «مِنْ» نیامده، خدا فرموده «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» پس معنی‌اش این است که آرنج را هم داخل وضو بیاورید و قسمت پایین‌تر دست را نشوید که جمله علمی این است که این «إِلَى» می‌خواهد غایت، یعنی نهایت جای وضو را در مَغْيَا داخل بکند، یعنی دست، مَغْيَا است، آرنج غایت است و از دل «إِلَى» درمی‌آید که وضوی دست باید به گونه‌ای باشد که آرنج داخل وضو بیاید. معنی آیه این نیست که از سرانگشت‌ها تا آرنج را بشوید، از بالا به پایین باید شست، نباید از پایین به بالا شست. خب صورت و دودست در آیه روشن است. دنباله‌اش «وَأَمْسَحُوا»، «عَسَل» با غین و سین و لام است، «مَسَحَ» با میم و سین و ح است، این دو لغت نه با همدیگر هم‌خانواده هستند و نه هم‌ریشه، دو لغت متفاوت اند. غَسَلَ یعنی شستن، مَسَحَ یعنی با تری دست کشیدن «وَأَمْسَحُوا» نمی‌گوید «رُءُوسِكُمْ»

۱. مائده: ۶ ﴿إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَنْجُلُوا إِلَى الْكَعْبَتَيْنِ﴾



نمی‌گوید همه سر را مسح کنید، می‌گوید «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» مقداری از سرتان را مسح کنید «وَأَرْجُلِكُمْ» پاهایتان را هم «إِلَى الْكَعْبَيْنِ» تا اول مچ مسح کنید. پس آیه شریفه یک غسل دارد؛ یعنی شستن و یک مسح دارد؛ یعنی آرام دست کشیدن. حالا شما برو مکه، مدینه، عمان، اردن، مصر و امارات، در مساجد وقتی غیر شیعه می‌آید وضو بگیرد صورتش را می‌شوید دستش را از سرانگشت به آرنج می‌شوید و تمام سر و گردنش را هم با آب می‌شوید و دو تا پایش حتی لای انگشتان را زیر شبر می‌شوید! شما به این یک میلیارد نفر بگو آیه شریفه وضو که دو تا مسئله دارد؛ غسل و مسح، شما چرا همه اعضای وضو را می‌شوید؟ یک جواب به شما می‌دهند که این حکم حضرت عثمان است و ایشان به ما گفتند که این گونه وضو بگیرید. شما بگو خدا در این آیه وضو را غیر از این شکل داده، می‌گوید ما کاری به این کارها نداریم حضرت عثمان فرمودند پس ما باید متابعت بکنیم! این همان بت‌پرستی مدرن است، یعنی به جای خداپرستی و گوش دادن به حرف خدا قبول‌اندند که در برابر خدا حرف عثمان را اطاعت کنید، می‌گویند خدا برای خودش گفته این جوری وضو بگیر! این یک نمونه از بت‌پرستی مدرن است.

تغییر در شیوه نماز

در تمام کتاب‌ها هست که پیغمبر ﷺ وقت نماز دست‌هایش به دو طرف بدن افتاده بود، اما یک میلیارد نفر وقتی می‌گویند «الله اکبر» دست‌ها را روی هم می‌گذارند و اگر به آن‌ها بگویید ای یک میلیارد نمازگزار؛ هیچ جا نداریم که پیغمبر اکرم ﷺ در نماز تکتف داشت، یعنی دست‌هایش را روی هم می‌گذاشت شما چرا دست‌هایتان را روی هم می‌گذارید؟ می‌گویند ما مقابل خدا ایستادیم و این جوری بیشتر احترام به خداست! یعنی پیغمبر ﷺ بیست‌وسه سال بیشتر به خدا احترام نکرد کمتر احترام کرد! شما به آن‌ها بگویید پیغمبر ﷺ که تکتف نداشت و در نماز دست‌هایش را به سینه نمی‌چسباند. چه کسی گفته شما این کار را بکنید؟ می‌گویند حضرت فاروق عمر. چون عمر وقتی ایرانی‌ها به مدینه آمدند و گفتند که این آقا حاکم است رئیس‌جمهور است، ایرانی‌ها همه دست‌ها را به

سینه گذاشتند، عمر گفت برای چه این جورى مقابل من ایستادید؟ گفتند ما در ایران رسممان بود پیش پادشاهان که می‌رفتیم و اگر می‌خواستیم کمال احترام را نشان بدهیم دست‌ها را به سینه می‌چسبانیدیم. گفت این خیلی کار خوبی است از امروز به بعد روبروى خدا که ایستادید دست‌به‌سینه بایستید! شما بگو قرآن که این را ندارد و پیغمبر ﷺ هم که نگفته، فقه هم که نگفته است پس این کار، کاری است خلاف سنت پیغمبر ﷺ است جواب می‌دهند صحبت نکن ساکت باش، عمر گفته در نماز دست‌به‌سینه بایستید پس باید ایستاد. این اسمش بت‌پرستی مدرن است.

انسان پرستی نمونه‌ای از بت‌پرستی مدرن

بت‌پرستی مدرن که به‌جای مجسمه پرستی آوردند و به تعبیر خارجی‌ها اومانیسمی یعنی انسان‌پرستی یعنی خدا را از زندگی حذف کن و انسان را به‌جای خدا بگذار. تا حالا خیلی از این به‌جا گذاشتن‌ها بوده مثلاً در قرن هجدهم علم را به‌جای خدا گذاشتند! الآن دلار را به‌جای خدا گذاشتند! یعنی الآن تعیین سرنوشت کره زمین در صلح، در جنگ، در گفتگوها، در دور میز نشستن‌ها با دلار است. یعنی اگر یک آدم چشم‌دار (فهمیده) به اروپا و آمریکا برود، تمام شعار زندگی‌شان عملاً به درودیوار نوشته نشده اما عملاً این است «لا اله الا دلار»! من به یک دانشجوی دانشگاه لندن گفتم کلیسا می‌روی؟ گفت نه، گفتم خوب نیست؟ گفت من به خوبی و بدی کار ندارم نمی‌روم. گفتم چرا نمی‌روی؟ گفت برای اینکه مریم و مسیح که در کلیسا دلار برای من درست نمی‌کند. مریم و عیسی به درد من نمی‌خورند! من برای زندگی‌ام، برای خانه و ازدوایم دلار می‌خواهم. مسیح و مریم که صندوق دلار نیستند، کجا دلار پیدا می‌شود؟

ظاهر سازی برای رسیدن به پول، نمونه‌ای از بت‌پرستی مدرن

هر بندبازی‌ای را هم برای پیدا کردن دلار می‌کنند، مثل ما که در این سی و چهار پنج‌ساله خیلی‌هایمان برای پیدا کردن پول بندبازی‌های مختلفی کردیم. خیلی‌ها فکل کراواتی



بودند اما بعد از پیروزی انقلاب پیراهن بی یقه پوشیدند و یک خرده هم موهای صورتشان را دراز کردند و خودشان را جا انداختند، میلیاردی هم بردند. می گوید دین اگر دلار بدهد خوب است، اگر دلار ندهد خوب نیست. اگر قیافه من طبق اقتضای زمان دلار بسازد زیر این قیافه و زیر این پیراهن بی یقه می مانم اما روزی که بینم دلار نیست هم صورتم را چهار تیغه می کنم و هم پیراهن ساخت شانزلیزه فرانسه را می پوشم، این بت پرستی مدرن است.

نمونه ای از ظلم فاحش در دوران خلیفه اول

یک مورد دیگر، حاکم اول این بیست و پنج ساله به سردار لشگرشان خالد ابن ولید گفت به منطقه مالک ابن نویره برو و بگو سر سال است، زکات گندم و جو و گوسفند و شتر را بدهید. خالد هم ده بیست تا را برداشت با خودش برد گفت رئیس قبیله را می خواهم، او را پیش مالک ابن نویره آوردند گفت سر سال است زکات را بده. گفت شما مأمور چه کسی هستی؟ خالد گفت ما مأمور حاکم مملکت ابوبکر هستیم. گفت من زکات را به علی ع می پردازم، به شما زکات نمی دهم، خالد گفت عیبی ندارد زکات نده، الآن غروب است ما دیگر نمی توانیم برگردیم امشب اینجا بمانیم فردا برمی گردیم، گفتند بمانید وبه قبیله دستور داد هر کدام از افراد را ببرید در چادرتان و خود خالد هم به چادر من بیاید. گفت به نیروهایت بگو هر کدام به یک چادر بروند. خالد (فرمانده حاکمیت جاهلیت نوین) به نیروهایش گفت وقتی که صاحبان خانه خوابشان برد سرشان را می برید و زن و دخترشان هم به شما حلال است! درحالی که هنوز هفت هشت ماه از شهادت پیغمبر ص نگذشته بود این جاهلیت بر امت حاکم شد و انسان پرستی را به امت قبول کردند. من حالا جهت علمی را می گویم شما یک چیزهای دیگری می گوئید مثلاً زن پرستی، شکم پرستی، شهوت پرستی و پول پرستی که خطرناک ترین مورد پرستش، پرستیدن بت زنده است. مردها را نصف شب کشتند و با زنان متدین و پاک دامنی که هنوز یک ساعت از عده چهار ماه و ده روزه آن ها نگذشته بود با زور خنجر زنا کردند که یعنی این ها دو تا جرم داشتند؛

یکی قتل که خالد با افراش را باید می‌کشتند یکی زنای با زنی در عده شوهر، یعنی هر کدام دو بار واجب القتل بودند. شش هفت ماه هم بود پیغمبر ﷺ از دنیا رفته بود خالد با نیروهایش برگشت ابوبکر گفت زکات؟ گفت ندادند، گفت چه کار کردی؟ گفت شب مردهایشان را کشتیم و دامن زناشان را لکه‌دار کردیم، گفت حالا یک اشتباهی کردی برو دیگر از این کارها نکن! این بت پرستی مدرن است.

خسارات کنار زدن امام علی علیه السلام غیر قابل شمارش است

مریدهای همین مکتب الان در سوریه دو سال است همین کارها را کردند. مریدهای همین مکتب القاعده و طالبان در افغانستان و پاکستان همین کارها را می‌کنند. مریدهای این مکتب مرد و زن و بچه را می‌کشند و اگر بگویی این‌ها گناهی نداشتند می‌گوید صحبت نکن خودت را هم می‌کشم! مریدهای این مدرسه می‌روند جنازه حُجر ابن عدی، شهید اسلام را از قبر درمی‌آورند و به یک جای نامعلوم می‌برند! مریدهای همین مدرسه می‌خواستند کل حرم حضرت رقیه علیها السلام و حضرت زینب علیها السلام را با خاک یکسان کنند! مریدهای همین مدرسه در یک محل در سوریه چهارصد زن و مرد و بچه را آوردند و در یک ساعت هر چهارصدتا را اول بچه‌ها را جلوی پدر و مادرها سر بریدند بعد زن‌ها و بعد مردها را سر بریدند. اگر بخواهید خسارت‌های کنار زدن امیرالمؤمنین علیه السلام را تا الان حساب کنید بیش‌تر از هزار جلد کتاب می‌شود.

علت امام علی علیه السلام برای رد عدم پذیرش زمامداری، عدم تحمل

عدل علی علیه السلام

آمدند به علی علیه السلام گفتند زمامداری را قبول کن گفت نمی‌خواهم، بروید یکی دیگر را انتخاب کنید شما که در این بیست و پنج ساله سه نفر را انتخاب کردید چهارمی را هم انتخاب کنید. چرا قبول نمی‌کرد؟ چون می‌دانست با این ملت اجرای عدالت امکان ندارد! چون می‌دانست با این ملت نمی‌شود کار کرد و این جامعه تحمل عدالت علی علیه السلام را ندارد،



اما تحمل زنای محصنه ابوبکر را دارد! تحمل مشروب خوری و رباخوری را دارد، تحمل آدمکشی و اختلاس از بیت‌المال را دارد ولی تحمل علی علیه السلام را ندارد! لذا سال اول حکومت این بی‌تحمل‌ها جنگ جمل را ایجاد کردند و چهل هزارتا را آنجا به کشتن دادند و زمینه برای معاویه آماده شد برای جنگ صفین. بعد از سه ماه جنگ صفین زمینه برای جنگ خوارج آماده شد، بعد از یکی دو ماه هم همین‌ها شب احیا و در محراب فرق امیرالمؤمنین علیه السلام را شکافتند و علی علیه السلام را کشتند. علی علیه السلام روی منبر کوفه گریه کرد! گفت خدایا این ملت دل من را مانند نمک در آب، آب کردند من را از این‌ها بگیر. حالا شما مدام بشین دعای ندبه بخوان «عَجَّلْ عَلِيَّ ظَهْرَكَ» ما هنوز تحمل امام زمان علیه السلام را پیدا نکردیم! الآن در مملکت ما کلی مخالف دارد دزدها مخالفش هستند، رشوه‌گیرها و اختلاس‌چی‌ها مخالف هستند. رباخوارها و تمام بی‌حجاب‌ها مخالفش هستند. خب می‌خواهد بیاید همه این‌ها را جمع کند، چه کسی تحمل می‌کند؟

عدم تحمل عدالت امام زمان علیه السلام

شما می‌گویید اگر سیصد و سیزده نفر صالح به وجود بیاید ایشان ظهور می‌کند. یعنی در این پانصد میلیون شیعه و یک میلیارد سنی سیصد و سیزده تا صالح وجود ندارد که ایشان بیاید؟ کجا بیاید؟ همین فرزند خواهد بیاید مشهد و شیراز خواهد بیاید و فقط دست به موقوفه‌ها بزند و بگوید این‌گونه که با موقوفه عمل می‌کنید حرام است، چه کسی تحملش را دارد؟ در روایات ما می‌گویند وقتی مردم به فشار بیفتند به او می‌گویند آقا نه اینکه امام زمان نیستی بلکه سید هم نیستی! برو!

چهار پایه زندگی سیدالشهدا علیه السلام

اصلاح اخلاق اصلاح باطن، اصلاح عمل، جز با قرآن میسر نیست و امکان ندارد. این که هفت شب است دارم می‌گویم سیدالشهدا علیه السلام زندگی اش بر چهارپایه استوار بود: قرآن، نماز، دعا، استغفار، این چهار خورشید، حسین ابن علی علیه السلام را ساخته است. این چهار حرارت

جایگاه قرآن در زندگی دنیوی و اخروی

این هفتادودو نفر را ساخته است. این چهار گرما جوانی مثل علی اکبر علیه السلام را ساخته، جوان سی و دو ساله ای مثل قمر بنی هاشم علیه السلام را ساخته است. ما تا به قرآن برنگردیم و آیات قرآن را در زندگی کاربردی نکنیم نه باطن و نه اخلاق و عمل ما اصلاح نمی شود.

قمر بنی هاشم علیه السلام یک پسر به نام محمد داشت که با خود به کربلا آورده بود و یک پسر هم عبیدالله بود که مدینه پیش همسرش بود، بچه اش را صدا زد و گفت عزیز دلم تو وظیفه واجب داری عمویت ابی عبدالله علیه السلام را یاری کنی، نمی خواهم بعد از من بمانی و شهید شوی، می خواهم با بودن من بروی. اول بچه اش را فرستاد و شهید شد اصلاً کنار ابی عبدالله علیه السلام از فرزندش حرف نزد، فقط گفت حسین جان سینه من از این اوضاع در مضیقه قرار گرفته من مسئول دفاع از تو هستم به من اجازه بده بروم، چه کسی به میدان رفت؟ یک وجود قرآنی کامل، این هفتادودو نفر وجود قرآنی بودند به میدان رفتند و شهید شدند. به خدا آدم از اخلاق و اعمال و باطن این ها شگفت زده می شود.

روز عاشورا و شهادت مسلم بن عوسجه

مسلم بن عوسجه که یکی از اولیاء خدا بود پیرمردی هشتادساله با محاسن سفید که دیگر باید استراحت کند، به ابی عبدالله علیه السلام گفت حسین جان به من اجازه بده بروم، فرمود برو. خیمه ها تا میدان حدود ۱۵۰ قدم بود وقتی مسلم از روی اسب افتاد ابی عبدالله علیه السلام به حبیب ابن مظاهر فرمود دونفری بالای سرش برویم، خوش به حالتان که لحظه مرگ سرتان روی دامن ابی عبدالله علیه السلام یعنی عرش خدا، علم خدا بود، سرتان روی رحمت خدا بود. امام آمد روی خاک نشست وبا دستش خون ها را از چشم و محاسن و صورت مسلم پاک کرد، مسلم توانست ابی عبدالله علیه السلام را ببیند لحظات آخر، حبیب وقتی دید رفیقش دو سه نفس دیگر دارد، آدم از عظمت این ها شگفت زده می شود، آمد نشست گفت مسلم من هم نیم ساعت یک ساعت دیگر کشته می شوم اما همین مقدار وقتی که در دنیا دارم اگر وصیتی داری به من بگو من عمل کنم که نگاهی به حبیب کرد و گفت حبیب یک وصیت دارم و می توانی



عمل کنی و آن هم این است «أوصيك بهذا الرجل»^۱ مسلم این وصیت را کرد: گفت حبیب مبادا دست از دامن ابی‌عبدالله علیه‌السلام برداری، حبیب مبادا حسین علیه‌السلام را تنها بگذاری، وصیتش را کرد و درحالی‌که تمام بدنش زخمی بود و خون داشت می‌رفت باز شروع کرد زارزار گریه کردن ابی‌عبدالله علیه‌السلام فرمود مسلم تو چند لحظه دیگر در آغوش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار می‌گیری چرا گریه می‌کنی؟ گفت حسین جان برای تو گریه می‌کنم، حسین جان هرکدام از ما که از اسب افتاد تو آمدی و سرش را به دامن گرفتی اما یک ساعت دیگر هیچ‌کدام از ما زنده نیستیم که سر تو را از روی خاک برداریم اما مسلم شما شهید شدی حسین تنها نماند کسی آمد سرش را از روی خاک بلند بکند آن هم شمر بود که موهای جلوی سر را گرفت سر را از روی خاک برداشت، سر از بدن جدا شد برای این‌که به همه این سی هزار نفر خبر برسد کار تمام شد دستور دادند سربریده را به نیزه زدند! برادران غیرقابل‌تحمل است ما نبودیم و ندیدیم نفس‌گیر می‌شویم و گریه‌مان بند نمی‌آید، نیزه‌دار سر را برداشت که دور لشکر بگردد که یک‌مشت بچه هم دنبالش می‌دویند و مدام صدا می‌زدند بابا، بابا برگرد ما دیگر از تو آب نمی‌خواهیم...



جلسه، مقسم

همه مردم بیمار هستند و دارو قرآن

کتاب مجموعهٔ وَرَام که به چاپ زمان ما دو جلد است، یکی از کتاب‌های باارزش شیعه است که نوشتهٔ ابی‌فَراس دانشمند بزرگ و تربیت‌شدهٔ مکتب قرآن و اهل بیت است. این کتاب دریایی از معارف اهل بیت را در آغوش خودش دارد و هر مرد و زن مسلمانی می‌تواند با فهم این کتاب و عمل به آن یقیناً دنیا و آخرت خود را آباد کنند. در این کتاب چیزی در رابطه با زندگی انسان فروگذار نشده. این کتاب بیش از ده قرن قبل نوشته شده و اگر کسی اهل نویسندگی و تألیف کتاب باشد، می‌فهمد نویسنده ده قرن قبل برای تنظیم این کتاب چقدر زحمت کشیده است. من به مناسبت شب جمعه، بحث هفت شب قبل را در رابطه با زندگی معنوی حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام که عرض کردم زندگی آن حضرت بر چهار پایه استوار بود و یک پایه‌اش را مختصر توانستم بگویم، قطع می‌کنم و اگر خدا عنایت کرد دو شب باقیمانده همان بحث را ادامه می‌دهم، اما امشب به خاطر شب جمعه این بحث زیبا و کاربردی را برایتان عرض می‌کنم که انشاءالله مهمانان بزرگوار این حسینیه که از راه دور آمدند و اغلبشان از ذریه‌های صدیقه کبری علیها السلام هستند با دست پرتی به شهرشان برگردند.

بیماری‌ای که کيفر و عذاب دارد!

در این کتاب از قول وجود مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایتی نقل شده که در این روایت آمده: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از روی منبر رو کردند به مردم، مردمی که در حد خودشان حداقل در



زمان حیات پیغمبر ﷺ آدم‌های مسلمان و مؤمنی بودند، فرمودند: «يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى»^۱ شما درست است مؤمن و مسلمان و پامنبری من هستید و من الآن در بین شما حضور دارم و فرستاده پروردگار و آخرین پیامبر هستم اما من همه شما را مریض می‌دانم! معنی این که فرمود «أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى» همه مریض هستید منظور این نیست که فشارخون، قند، معده درد، میگرن، حصبه یا سرطان دارید، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید این بیماری‌ها چیزی نیست! هم مدت‌ش کوتاه است و هم ضررش خیلی کم است و ضررشان فقط بدنی است، آدم را ضعیف و بی‌خواب و بی‌اشتها می‌کند. این بیماری‌ها و آثارش سبب این نمی‌شود که خدا به آدم کیفر بدهد و او را عذاب کند چون بیماری بدن عذاب ندارد. سردرد، دل‌درد و حصبه و سرطان عذاب ندارد این‌ها از عوارض بدن است. یا هوا خراب است یا آدم کنار یک مریض می‌نشیند و اگر دارد یا بد می‌خورد یا دچار یک میکروب می‌شود، امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید این‌ها مهم نیست، تمام هم می‌شود حالا یا دکتر متخصص تشخیص می‌دهد و دارو می‌دهد آدم خوب می‌شود یا نهایتاً عمر تمام می‌شود. اما این بیماری‌ها قیامت محاکمه و دادگاه و سؤال ندارد، هیچی ندارد مریض شدم حالا یا خوب شدم یا از دنیا رفتم مسئله‌ای نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن نگاه نافذشان با آن آگاهی‌شان با آن دانششان با آن اشرافی که خدا به او نسبت به انسان‌ها داده بود فرمودند: همه شما بیمار هستید. این بیماری چیست؟ از طبیبی که در منبرش معرفی کرده خیلی راحت متوجه می‌شویم که این بیماری چه بیماری‌ای است. باز هم عرض کنم مردم مسلمان و مؤمن بودند، نماز جماعت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند، پای منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند اما گفت مریض و بیمار هستید. این قدر برای این بیماری‌های مردم غصه می‌خورد و رنج می‌کشید که گاهی خدا به او تسلیت می‌داد که حبیب من با جانت بازی نکن، این قدر تحت فشار روحی نباش. پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت بود و هیچ طایفه‌ای در این دنیا به اندازه انبیا و ائمه برای مردم ناراحت و غصه‌دار نبودند.

گریه امام علی علیه السلام برای کشته شده های دشمن!

شما تا حالا شنیدید فرمانده یک ارتش پیروز شود و بعد از پیروزی بنشیند زارزار گریه کند؟ نه. تمام فرماندهان ارتش ها وقتی پیروز می شوند طاق نصرت می زنند، چراغانی می کنند، شیرینی پخش می کنند، پای کوبی می کنند، مطرب دعوت می کنند، تنها فرمانده پیروزی که در این تاریخ بعد از پیروزی نشست مثل مادر داغ دیده گریه کرد امیرالمؤمنین علیه السلام بود! وقتی در جنگ جمل پیروز شد، آمد کنار کشته های دشمن یعنی کسانی که شمشیر کشیده بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام را بکشند، این جنازه ها را نگاه می کرد و مثل ابر بهار اشک می ریخت. به حضرت گفتند آقا آدم پیروز که گریه نمی کند، شادی می کند برای چه گریه می کنید؟ فرمود از اینکه این ها تا دم در بهشت آمدند و برگشتند رفتند جهنم دلم می سوزد، شما فرماندهی را خبردارید دلش برای کشته های دشمن بسوزد؟ رنج ببرد؟ من با یقین می گویم هنوز ملت ایران قدردان معنوی قرآن و اهل بیت نیستند وگرنه اگر جامعه قدر قرآن و اهل بیت را بداند ربا دیگر در این جامعه معنی ندارد؛ بی حجابی و روابط نامشروع معنی ندارد؛ مال همدیگر را خوردن و زمین های همدیگر را بردن معنی ندارد؛ تجاوز و دروغ و غیبت و تهمت و آدمکشی معنی ندارد، دزدی دختران و زنان معنی ندارد. معلوم است که بدنه اکثریت مردم قدردان رهبری قرآن و امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزندش نیستند.

تأثیر لقمه حرام

شما مداحان و روضه خوان ها می گوئید ما هم گاهی می گوئیم که زین العابدین علیه السلام در آخرین لحظات چشمش را که باز کرد ابی عبدالله علیه السلام را بالای سرش دید عرض کرد بابا کارتان با مردم به کجا کشید؟ نمی گذاشتند خبرها به حضرت برسد، امام فرمود جنگ. گفت بابا جنگ شد، جنگ به کجا کشید؟ حضرت فرمود: غیر از من و تو مردی برای این خانواده نمانده. سؤال زین العابدین علیه السلام این بود برای چه شماها را کشتند؟ امام فرمود: «مَلِئْتُ بُطُونَهُمْ مِنَ الْحَرَامِ»

حرام‌خوری آدم را امام کش می‌کند و اگر امام را پیدا نکند هدف امام را می‌کشد. مرحوم محدث قمی در کتاب *نفس المهموم* نقل می‌کند امام در میدان کربلا روز عاشورا فرمود شما به پنج علت امید ما را کشتید: یکی حرام‌خوری بوده، یکی هم روابط نامشروع با زنان و دختران، این را هزار و پانصد سال پیش در میدان کربلا گفت. این بدنه‌ای که می‌آید زنجیر می‌زند، سینه می‌زند جوان هم هست و بعد از عاشورا دوباره به شش تا دوست‌دخترش تلفن می‌زند که من آزاد شدم همدیگر را ببینیم، این واقعاً حسینی است؟ حرام‌خور، حسینی است؟ آن‌هایی که یک کامیون پیاز، سیب‌زمینی، پرتقال، نارنگی و انار بار می‌کنند و به میدان می‌برند دو رَج^۱ درشت می‌چینند و زیرش هم پوشیده و ریز می‌ریزند و همه را به‌عنوان سالم می‌فروشند این‌ها واقعاً اهل دین هستند؟ اهل تقوا هستند؟

کجا رفتند پکان این جامعه؟! من ده دوازده سالگی سیزده چهارده سالگی در محلمان می‌رفتم پشت سر یک نفر نماز می‌خواندم، میدانی بود. شاید پنج شش هزار نفر را این میدانی با قرآن آشنا کرده بود، شغلش هم فقط پیاز و سیب‌زمینی بود چیزدیگری نمی‌فروخت. از هر جای ایران کامیون سیب‌زمینی می‌آمد به شاگردهایش می‌گفت تمام سیب‌زمینی‌ها و پیازها را از گونی بریزید بیرون. تمام ریزها و لک‌دارها را جدا کنید، هرچه پیاز و سیب‌زمینی گل به آن چسبیده پاک کنید چون مردم از من پیاز و سیب‌زمینی می‌خرند نه پیاز به‌علاوه گل، نه پیاز به‌علاوه خاک، نه پیاز به‌علاوه لک. می‌گفت تمام درشت‌های سالم را در گونی جدا بگذارید و پیاز سیب‌زمینی‌های گندیده را هم دور بریزید و ریزها را هم در برابر چشم بگذارید که مشتری ببیند، در گونی نریزید و در را ببندید. الان در تمام میدان‌های بار ایران چند تا از این‌ها پیدا می‌شود؟ مردم مریض هستند. پیغمبر ﷺ پانزده قرن قبل به پامنبری‌های خودش گفت مریض هستید، امشب اگر بیاید در تهران انگشت بگذارد روی مریض‌ها چند تا در تهران مریض هستند؟ چهارده میلیون.

بیماری‌های مردم و درمان آن‌ها

عیسی ابن مریم یک‌شب در شهر ناصریه مهمان بود صاحب‌خانه به او گفت یا روح‌الله ما یک تعدادی مریض داریم دکترا دیگر نمی‌توانند خوب کنند خدا به تو نفس داده این‌ها را بیاوریم دم به آن‌ها بزنی خوب بشوند؟ گفت فردا صبح پیغام بدهید به خانه‌هایی که مریض دارند بیاورند، صبح که از خانه بیرون آمد مریض‌ها را در پیاده‌رو خوابانده بودند عیسی دید مریض‌ها حدود ده نفر هستند به همه یک نگاه کرد شفا گرفتند ولی به صاحب‌خانه گفت اگر سالم‌های کل این شهر ده نفر باشند من تعجب می‌کنم. گفت همه اهل این شهر بیمارند و با دم زدن خوب نمی‌شوند. این بیماری که پیغمبر ﷺ گفت چه بود؟ حسد، کبر، بخل، نفاق، کینه‌ورزی بی‌دلیل، حرص، ضعف یقین، ضعف ایمان، ضعف باور، بدبینی، بدگمانی، تنگ‌نظری، این‌ها بیماری‌های درون مردم بود اما بیماری‌های بیرونشان: چشم‌چرانی، زبان‌بازی، پشت‌هم‌اندازی، گول زدن با حرف، کلاه سر مردم گذاشتن با حرف، دروغ گفتن به مردم، غیبت کردن از مردم، فحش دادن به مردم، تهمت زدن به مردم، ریختن آبروی مردم بی‌علت شرعی؛ این‌ها بیماری بیرونی‌اند. این نگاه پیغمبر است، «أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى» دکترا کیست؟ دکترا این امراض «وَرَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ» دکترا درمان‌کننده این بیماری‌های شما پروردگار است چون او هم شما و هم بیماری‌های شما و هم عیب‌های شما و هم خلأهای شما را خوب می‌شناسد و نسخه‌اش هم قرآن مجید است «وَوُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» قرآن شفاء است. شفاء لغت عربی است، به فارسی یعنی درمان‌کننده، یعنی دارو. حالا خیلی وقت می‌خواهد آدم بنشیند تک‌تک این بیماری‌هایی که ما داریم بگوید دوایش را هم بگوید. من می‌توانم فقط کلی‌گویی کنم، چون یک سال باید بنشینیم دانه‌دانه این بیماری‌ها و علت بیماری‌ها و راه درمان این بیماری‌ها و داروی این بیماری‌ها را برای مردم بگوییم

مُصلِح باید اوّل خودش صالح باشد

چه کسی باید بگوید؟ من خودم این نوع منبرها را که می‌روم غصه می‌خورم و به من سخت می‌گذرد چرا؟ چون خدا به عیسی می‌گوید اگر مردم را می‌خواهی معالجه کنی اول بیماری‌های خودت را معالجه کن! حسود که نمی‌تواند بیماری حسد مردم را معالجه کند. متکبر که نمی‌تواند بیماری کبر را معالجه کند، حریص به مال دنیا که نمی‌تواند حرص مردم را معالجه کند، ما در کل کشور نیازمند به یک‌زبان‌های صد درصد پاک، دل‌های پاک و آدم‌های سالم هستیم که وقتی می‌آیند منبر و برایمان حرف می‌زنند ما در حرف زدن‌هایشان به خاطر کمبودها و بیماری‌هایی که داریم خون‌گریه کنیم نه در روضه خواندن‌هایشان. منبر پشت‌هم‌اندازی ما را معالجه نمی‌کند، منبر بی‌مایه قرآن و اهل‌بیت ما را معالجه نمی‌کند، منبر سراسر خنده و جوک و شعر ما را معالجه نمی‌کند. ما برای درمان به یک‌میلیون منبری ربانی الهی ملکوتی بدون بیماری لازم داریم که نداریم. یعنی همه مریض هستیم بی‌دکتر هستیم، این بیماری‌ها وقتی معالجه نشود ما را نمی‌کشد؟ دل را نمی‌میراند؟ چراغ روح الهی ما را خاموش نمی‌کند؟ قطعاً می‌کند.

منبر آیت‌الله شوشتری

روز بیست و یکم ماه رمضان همهٔ مجالس جمعیت زیاد است. تمام صحن امیرالمؤمنین علیه السلام پر از جمعیت بود و منتظر بودند مرحوم آیت‌الله حاج شیخ جعفر شوشتری که در ردهٔ مرجعیت بود بیاید منبر. فکر هم می‌کردند منبر او دو ساعت طول بکشد، دویست سال پیش یک منبر بسیار پرمایه، اثرگذار و باحال داشت. بین مردمی که کنار علی علیه السلام زندگی می‌کردند، رفت منبر بدون خطبه، بدون بسم‌الله و رو کرد به مردم و گفت مردم صاحب این قبر کیست؟ گفتند امیرالمؤمنین علیه السلام. گفت قبولش دارید؟ همه گفتند بله. گفت یک نفر در جلسه نیست که بگوید من علی علیه السلام را قبول ندارم؟ گفتند نه. گفت شما او را به امامت و علم و تقوا و زهد و به عبادت بی‌نظیر قبول دارید؟ گفتند بله. گفت قبولش دارید؟ به حقیقت این علی ابن ابیطالب علیه السلام قسم - گفت برایتان قسم می‌خورم که بدانید صد درصد



راست می‌گوییم، گفت جامعه پای منبر من که علی علیه السلام را قبول دارید - به حقیقت علی قسم، قیامت راست است و واقع می‌شود و از منبر پایین آمد. دورش را گرفتند گفتند آقا این چه منبری بود رفتی؟ پنج دقیقه! به جان علی علیه السلام قسم قیامت راست است؛ مگر ما قیامت را دروغ می‌دانیم؟ مگر ما قیامت را باور نداریم؟ گفت اگر شماها قیامت را باور داشتید برای چه مرتکب این همه گناه مالی، گناه حقوقی، گناه خانوادگی، گناه معاشرتی می‌شوید؟ کسی که قیامت را قبول دارد ترمز باطنی دارد، کسی از دادگاه قیامت از «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» می‌ترسد به خاطر یقین داشتن که پایش را کج نمی‌گذارد، من قسم خوردم که قیامت حقیقت دارد بلکه شما خودتان را عوض کنید، این را به مردم دویست سال پیش گفت، الآن اگر بیاید برای ما منبر برود نمی‌دانم به ما چه می‌خواهد بگوید!

قمر بنی هاشم علیهم السلام حامی دین و امام تا لحظه شهادت

برادران، خواهران صدیقه کبری علیها السلام بین شما غریب نم‌اند که در قیامت پدرمان را درمی‌آورند. حجاب زهرا علیها السلام بین شما از بین نرود، دخترهایتان به دختران تالویو و واشنگتن و لندن و ماهواره‌ها تبدیل نشوند. شما برادران، من خودم را می‌گویم به حقیقت اگر اهل گناه هستیم شب جمعه است قرارداد ترک گناه با خدا ببندیم. همه گناهان را که تجربه کردیم به چه درمان خورد؟ جز این که ما را در درون خودمان آشفته و ناامن کرد و روح ما و ما را از خدا دور کرد؟ جز این که بعضی گناهان ما آشکار شد و آبرویمان رفت؟ گناه چه سودی دارد؟ من به خودم می‌گویم شما پیش من محترم و آقا هستید، بزرگوار هستید. من می‌گویم در دوره عمرم مثلاً ده هزارتا گناه کردم قیامت در دادگاه اصلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام، فرشتگان و انبیا می‌ایند و به من بگویند شما در دادگاهتان قاضی ندارید فقط یک‌دانه قاضی برایتان به کار گرفتند به قول امروزی‌ها قاضی تسخیری، او بیاید با شما حرف بزند. شما خانم‌ها شما آقایان اسم این قاضی هم خانم است فهمیده است، وضع آخرت را این خانم خوب وارد است خوب هم بلد است محاکمه کند، اسم این خانم قاضی ام‌البینین علیها السلام است. فقط در دادگاه دودست قطع‌شده پسرش را بیاورد و بگوید این دست‌ها برای عمل شدن به

دین قطع شد. پسر من روز عاشورا درحالی که خون از دو بازویش می‌ریخت قسم خورد و گفت: «وَ اللَّهُ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي إِيَّيْ أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي» من دستم را دادم که دست شما از دین کوتاه نشود، چرا بی‌دین زندگی کردید؟ چرا خانم‌ها، دخترها بی‌حجاب زندگی کردید؟ چرا جوان‌های پسر و دختر باهم روابط نامشروع داشتید؟ شما هم که مثل بنی‌امیه خون دست بچه من را پایمال کردید.

صلاح خداوند برای درمان بیماری مردم

«يَا عِبَادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ» حرفم دارد تمام می‌شود نگران نباشید، من منبر طولانی بلد نیستم. نه احیای طولانی نه کمیل طولانی نه منبر طولانی، چون پیغمبر اکرم ﷺ اصرار داشت جلسات مذهبی را طولانی نکنید تمام منبرهای پیغمبر ﷺ پنج دقیقه هفت دقیقه بوده است. «فَصَلِّحْ الْمَرْضَى فِيمَا يَعْمَلُهُ الطَّيِّبُ وَ يُدَبِّرُهُ» مصلحت مریض در آن کاری است که طیب انجام می‌دهد و کار طیب فرستادن قرآن و اهل بیت بوده است. «لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ وَ يَفْتَرِيهِ» صلاح مریض به این نیست که به اشتهاش برسد چون اگر به اشتهای خودش تکیه کند خودش را می‌کشد. این روایت این کتاب، این نگاه پیغمبر ﷺ این بیماری‌های ما، این نحوه قدردانی بدنۀ عمده‌ای از مردم از قرآن و اهل بیت.

روضه‌ابی عبدالله ﷺ

به شما سیدهای قمصر می‌گویم و از شما می‌پرسم برای کشتن یک نفر چند نفر لازم است جمع شوند؟ برای کشتن یک نفر چقدر اسلحه لازم است؟ امام باقر ﷺ چون خودش کربلا بود می‌فرماید: جدم را به قتل صبر کشتند. قتل صبر چیست؟ این که یک جمعیتی می‌آیند دور یکی حلقه می‌زنند و راه را بر او می‌بندند و با هر اسلحه‌ای که دارند دایره‌وار حمله می‌کنند. من نمی‌دانم بیست نفر سی نفر، پنجاه نفر، حمله کردن امام صادق ﷺ می‌فرماید: هزار و نه صد و پنجاه زخم به او زدند! به امام صادق ﷺ گفتند یک بدن که



برای هزار و نه صد و پنجاه زخم جا ندارد و درست هم است، ولی امام می گوید هزار و نه صد و پنجاه و یک زخم زدند حضرت صادق علیه السلام فرمود: این زخم هایی که من به این عدد می گویم بغل هم نبوده زخم روی زخم بوده، بعد هم با این همه حمله، اسلحه ها را ریختند و رفتند. خواهر وقتی آمد دید دشمن حسین را دفن کرده! اما قبر ساخته شده از اسلحه است، نیزه شکسته، شمشیر شکسته، امام باقر علیه السلام می فرماید: یک مشت قلوه سنگ این بدن را پنهان کرده بود، خواهر نشست دانه دانه این اسلحه ها را کنار زد، دست برد زیر بدن قطعه قطعه، روی دامن گذاشت و رو به مدینه کرد «وامحمداه، صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ هَذَا حَسِينٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالِدَّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ وَأَثْكَالَهُ مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ» بعد رو به خود ابی عبدالله علیه السلام کرد حسین من به خواهرت بگو این تیر سه شعبه را چه کسی به قلب تو زد؟ ای کاش به قلب خواهرت زده بودند و رگ حیات من را قطع می کردند که حالا من تو را به این حال نمی دیدم. حسین من دارند ما را می برند، به خودت قسم نمی خواهم بروم، می خواهم کنار بدنت بمانم و این قدر گریه کنم تا بمیرم. در لحظه رفتن می خواهم صورتت را بیوسم سرت را به نیزه زدند. می خواهم بدنت را بیوسم جای درستی ندارد، بدن را روی زمین گذاشت دودستش را دو طرف بدن، خم شد لبها را روی گلوی بریده گذاشت،

بوسیدم آنجایی که پیغمبر نبوسید، زهرا نبوسید، حیدر نبوسید، حتی نسیم صحرا نبوسید...



جلسه هشتم

وضعیت انسان حین مرگ و در

قیامت در کلام قرآن

عمل به قرآن در زندگی، سختی ندارد

کلام در زندگی معنوی وجود مبارک حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام بود، دانستیم که زندگی امام بنا بر بیان خود حضرت بر چهار پایه بنا گذاشته شده بود، یک پایه زندگی قرآن کریم بود، یعنی حضرت تمام اخلاق و رفتار و کردار و برخوردهای خانوادگی و اجتماعی و برخورد با دوستان و دشمنان را بر اساس آیات قرآن کریم نظام می‌دادند، یعنی در تمام دوره عمرشان کار، برخورد یا حالت اخلاقی‌ای را جدای از قرآن کریم انجام ندادند.

ممکن است به نظر بعضی‌ها مشکل بیاید اما این کار مشکلی نیست، پروردگار عالم در قرآن مجید می‌فرماید من از ارائه احکام، مسائل و خواسته‌هایم سختی شما را نخواستم، من برای شما آسانی خواستم ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ عمل به دین و قرآن من، اصلاً کار سختی نیست، کار آسانی است و به همین خاطر فردای قیامت در قرآن مجید می‌فرماید کسانی که خلاف نقشه‌ها و طرح من یعنی خلاف قرآن من زندگی کرده‌اند اگر بهانه و عذری بیاورند و به من بگویند ما در دوره‌ای بودیم که نمی‌شد به قرآن عمل کرد، ما در دوره‌ای بودیم که عمل به قرآن به نظرمان سخت بود، ما در دوره‌ای بودیم که در عمل کردن به قرآن ما را مسخره می‌کردند، من هیچ عذر و بهانه‌ای را نمی‌پذیرم و احدی را در قیامت به خاطر تخلفات عملی و اخلاقی و اعتقادی از قرآن معذور نخواهم دانست. این یکی از پایه‌های زندگی امام است. کسی که به قرآن مجید عمل می‌کند حالا در زندگی خانوادگی زندگی اجتماعی، زندگی مادی، کسب‌وکار، تجارت، صنعت، کشاورزی، خود عمل کردن به



قرآن همان عبادت واقعی در پیشگاه مقدس پروردگار مهربان عالم است، البته در جلساتی که گذشت من یک مقدار مسئله قرآن کریم و عمل به قرآن را کلی برایتان گفتم.

از خصوصیات بندگان خوب خدا

امشب یک مقدار توضیح می‌دهم که راه عمل به قرآن مجید را هم به شما نشان بدهم که آسان و شدنی و سهل است و حقیقتاً انسان از عمل به قرآن مجید لذت باطنی می‌برد، این را من از پیش خودم نمی‌گویم که عمل به قرآن لذت باطنی دارد، این را امام رضا علیه السلام در یک روایت پنج‌قسمتی می‌فرماید، که یک قسمت روایت مربوط به همین مسئله است که امام هشتم می‌فرماید: بندگان خوب خدا پنج‌تا خصوصیت دارند، یک خصوصیتشان این است «الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا» شاید خود شما تجربه کرده باشید، من هم تجربه کردم. ما وقتی یک کار بدی می‌کنیم آن کار بد خیلی هم در چهارچوب بد بودنش برایمان لذت دارد اما وقتی کار بد ما تمام می‌شود تا بی‌دین نشدیم تا زمانی که دین‌دار و اهل خدا هستیم کار بد را که انجام می‌دهیم گرچه برای ما از عسل شیرین‌تر باشد چون خیلی گناهان لذت دارد ولی بعد از اینکه گناه تمام می‌شود لذت تمام می‌شود و ما احساس مضیقه روحی، سرافکندگی و پشیمانی می‌کنیم، دچار غم و غصه می‌شویم. حالا اگر گناه آبرویمان را هم ببرد یعنی مردم بفهمند و برملا شود این غصه ما، رنج و ناراحتی درون ما و مضیقه بودن باطن ما تا زمانی که مردم یادشان برود و دیگر ما را به چشم آن خطاکار پُر رو و گناهکار جسور نگاه نکنند ادامه پیدا می‌کند. در خلوت هم اگر انجام بگیرد گرچه انسان غرق لذت شود ولی این پشیمانی، اوقات تلخی و زجر باطنی بعد از گناه وجود دارد البته این تلخی برای بی‌دین‌ها نزدیک مرگشان بیشتر خودش را نشان می‌دهد.

ظهور شدیدتر تلخی گناه در زمان احتضار

قرآن مجید در سوره مؤمنون می‌فرماید لحظات مرگ آرزو می‌کنند و می‌نالند التماس می‌کنند گرچه ما کنار بسترشان باشیم و نفهمیم اما قرآن مجید می‌گوید ما به فهم شما کار نداریم

۱. مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۸۴.



محتضر از درون دارد به من التماس می کند ﴿قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِي لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾^۱ خدایا الآن من دارم می فهمم که گناهان دوره عمرم چه تلخی، تنگنا و عذابی برای من فراهم کرده است و من از تو درخواست می کنم من را به اول جاده تکلیف برگردان که از آنجا به بعد تا مردن بعدی «لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا» فقط کار شایسته انجام بدهم، دعای هیچ محتضر گناهکاری برای برگرداندنش مستجاب نشده است از زمان آدم تا حالا انسان وقتی در کام مرگ بیفتد دیگر افتاده و به هیچ عنوان برگشتنی در کار نیست. خدا جواب محتضر را می دهد «كَلَّا» اولاً اینکه به من می گویی من را برگردان من سر جاده تکلیف قرار بگیرم و در این عمر دوباره کار شایسته انجام بدهم، این کاره نیستی، اگر برگردانم چون گناه باوجودت یکی شده نمی توانی از گناه جدا شوی الآن داری عذاب جهنم و عذاب پشت پرده را می بینی ولی اگر تو را برگردانم دوباره به همان کارهایت برمی گردی چون گناه با تو اتحاد پیدا کرده و نمی توانی جدا بشوی.

واکنش دروغ گوها به کتاب اعمالشان

یک آیه در قرآن درباره دروغ گوها داریم، کدام دروغ گوها؟ آنهایی که در همه جا و با همه کس دروغ می گویند با زن با بچه شان با عروسشان، با دامادشان با برادرشان با خواهرشان با مردم، خدا که دیگر از همه عالم بهتر انسان را می شناسد در قرآن می فرماید: قیامت پرورنده را که به دستشان می دهم نمی گویم واسطه پرورنده را بخواند بلکه به خودش می گویم ﴿اقْرَأْ كِتَابَكَ﴾^۲ پرورنده را بخوان برای هفتادسال عمرت است آنجا هم مثل دنیا نیست که ما یک پرورنده هفتادساله را دو سال بنشینیم مطالعه کنیم اما طبق قرآن آنجا به قدری ذهن و چشم قوی است که ما پرورنده دوره عمرمان از اول تکلیف تا روز مرگمان را در طول چند دقیقه می توانیم مطالعه کنیم در طول دو سه دقیقه می توانیم ببینیم بخوانیم.

۱. مؤمن: ۹۹ - ۱۰۰.

۲. اسراء: ۱۴.

«اقْرَأْ كِتَابَكَ» یعنی این پرونده برای خودت است آن کاف که به کلمه کتاب چسبیده است کاف مخاطب و اختصاص است «اقْرَأْ كِتَابَكَ»، پرونده برای خودت است، برای بغل دستی‌ات نیست برای این طرفی نیست، برای این چندمیلیاردی که در محشر هستند نیست برای شخص خودت است. چون در حوزه حکومت خدا هیچی گم نمی‌شود کم هم نمی‌شود تا اینجاى مطلب را در ذهن مبارک و پاکتان نگه‌دارید. یک آیه از سوره لقمان گوش بدهید ببینید سیدالشهداء علیه السلام با تمام دقایق این قرآن آشنا بود عاشق قرآن بود، کل زندگی‌اش هم بر مبنای قرآن نظام داشت. نمی‌دانم بچه‌های دانشگاهی اینجا هستند؟ دوستان درس خوانده، دوستانی که مکانیسم جهان را وارد هستند و درس نظام خلقت را تا حدی خواندند و دوستانی که عربی را خوب خوانده باشند در بخش ادبیات عرب، من این آیه را بر طبق هر دو رشته، رشته مکانیسم جهان خلقت و رشته ادبیات عرب برایتان معنی می‌کنم.

عمل انسان، حتی به اندازه‌ی ارزن هم باشد مشخص است

در سوره لقمان خدا می‌فرماید: ﴿إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ﴾ بندگان من اگر عمل شما به وزن دانه‌ی ارزن باشد، حالا بیشتر بچه‌ها شاید ارزن ندیدند اما آن‌هایی که در خانه‌هایشان کبوتر بوده جوجه بوده به آن‌ها ارزن می‌دادند ارزن خیلی ریزتر از دانه خشخاش و دانه‌های ریز نباتی است، اولاً از نظر علمی اینجا قرآن برای عمل، وزن قائل است چون عمل ما از مواد غذایی ساخته شده است که قبلاً خوردیم، وزن داشته و بعد که عمل وبعد انرژی شده و تمام دانشمندان می‌گویند این انرژی را می‌شود دوباره به ماده‌ی وزن دار تبدیل کرد، این را هزار و پانصد سال پیش می‌گوید، در مکه هم دارد می‌گوید که نه مدرسه‌ای بود نه قلم‌به‌دستی بود نه کسی خط بلد بود، نه کسی سواد داشت، این را هزار و پانصد سال قبل در شهر خشک و بدون سبزی و درخت مکه می‌گوید، شما هم که رفتید مکه وسط بلوارها می‌بینید درخت و گل کاشتند خاکش برای مکه نیست از بیرون آوردند اصلاً قرآن می‌گوید خاک مکه «لم یزرع» است هیچی سبز نمی‌شود. مکه آب هم نداشت، این آیات برای مکه است.



چون می‌ترسم این مطالب کمتر گیرتان بیاید یا کمتر برایتان گفته بشود من هم پنجاه سال است با قرآن کار کردم خیلی زحمت فهم قرآن را کشیدم یعنی تقریباً دیگر همه نیرو و انرژی‌ام را صرف قرآن و روایات کردم نه الفاظ و ظاهرش، یعنی اصلاً کارم این بود که بتوانم عمق آیات و روایات را چه از نظر فیزیک عالم و چه از نظر ادبیات عرب و چه از نظر معنای واقعی درک کنم، بیشترش هم برای این بود که بتوانم برای مردم عمق قرآن را بیان کنم.

«إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ» اگر عمل به وزن دانه ارزن باشد «فِي السَّمَاوَاتِ» و این دانه ارزن در دل آسمان‌ها بیفتد آسمان‌ها یعنی چه؟ آسمانی که الآن ما بالای سرمان می‌بینیم بالای این را شماره و رصد کردند، جان کردند، دویست سال است چه در شرق و چه در غرب بشر دارد درباره آسمان‌ها کار می‌کند، البته دانشمندان ما از قرن هفتم زیاد روی مسئله آسمان‌ها کار کردند مثل خیام، مثل ابوریحان بیرونی، مثل خواجه نصیرالدین طوسی این‌ها در هفت هشت قرن قبل چیزهایی که گفتند با مطالبی که امروز می‌گویند با دوربین‌های نجومی تفاوت آن اندک است، آن‌ها چون دوربین‌های نجومی نداشتند چند هزار سال نوری بالا را نزدیک بکند شماره‌ای برای ما نگفتند اما دانشمندان الآن جهان می‌گویند جهان تا جایی که ما توانستیم دسترسی پیدا کنیم بقیه را نمی‌دانیم بالای صد میلیون کهکشان دارد. اگر در بیابان سرتان را بالا کرده باشید یک خطی در آسمان است که اسمش کهکشان شیری است یعنی مثل یک اتوبان می‌ماند که بزرگ است، میلیاردها ستاره در این کهکشان شیری است، یک دانه از این‌ها خورشید ماست که خورشیدهای دیگری هم وجود دارد که پنج میلیون هشت میلیون ده میلیون برابر این خورشید اند. اگر عمل تو به وزن دانه ارزن باشد و در دل آسمان‌ها افتاده باشد، حوزه حکومت خدا را می‌گوییم، «فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ» کلمه صخره در عربی به معنی سنگ است، کلمه صخره در آیه الف و لام ندارد نمی‌گوید «فَتَكُنْ فِي الصَّخْرَةِ» پس چون الف و لام ندارد می‌شود سنگ نامعین، حالا شما حساب کن در کل کره زمین از نوک کوه‌ها تا دشت‌ها چقدر سنگ وجود دارد، سنگ مستقل، سنگ‌ریز، به اندازه نخود به اندازه لیمو، به اندازه پرتقال، به اندازه یک تن، به اندازه ده تن، تمام کره زمین

پر از سنگ است. خدا می‌فرماید: اگر عمل تو که به اندازه وزن ارزن است در دل یک سنگی نامعین باشد، خب اگر به ما بگویند عمل یک کسی در دل یک سنگ است برو پیدا کن بیاور، ما که نمی‌دانیم در کدام سنگ، در قاره آسیا در کدام سنگ است، در قاره افریقا در کدام سنگ است، در اروپا و امریکا و اقیانوسیه در کدام سنگ است، اما پروردگار می‌فرماید اگر در دل سنگی باشد «أَوْ فِي الْأَرْضِ» یا اگر آن عمل به اندازه دانه ارزن در دل کره زمین باشد وقتی که قیامت را برپا بکنند که تمام آسمان‌ها و تمام کهکشان‌ها را به هم می‌ریزم، تمام خورشیدها و ماه‌ها و ستاره‌های نورانی را خاموش می‌کنم کره زمین غیراز این کره زمین می‌شود در این به هم خوردگی تمام عالم من آن عمل تو را جلوی چشمت می‌آورم! هیچی گم نمی‌شود، قرآن می‌گوید خیال نکنید هر کاری می‌کنید به باد می‌رود و دیگر ناپیدا می‌شود و کسی هم از آن خبر نمی‌شود این‌ها نیست.

بی نماز حتی در قیامت هم سجده نمی‌کند!

کسی که یک عمری به همه هم دروغ می‌گفت، روز قیامت پرونده‌اش را که به او می‌دهم می‌گویم «أَفْرَأُ كِتَابَكَ» این پرونده برای شخص تو است، خدایی که می‌گوید عمل به وزن دانه ارزن در حکومت من گم نمی‌شود و هر جا باشد من قیامت جلوی چشمت می‌آورم حالا پرونده هفتادساله را بدون اشتباه در میلیاردها انسان به دست صاحبش داده که بخواند، قرآن می‌گوید می‌خواند و در کمال پررویی، درصحنه قیامت به من خدا می‌گوید این پرونده برای من نیست و برای کسی دیگر است! چرا این حرف را می‌زند؟ چون وجودش با دروغ یکی شده و دیگر نمی‌تواند راست بگوید به خدای عالم و به تمام حقایق هم دروغ می‌گوید لذا محتضر آلوده گناهکار که تمام گناهان باوجودش یکی شده وقتی به خدا می‌گوید من را برگردان و من از اول تکلیف دوباره قرار بگیرم تا دوباره مرگ بعدی تمام اعمالم را اصلاح می‌کنم، به او می‌گویم دروغ می‌گویی، چرا؟ چون آلودگی با تو یکی شده، مثلاً در یک آیه دیگر کسی که یک عمری نماز نخوانده و با بی‌نمازی خو گرفته است یعنی هفتادسال گفته نمی‌خواهم، نمی‌خوانم به من حرف نزنید، این متن قرآن مجید است که می‌گوید در قیامت بی‌نماز حرفه‌ای را دعوت می‌کنم که یک‌دانه سجده در محشر انجام بده اما نمی‌تواند. برای



اینکه این بدن در دنیا هفتادسال از سجده بر پروردگار فراری بوده و سجده نکردن باوجودش یکی شده و روح و بدن اصلاً توان سجده کردن ندارد، لذا دعوتش می‌کنم می‌گویم «فلا یستطیعون»، نمی‌تواند. کم نگیرید بدی‌ها را، ولی طبع بدی‌ها این است که وقتی آدم مرتکب می‌شود و خلاف می‌کند گناهی هم که می‌کند خیلی شیرین است و لذت دارد اما وقتی گناه تمام می‌شود آدم پشیمان می‌شود، رنج می‌برد و دچار مضیقۀ روحی می‌شود. امام هشتم می‌فرماید عباد خوب خدا، بندگان واقعی خدا «الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا أَسْتَبْشَرُوا» از عمل به قرآن لذت می‌برند پشتش هم پشیمانی نیست، تلخی و مضیقۀ نیست.

به شیوه‌ای زندگی کنیم که پشیمان نشویم

یک استادی در قم بود بسیار استاد فوق‌العاده‌ای بود و شاگردانش همه مجتهد شدند، یک شاگرد او که بسیار آدم عالم و دانشمندی بود این آخرهای عمرش به تهران آمد، من خیلی به او ارادت داشتم و یک سفر هم با او حج بودم خیلی آدم پاکیزه و درستی بود. خود ایشان برای من نقل کرد، یعنی ببینید داستان واسطه نمی‌خورد گفت استادم در قم که من عاشق او بودم درست هم بود، باید هم عاشقش بود چون پاکان عاشق پاکي و پاکان هستند، آلودگان با پاکان بد هستند و از آن نفرت دارند اما ناپاکان را دوست دارند و خوششان می‌آید. این را امام باقر علیه السلام می‌فرماید، تجربه هم که ثابت کرده است. گفت من هفته‌ای یکی دو روز می‌رفتم دیدن استاد تا مریض شد، در زمان بیماری هم به دیدنش می‌رفتم، یک روز رفتم دیدم دیگر کارش دارد تمام می‌شود و در حالت احتضار است، چون خانواده‌اش من را می‌شناختند که تربیت‌شده ایشان بودم، خیلی احترام کردند و به من گفتند شما کنار بستر او بشین. گفتم آقا هر دکتر متخصصی می‌خواهید من تهران دستم باز است؛ بیاورم؟ آرام گفت نه چون دیگر کار از طب و دوا و دکتر گذشته، دیگر من به نقطه‌ای رسیدم که دوا دیگر اثری ندارد دکتر کاری از دستش بر نمی‌آید، وقت رفتن است؛ گفت و ده دقیقه بعد هم از دنیا رفت حالا آن که خیلی مهم است جوانان عزیز، متوسط‌ها حتی پیرمردها این بود به او گفتم آقا اگر پروردگار عالم برگرداند اول پانزده‌سالگی حدود هشتادوپنج سالش بود، حالا ۱۵ سال که تکلیف نبود گفتم آقا اگر خدا هفتادسال عمر دوباره به تو بدهد چه کار می‌کنی؟ خیلی مهم

است که آدم دم مرگ احساس واقعی بکند که از گذشته‌اش پشیمان نیست، نسبت به گذشته‌اش اوقاتش تلخ نیست، در مضیقه نیست، به من گفت که اگر خدا به من محبت بکند و هفتادسال دیگر دوباره به من عمر بدهد همین مسیری که در عمر اول طی کردم تا حالا همان را طی می‌کنم. این خیلی حرف است من یک چیزی دارم می‌گویم فکر نکنم بعضی از برادران و خواهران توانستند بگیرند. مسئله خیلی دقیق است، بعد به من گفت می‌دانی این هفتادسالی که گذراند چطوری گذراند؟ درس خواندن، درس دادن، عبادت خدا، خدمت به خلق پنج دقیقه هم حرام نکرد، پنج دقیقه در این هفتادسال را حرام نکرد. استراحتش فقط خواب بود که شبانه‌روز شش ساعت می‌خوابید، بقیه را می‌خواند می‌نوشت، درس می‌داد، شاگرد تربیت می‌کرد، عبادت می‌کرد و به مشکل دارها خدمت می‌کرد. بعد من به او گفتم شما تا از دنیا رفت نشستی یا بلند شدی آمدی؟ گفت نه من نشستم تا بدنش سرد شد، گفتم آخرین حرفش در دنیا چه بود؟ آخرین حرف، این هم خیلی عجیب است گفت آخرین حرفش این بود این در دهانش بود این مطلب را که گفت آن میم که آخر در دهانش بود که جان داد، آخرین حرف این بود «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»^۱ بندگان خوبم در بهترین جای بهشت که اسمش دارالسلام است پیش خودم هستند، گفت همین را خواند و میم عند ربهم جان داد. «لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» پیغمبر ﷺ خیلی به این مسئله توجه داشت که مردن آدم ناگهانی نباشد، ده ماه در کما نباشد، آدم با چشم‌باز، با اعتقاد به خدا و قیامت، با خواندن «لا اله الا الله» با خواندن یک آیه قرآن، از دنیا برود و سر هوش هم باشد. این خیلی مهم است.

پایه‌های زندگی ابی عبدالله الحسین علیه السلام

خب قرآن این یک پایه زندگی ابی عبدالله علیه السلام است. پایه دوم زندگی ایشان نماز بود، امام به هیچ عبادتی به اندازه نماز اهمیت نمی‌دادند، می‌دانستند که در بین اعمالی که بندگان برای خدا انجام می‌دهند برتر، بالاتر، بافضیلت تر، پربارتر از نماز وجود ندارد. یک پایه دیگر زندگی‌شان هم ارتباط با خدا بود با دعا، چه در خلوت چه در صحرای عرفات بین



مردم با خواندن دعای عرفه. پایه چهارم زندگی‌شان هم در شبانه‌روز یک مقداری برای
آمزش خواهی وقت گذاشته بودند که از پروردگار طلب آمزش می‌کردند.
به بعضی‌ها آدم می‌گوید برو بگو: خدایا بیامرز! می‌گوید مگه ما چه کار کردیم؟! بعضی‌ها
بدتر هم می‌گویند مگر برای ما چی کار کرده! تاریکی چقدر؟ که عمری را بد بوده می‌گوید
مگر من چه کار کردم؟ عمری را خورده پوشیده لذت برده، روی زمین بوده زیر آسمان بوده
از برف و باران استفاده کرده از میوه باغ‌ها و از سبزیجات استفاده کرده، می‌گوید خدا برای
من مگر چه کار کرده؟ تاریکی چقدر؟

خروج به قصد مجلس علم و مرگ قبل از رسیدن

واقعاً زحمت کشیدید، ده شب آمدید نشستید به مسائل قرآن، به مسائل اهل‌بیت گوش
دادید. همین نشستن شما در مجلس، عمل و یادگرفتن‌هایتان ثواب بسیار عظیمی دارد و
حتی پیغمبر ﷺ می‌فرماید: اگر کسی به قصد رفتن به مجلس علم برای یادگرفتن حلال
و حرام خدا از خانه بیرون بیاید و به آن جلسه نرسد مثلاً سگته کند بمیرد یا ماشین به او
بزند، «مات و هو شهید^۱»، مرگش شهادت در راه خداست.

خداوند به همه شما توفیق بیشتری عنایت کند به خودتان به زن و بچه‌تان، به نسلتان و این
ارتباط شما و نسلتان را با این مجالس با قرآن، با اهل‌بیت، برقرار بدارد که هیچ نعمتی بالاتر
از نعمت ارتباط با قرآن و اهل‌بیت نیست. چند جمله هم ذکر مصیبت از صاحب اصلی و
ریشه کربلا و آن که برای کربلا سرمایه‌گذاری سنگینی کرد یعنی وجود مبارک صدیقه
کبری فاطمه زهرا علیها السلام.

روضه حضرت صدیقه کبری علیها السلام

این قسمت‌ش را برایتان بگویم نیمه‌شب همه مردم مدینه خواب بودند طبق وصیت خودش که
به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت علی جان بدن من را شب غسل بده شب کفن کن، شب دفن کن،

۱. نهج الفصاحه، ص ۳۷.



من راضی نیستم این مردم مدینه که همه در ربودن حق ما شریک بودند در تشییع من شرکت کنند، نمی‌خواهم هیچ‌کس از این‌ها به من نماز بخواند، تشییع بیاید، خودت من را غسل بده، خودت نمازم را بخوان خودت من را کفن کن، امیرالمؤمنین علیه السلام تا نیمه‌شب صبر کرد، دیگر تمام مردم مدینه خواب بودند به بچه‌هایش هم سفارش کرد آرام‌آرام گریه کنید، صدایتان از خانه بیرون نرود، خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آن وقت هفتاد هشتاد متر بیشتر نبود من کل مساحت خانه را چهل سال پیش مدینه در ضریح پیغمبر صلی الله علیه و آله که باز بود و می‌شد دید دیدم این بدن را از اتاق آورد در حیاط یک حیاط کوچک به حسن و حسین علیه السلام گفت آب بیاورید. ما در دوره عالم نداریم جنازه یک نفر را سه تا امام معصوم غسل داده باشند! این بچه‌ها که بزرگ‌ترینشان هشت سالش بود و ابی‌عبدالله علیه السلام هفت سالش است این‌ها روی بدن مادر آب می‌ریختند بابا بدن را غسل می‌داد، بابا اینکه سفارش کرده بود بلندبلند گریه نکنید اما دیدند بابا وسط غسل، غسل را رها کرد و رفت صورتش را به دیوار گذاشت و بلندبلند گریه کرد، گفتند بابا شما که خودتان به ما گفتید بلندبلند گریه نکنید فرمود دیگر نمی‌توانم بلندبلند گریه نکنم دستم به بازوی مادرتان رسید غلاف شمشیر با این بازو چه کرده بود! بدن را غسل داد کفن کرد، دوتا دخترش را هم صدا زد، بچه‌های من آخرین بار است مادر را می‌بینید با مادرتان وداع کنید، زینب علیه السلام و کلثوم علیه السلام آمدند صورت روی دو طرف بدن مادر امام مجتبی علیه السلام صورت روی صورت مادر، ابی‌عبدالله علیه السلام صورت کف پای مادر، چه منظره عجیبی بود، می‌آمد حسن علیه السلام را از روی جنازه می‌برد کنار برگردد حسین را بردارد دوباره حسن علیه السلام می‌دوید خودش را می‌انداخت روی بدن مادر، شما علی جان بودی این چهارتا بچه یتیم را با نوازش بالاخره جدا کنی، اما در کربلا نوهات سکینه علیه السلام وقتی صورت روی گلوی بریده گذاشت به او اعلام کردند بلند شو کاروان دارد می‌رود گفت بروید بگذارید من کنار بدن پدرم بمانم، دیدند بدن را رها نمی‌کند «فَاجْتَمَعَتْ عِدَّةٌ مِنَ الْأَعْرَابِ» هفت هشت ده نفر از این تلخ‌ها تندها عصبانی‌ها ریختند شروع کردند با تازیانه این بچه را زدن و از بدن جدا کردن...

